

وار

اسرزمین اجدادی



ویژه تاریخ، فرهنگ و زبان قوم بختیاری

نویسنده: بئوار ایما

عکاس: عیسون



VĀR

(The Patrimonial Land)

A book of history, Cultur and Language
Lors of Bakhtiyarys



Author : Be'war Elima

Photos By : Aisvan

وار (سرزمین جدایی)

Patrimonial Land

عرب
ایران

۲

۴

۷



بی‌وارِ اِلیمّا (نورعلی مرادی) متولد بهار ۱۳۴۸ در روستای آلیکوه (هاله کوو) در کوهستانهای اطراف شهرکرد. کودکی، نوجوانی و سپس جوانی را در غربت و مهاجرت به همراه خانواده در شهرستان‌های اصفهان گذراند. در سال ۱۳۷۱، از دانشگاه تهران در رشته باستان‌شناسی و تاریخ هنر فارغ‌التحصیل گردید. از آن پس تا کنون به روزنامه‌نگاری و نویسندگی مشغول است و مقالات متعدد پیرامون اشتراکات فرهنگی و مسائل قومی دو قوم کُرد و لُر بویژه بختیاری‌ها که خود از آن تبار است، نگاشته است.

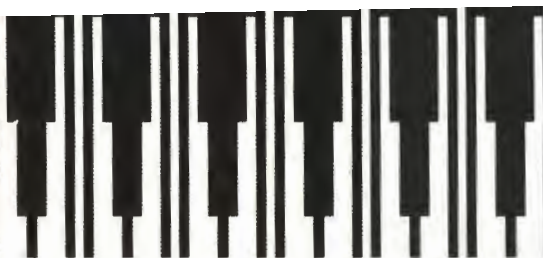
آثار ایشان چنین است :

۱. مقالات متعدد پیرامون مسائل قومی لُرها و کُردها
۲. کتاب آخرین مستعمره (بررسی بحران کردستان ترکیه)
۳. کتاب راهنمای باستان‌شناسی ایران (در دست چاپ)

Mr. Be'war Elima (Nour-Ali Moradi) was born in a village by the name of Ali-kuh (Hale-ku) in the mountainous of Shahr-e Kord in 1968. He spent his childhood and youth unsettledly moving from place to another place, in Isfahan province. He is a B.A. graduate of Tehran university in Archaeology and Art History. Despite his course of study, he has been busy in journalism and writing, and so far he has written some articles in cultural associations and tribal issues of Kord and Lurs, specially the Boxtiaris his own extraction.

His publications apart from the above mentioned articles is the book of the "Last colony", surveying the political crisis of kurds of Turkey, and, the forthcoming book of Archaeological guide to Iran.





عیسوی (مسلم محمودیان)

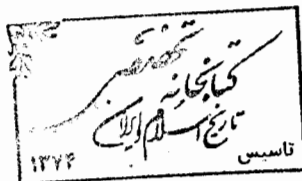
متولد ۱۳۵۴ چهارمحال بختیاری
در ایل بختیاری زندگی و عکاسی می‌کند.
تاکنون در چندین نمایشگاه ایرانی و خارجی
شرکت جسته است .

Moslem Mahmoodian

Born in 1975, in Bakhtyari
He has been living and taking photographs
in Bakhtyari tribe for several years and
participated in some national and international
photo exhibitions.



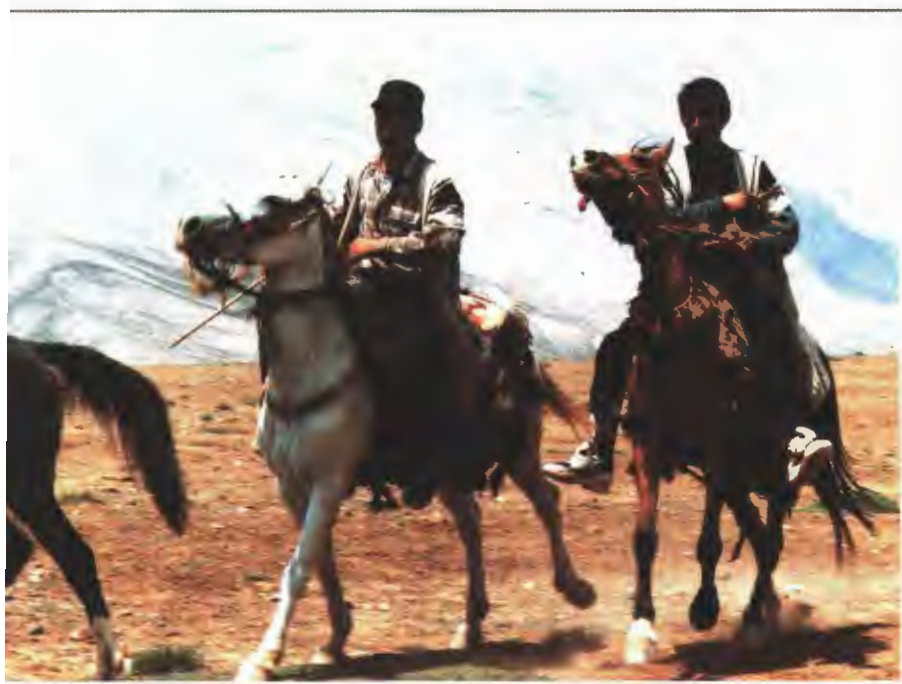
اسکین شد

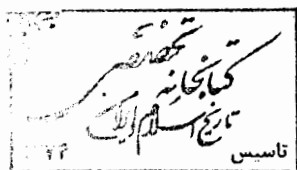


فهرست مطالب

.....	سرتال
۸	داگم، خاکم!
۱۳	بختیاری چیست و کیست؟
۷۰	نام نامه
۱۰۶	نام جاها
۱۲۸	چند باور قومی، تاریخی بختیاری
۱۴۲	نخست بار که لب به زبان مادری گشودم و سپس نوشتم
۱۴۴	آقیطاس
۱۴۸	نقد؛ در فرهنگ قومی ما جایی ندارد
۱۵۰	یک اثر ابرومند
۱۵۶	شتابزده اما قابل تأمل!
۱۶۰	دیوان به دست دیوان
۱۷۶	لغزش ذهن در جاده داوری
۱۸۱	چه کهنه می گفت دالو!
۱۸۵	سنگین از نگفتم
۱۸۸	آخ بختیاری! داغم سیت
۱۹۴	سورگل (شعر)
۱۹۹	خودیمه دا (شعر)



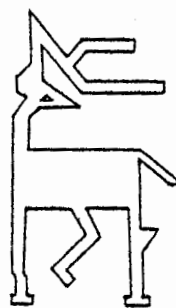




**بختیاری یادت بخیر! پای دره و دره روو
به ره، برف و چویل، به لم، گل بال او روو**

بختیاری یادت بخیر! همه جا دره و رود
بالا؛ برف و چویل، پائین؛ گل های کناره رود

**بختیاری یادت بخیر! پای دره و او روو
به رقت، برف و چویل، دیویت بدورز روو**



بختیاری یادت بخیر! همه جا دره و آب و رود
در بلندی هایت برف و چویل، در دامنه ات بیدها و
تاک های کناره رود

مجموعه مقالات حاضر، اثر قلم نر بچه‌ای گمنام است که در
جراید و نشریات متفرقه، پراکنده در زیر نام‌های مستعار «ن. م
ایما»، «بثوار ایما»، «پیابثوار»، «نور الدین بثوار»، «بثوار
بفتیار»، «سوزوار اُسیوند»، «پیانر» و... به چاپ رسیده است و
اینک به فواش و سعی این دو خواهر کوچکتر، منتخبی از مقالات
چاپی و دستنوشته‌های پراکنده او، آن چنان که وسیع مالی مجال
دهد، در این دفتر فراهم آمد، هر چند که در تدوین، تنظیم و به هم
در پیوستگی مطالب، از راهنمایی برادرمان بی بهره ماندیم.
امیدواریم که جبران بخشی از نادراری‌ها شده باشد و امید آنکه
بفتیاری؛ سرزمین و مردمش، زبان نری، دست افشانی و رقص
دستمال‌ها همیشه برقرار باشد.

بفتیار باشید

زهره و ایران مرادی

سرتال

بنگشت بُردن باغ بهشت، چرنید و گُذ: ولات! ولات! بهشت بهر (بهر) قدیمی یَل! چینا که نگدّه، نشتین. حکایت بنگشتِ باغ بهشت، حکایت ایما بختیاری یَل! او که یه بالنده زون بسته و نادون، چینو، ایماخو، آنکه آدمی م! تی داریم! زون داریم! ویر و خیال و عاطفه داریم! زهمه چی به رد، نه شاسلومت بختیاریم و با غیرت و تهصو! چطو! بو وار بو باوا مون، زویرمون رو؟ ولات بو باوا یلمون و اخیالمون نیا؟ هیژ! حروم آر ابو!... په مَر قدیمون نگدنه: هو که کهنه نډاره، نوو آم نډاره؟ مَر دایل مون، و اثم مون ننان و مین گوش مون نور خندن که: کُرم! دُدرم! داکت، خاکت؟

حیما هونون که جورمو، زکو چیری، مین ولات غریو اصفهان و اهواز و تهران و... بین و گپ آیین، دنگدال و گوگرئو دالو و پاپایل، فِزه (غلوه) آشنین که نال نال اکر دن:

بختیاری یادت بخیر! دو بیشتر مال میرت

چرخ گردون فلک، مون بسته دیرت!

- حیما آشنین و چند تگ هرسم ورئن! حیما!!

تو که ایسه (حالا) مین ولات غریوی! به خدا! به پیر! بی ولاتی زوره! غریوی ظلمه! په آراخوی شیردا، حلال مون با، ولات بختیاری و زون بختیاری زویرت تره! چینا که: شیر که ایما خردیمه، چی دیره دا!!!

نور علی مرادی (بشوار ایما)

سر سقن

گنجشک را به باغ بهشت بردند. نالید و گفت: وطن! وطن! بهشت، نصیب در گذشتگان! چرا که ناگفته، نگذاشته‌اند. حکایت گنجشکِ باغ بهشت، حکایتِ ما بختیاری هاست! او که یک پرندۀ زبان بسته و ناچیزی است چنین، ما که خود آدمی‌ام! چشم و دل و زبان داریم! یاد و خیال و حس و معرفت داریم! از همه چیز گذشته، ناسلامتی، بختیاری هستیم و با غیرت و تعصب! چگونه می‌شود موطن آباء و اجدادی از یاد ما برود؟ وطن پدری را فراموش کنیم؟ هرگز! حرام اگر بشود!... مگر گذشتگان نگفته‌اند: هر کس کهنه ندارد، نو نیز ندارد؟! مگر مادرانمان به ما نیاموختند و در گوش ما نجوا نکردند که: پسر! دختر! خاکِ تو، مادرِ تو؟ حتماً آنان که چون من، از کودکی در ولایت غربت اصفهان و اهواز و تهران و... بوده‌اند و بزرگ شده‌اند، مرثیه‌ها و آغویه‌های مادر بزرگ‌ها و پدر بزرگ‌ها را، بسیار شنیده‌اند که زمزمه می‌کردند:

بختیاری، یادت بخیر! بویژه شهرِ مالمیرت

افسوس که چرخ گردون فلک، مرا دور از تو انداخته است

... حتماً شنیده‌اند و چند قطره اشک نیز ریخته‌اند! حتماً!!

تو نیز که اکنون در سرزمین غربتی! به خدا! به مقدسات! بی وطنی سخت است! غربی ظلم است! پس اگر می‌خواهی شیر مادر، حلالیت باشد، موطن بختیاری و زبان بختیاری را از یاد مبر! چرا که: شیری که ما خورده‌ایم چیز دیگری است مادر!!

مطلب زیر را، سال‌ها پیش تحت عنوان مقدمه کتاب آنزان نوشتم و به چاپ رسید. البته با اشتباهات فاحش. آنچه در پی می‌آید، متن کامل، درست و پیراسته آن است.

داکم، فاکم! (۱)

بختیاری، سرزمین لاله‌های واژگون. سرزمینی به گسترده‌گی دشت‌های مالمیر و چغاخور و لالی و به رفعت و سربلندی کوه‌های آسمانبوس زرده، تاراز و دنا.

بختیاری، کهن سرزمینی که مهد تمدن‌ها و فرهنگ‌های دیرین بوده است. با آثار تمدن هزاران ساله ماد و ایلام و الیمایی که به یادگار مانده از نیاکان افتخار آفرینمان است و یادگاری بس عزیزتر که زبان مادری است. پس به پاسداشت و نگاهداشت این یادگارهای عزیز، پی افکنندیم از نثر و نظم نه کاخی بلند، بل کلبه‌ای محقر اما آکنده از صداقت و غنی.

همیشه این نیاز احساس می‌شد که می‌باید فرهنگ و سنن و شعایر مردم و دیارمان جمع آمده و مدون گردد و به حسب دگرگونی زمان و تحول فرهنگ بشری ارتقاء یابد. این رسالت مهم و خطیر سنگین تراز آن بوده است که افراد و

اشخاص به تنهایی به دوش کشند. هر چند گام هایی چند، برداشته شده در جهت نیل به این مقصود، مبارک و مغتنم است اما وقت تنگ است و ره دراز و قافله تمدن و فرهنگ بشری بی درنگ و ترحم به پیش می تازد و ناآگاه مردم و قومی که به ناوقت بار اندازند و راه از چاه باز شناسند که یک دم درنگ و کاهلی، قرنی واپسی است. بر مردم ما فرض است که جایگاه قومی خود را در کهن پهنه ایران زمین دریابند و بخود آیند از گمخویشی و همسنگ باتوان ملی - تاریخی خویش سهمی از فراگرد فرهنگی هنری بشری بر عهده گیرند و باری از وظیفه ملی میهنی بر دوش. چرا که گمنامی در خور سرزمین و قوم ما نیست!

به خلاف زبان های رسمی چون فارسی که در دربارهای معظم، عظمت یافتند و در کاخ های بزرگ کرده از زر و گوهر و چلچراغ، آرایه ها گرفتند و ایضا " نر می پذیرفتند از پنجه قدر قدرت شاهان و ملوکان و چنان ظریف و نرم و مطیع:

که مبادا تَرک بردارد

قدح و جام می

یا دل آبگینه ای شاه و وزیر

یا سکوت خشکِ قصری تُرد

که در آن شهدختی تُرک خوابیده!...

زبان های محلی، هرگز سیاهه دفتر فلان شاعر مدح گوی برج عاج نشین یا بهمان ناظم هجاگوی کوچه ای نشدند. متکلمین فقیر و خاکی این زبان ها و گویش ها، زبان و کلامشان خاکی و مردمی ماند. به دور از هرگونه تکلف ادبی و پیچیدگی شاعرانه. بلند و قاطع، پر طنین و زاویه، کوبنده و خشن! این زبان ها،

زبان طغیان بودند و عصیان علیه ظلم و ظالمین، سلطه و سلاطین! زبان محمد تقی خان چالنگ و علیمردان‌ها. زبان فریادها، شروه‌ها، گوگرئوها. زبان، زبان زمزمه بود، اما زبانِ تَقِیّه نبود.

... شاید ما قومی فقیر باشیم، اما ادبیات و فرهنگمان غنی است. این زبان و فرهنگ که محاوره‌ای است و نه نوشتاری، آکنده است از مفاهیم ادبی، فولکلوریک و مضامین مردمی. اشعار و ترانه‌های مردمی، مدح و هجاهای مردمی، مثل‌ها و حماسه‌های مردمی. زبان و ادبیات محلی، آن چنان است که از دیر باز نامعلوم تاکنون بدون دسترسی به هیچ رسانه‌گروهی اعم از کتاب، رادیو و تلویزیون، لجوجانه ماندنی شده است. تنها رسانه مردمی و بنگاه سخن‌پراکنی این زبان و فرهنگ و ادبیات، سینه‌های مردمان بوده است، گنجی پنهان، نهان و محفوظ از دستبرد تحریف و تصحیف بیگانه و زمانه. و به یقین هر پیرمرد سینه فراخ و پیرزن سینه پردرد، گنجی است روان!

در زبان‌های محلی به جهت نانوشتگی و بی خطی، تمام بار نوشتاری بر دوش واژگان است. آن ارتباطی که از طریق نوشتار حاصل می‌آید و این زبان‌ها از آن بی بهره‌اند، در واژگان و اصطلاحات متمرکز و متجلی است. از این روی، زبان‌های محلی، زبان‌های تصویری‌اند. واژه‌گان چون حرف عمل می‌کنند، به جای آنکه شنیده شوند، به عینه دیده می‌شوند. اصطلاحات و توصیفات به طبیعت سخت نزدیک است و اصوات و آواها و مضامین برگرفته از طبیعت پیرامون. گویشور بی واسطگی کاغذ و دغدغه قلم، رویاروی مخاطب!

از همین رو، برای یک فارسی‌خسته از پیچیدگی زبان شاعر خودی و نامفهومی و تاریکی و تاریکی مضامین ناملموس آن، ترانه‌ها و اشعار صادقانه و

ملموس لُری بختیاری، غافلگیر کننده و بی اندازه خاطر نشین است. از فرخنده روز پیروزی اسلام بر دودمان ساسانی به این سوی، بر سیمای چهارده قرن تاریخ اخیر مردم لُر و سرزمین آنها، چنان غبار جهل و بی خبری سایه افکنده که جز چند گزارش جسته گریخته از مقاومت پراکنده "اکراد" کوه‌های بختیاری در برابر بیگانه، چیزی در خور توجه و پژوهش در کتب و روایات نیامده است.

این سرزمین با تمدن هزاران ساله‌اش که آریاییان صحراگرد دیروزین بر پایه‌های آن تمدن پر شکوه خود را پی افکندند و کاوش‌های باستان شناسانه نیز بر این بهره‌گیری و اقتباس چه در اصول و چه در آرایه‌ها و پیرایه‌ها صحنه نهاده است، این چنین در قرون اخیر، از مرکز فرهنگ و تمدن و قدرت به دور ماند و بی‌اعتنا که کمتر نشانی از شخص صاحب نام، شاعری نامدار، یا امیری قدرتمند از این خطه در کتب معتبر می‌توان یافت.

این معضل نه خاص بختیاری که دیگر مناطق لُر نشین و نُگرد نشین،... به گونه ای بدان دچار بوده‌اند. آیا می‌توان این قرون را قرون سکوت و تاریکی نامید؟ هرگز! پس این همه شروه و گوگریو، این همه منظومه و چریکه چیست؟ این همه نواها و مقام‌ها؛ «المان»، «شیرین»، «دنگ ابوالقاسم خان»، «دنگ شیر علیمردان»،... این همه تاریخ و حماسه که سینه به سینه رسیده است، چیست؟ بی‌گمان بوده‌اند شاعرانی توانا و ادبیات و فرهنگی غنی، اما دریغ از زبان آشنایی!

مردم ما به سبب دگر بودن زبان و فرهنگ آنگونه که بایسته و شایسته است، نتوانسته‌اند در جریان فرهنگی کشورمان سهمی در خور بر عهده گیرند. تاریخ به

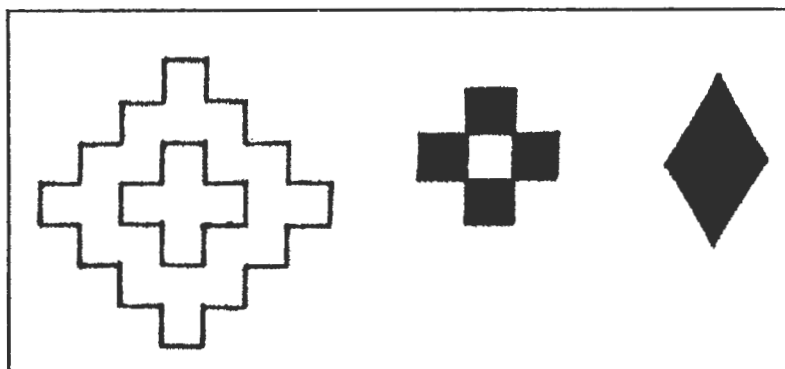


دلایلی امکانیت دستیابی به این موهبت یعنی به نوشتار در آوردن زبان مادری
برای ما بختیاری ها و دیگر لُر زبانان را دریغ داشته است، اینک اما این مهم
حاصل آمده است لیکن:

ما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید

هم مگر، لطفِ شما، پیش نهد گامی چند

بهار ۱۳۷۳، تهران



پیشکش به دکتر مهرباب امیری،
که بختیاری مدیونِ اوست

فارس؟ لُر؟ یا کُرد؟
بختیاری چیست و کیست؟
زبان؟ گویش؟ یا لهجه؟
قوم؟ ایل؟ یا...

زمانی، لُرد کِرژُن انگلیسی، آنجا که در کتاب خود «ایران و قضیه ایران» به مبحث «لُرها» رسید، متحیرانه چنین نوشت: «... این موضوع که لُرها از چه قوم و طایفه‌ای بوده‌اند و از کجا آمده‌اند، از رازهای باز نشده تاریخ بوده است و خواهد بود. اینان که قومی هستند بدون تاریخ، بدون آثار مکتوب و حتی بدون هرگونه روایتی درباره گذشته خود، مسئله بغرنجی را پدید آورده‌اند که علم و دانش از حل آن درمانده است. پنجاه سال پیش راولینسون، ایشان را قومی ناشناخته و جالب توجه نامید و با آنکه در صفحات این کتاب بیشتر از هر اثر دیگر معلوماتی درباره این قوم مندرج است، باز جرأت این ادعا را ندارم که بگویم پرده از مجهولات گذشته‌ای که قابل کشف و تحقیق نیست برداشته‌ام. ظاهراً از ریشه و شاخه کردها که همسایه شمالی اند به نظر می‌رسند. زبان آنها که لغت و لهجه ایرانی است با زبان کُردی چندان متفاوت نیست... آیا ایشان جزو ترک‌ها هستند؟ آیا اصل و ریشه ایرانی دارند؟ آیا از نژاد سامی‌اند؟...»

بی گمان روزگاری بس دیرین مردمانی غیر آریایی چون عیلامیان، الیمانیان، لولویی‌ها، کاسی‌ها، کاردوها، گوتی‌ها و سپس آریائیانی چون مادها و



اندک زمانی پارس‌ها، باشندگان زاگرس بوده‌اند. حال اینکه ساکنین کنونی زاگرس یعنی بختیاری‌های کنونی، سایر لرها و کُردها، تبار به این اقوام می‌رسانند یا نه، نامعلوم و قابل بحث است، اما آنچه آشکار است، آن است که روزگاری تمامی مردمان زاگرس «گُرد» شناخته می‌شدند. بعدها کُردهای زاگرس جنوبی به انتساب موطن و سکونتگاه شان که «بلاد اللور» خوانده می‌شد، «لُر» نامیده شدند. چندی بعد سرزمین لُر، توسط دو برادر به دو بخش «لُرکبیر» و «لُر صغیر» تقسیم گشت که پس از چندی سرزمین لُرکبیر نام «بختیاری» به خود گرفت. سپس بختیاری نیز، خود از هم پاشید و مناطق «بویر احمد»، «کهکیلویه» و «ممسنی» شکل گرفتند.

در یک کلام، ما بختیاری‌ها روزگاری خود را کُرد می‌نامیدیم و زمانی بس دیرین (نزدیک به هزار سال تا چندی پیش) خود را لُر می‌خواندیم و اینک مدت زمانی است که از لُر خواندن خود اکراه داریم و سرسختانه خود را فقط بختیاری می‌دانیم و بس.

عوام بختیاری، خود را «لُر بختیاری» و زبان خود را «لُری» می‌خوانند. آنانی که تمایلات پان ایرانیستی، پان فارسیستی دارند، خود را فقط «بختیاری»، «قومی صد در صد آریایی اصیل» (!؟) و زبان خود را «گوشی از فارسی اصیل و کهن اوستایی و پهلوی» (!؟) می‌پندارند. برخی بختیاری‌ها نیز که دارای تمایلات نوحاسته قوم گرایانه‌اند، گمان دارند که «قومی از تبار آنزانیان» (!؟) هستند و گفتارشان «زبانی باز مانده از عهد اینشوشیناک» (!؟) است. در مقابل، دیدگاهی نیز قرار دارد که متعلق به هموطنان غیر بختیاری (فارس) ماست. آنان که ما را نه قوم بختیاری بلکه «ایل بختیاری» خطاب

می‌کنند، ما را «عشایری آریایی اصیل» (؟) می‌خوانند که به «لهجه فارسی اصیل» (؟) اما «تحریف و تخریب شده» تکلم می‌کنیم. در حقیقت، هموطنان فارس زبان ما، با زبان بی‌زبانی می‌خواهند بگویند که «لُر» همان «فارس» است، اما از نوع «کوهی» اش!

اما برآستی ما چه هستیم؟ قوم؟ ایل؟ یا قبایلی از هم گسیخته؟ از چه تباری هستیم؟ فارس؟ لُر؟ یا گُرد؟... و آنچه صحبت می‌کنیم چیست؟ زبان؟ گویش یا لهجه؟... به راستی ما کیستیم؟ ما چیستیم؟

سرزمین بختیاری قلمرویی است در دامنه‌های رشته کوه زاگرس که از شمال غرب به طرف جنوب شرق در فواصل شمالی ۳۴ و ۳۱ درجه عرض جغرافیایی و ۴۸ و ۵۲ درجه طول شرقی گسترده است. نام کوه‌های بختیاری برای مرکز زاگرس، حاکی از مالکیت قوم بختیاری بر این سرزمین است. بزرگترین رودهای فلات ایران، زاینده رود و کارون از این کوهستان سرچشمه می‌گیرد. جنگل‌های بلوط و مراتع غنی، دشت‌ها و دره‌های تنگ از مشخصه‌های این سرزمین است. پیشینه تاریخی سرزمین بختیاری به هزاره‌های پیش بر می‌گردد.

آنچه روشن است این است که دامنه‌های زاگرس از دیرزمان خاستگاه و پرورشگاه تمدن‌ها و اقوام بسیاری بوده است. گوتیان، لولوبیان، کاسیان و عیلامیان از جمله این اقوامند که صاحبان و ساکنان ریشه دار این منطقه محسوب می‌شوند. اینان در همه صفحات زاگرس نافذ و در تردد بوده‌اند و یافته‌های باستان‌شناسی گواه آن است که با هیچ یک از اقوام پیرامون خود

بختیاری چیست و کیست؟ / ۱۷

همچون سامیان بین النهرین یا آریائی‌ان فلات ایران هم تبار و خویشاوند نبوده اند، نیز پژوهش های زبان شناسی می افزاید که اقوام لولوبی، کاسی و عیلامی خویشاوند هم و از تباری غیر آریایی - غیر سامی اند. آثار و یادگارهای تمدن عیلام در گوشه، گوشه سرزمین بختیاری به وفور یافت می شود. همچنین آثار "الیمائیدها" بازماندگان عیلامی، که سده های بعد نیز با اقتدار حکومت داشتند. بعدها هرودوت از تعلق دشت های دامنه زاگرس و نواحی پیرامون شوش به اقوام "اسکی تن" و "کیمر" می نویسد. با آمدن مادها و پارس ها و ظهور ملتی جدید با زبان و فرهنگ جدید، قیمومیت و هویت زاگرس مخدوش و مبهم شد. آریاها قلب عیلام را نشانه رفتند، آنان کوهستان عیلام را متصرف شدند و اولین اترکگاه را پارس ها پیش از بنای تخت جمشید با همان سبک و سیاق در شمال بختیاری (مسجد سلیمان) بنا نهادند. بعدها در لشگرکشی اسکندر از شوش به تخت جمشید مورخان یونانی از قبایل "مرد"، "پاراتیاکنه" و "اکسی" تحت نام باشندگان سرزمین بختیاری و پیرامونش یاد می کنند که آریانزادند. ناحیه "فریدن" بختیاری یادآور قوم "پاراتیاکنه" باستانی است. البته به موازات ظهور این قبایل آریائی، بازماندگان عیلامی نژاد نیز حضور مداوم داشته اند که حکام خودمختار "الیمائید" نشانگر این حضور شاخص است. گفتنی است که با انقراض دودمان اشکانی و چیرگی ساسانیان آخرین نام و نشان ها از آخرین بازماندگان عیلامی محو می شود و ما تا حمله اعراب از این سرزمین و مردمانش هیچ نمی شنویم تا آنکه مورخان مسلمان ۲۵ الی ۲۶ هجری خبر از اهل "ایزج" و "اکراد" آن می دهند که ابوموسی اشعری والی بصره را بستوه آوردند.

اولین اشاره ها به این سرزمین و "اکراد" مقیم آن متعلق به نخستین سده های هجری است. برخی مورخین و جغرافیانگاران قرن چهارم هجری و بعد، از سرزمین زاگرس میانی با عنوان "اللریه"، "لاریه"، "بلادالور" و "لوریه" نام برده اند (رک: التنبیه و الاشراف، صورة الارض، تقویم البلدان). مسعودی از طایفه ای بنام لرهای جبال یاد می کند و ابوالفداء از کوهستان "لور" بین شوشتر و اصفهان نام می برد که طول آن منطقه شش روز راه بود که «گردها» و خوانین آنها در آن محدوده زندگی می کردند. ابن حوقل اشاره دارد به زمین های لرها که با آنکه در مناطق کوهستانی قرار داشته، بسیار حاصلخیز بوده است. استخری از آنها با نام «گردها» یاد می کند. یاقوت حموی تصریح می کند: «اکراد» قبایلی هستند که در کوه های بین خوزستان و اصفهان زندگی می کنند و محل این قبایل را "بلاد الور" می نامد.

تا قرن هشتم هجری هیچگونه نظری درباره وجه تسمیه این قوم ابراز نشده است اما از این تاریخ به بعد مورخینی چون حمدالله مستوفی، معین الدین نطنزی، قاضی احمد بن محمد غفاری کاشانی و امیر شرف خان بدلیسی گُرد مطالبی در این زمینه نوشته اند. برخی روایات در وجه تسمیه، از قول این مورخین چنین است که: در ولایت مایرود دهی است که آنرا گُرد خوانند و در آن حدودبندی که آنرا بزبان لری کول خوانند و در آن بند موضعی که آنرا لر خوانند. چون اصل ایشان از آن موضع برخاسته اند از آن سبب ایشان را لر گفته اند. وجه دوم آنکه بزبان لری کوه پردرخت را "لر" گویند به کسر راء. به سبب ثقالت رای کسره لام را به ضمه بدل کرده اند و لر گفته اند....

اینکه ابتدا در کتب و روایات صحبتی از قوم لر در میان نیست و از ساکنین این منطقه با نام قبایل گرد یاد می شود و تنها پس از قرن چهارم به بعد است که واژه لوریه و بلاداللور مصطلح و مطرح می شود که آنهم البته مقصود منازل و اوطان «گردها» است، نشانگر مراحل تکوینی اصطلاح قومی "لر" است. بی گمان در این زمان زاگرس میانی با خصوصیات جغرافیای برجسته خود کلکسیون از اقوام باستانی و روبه انقراض و همینطور قبایل نوپا و نورسیده را دارا بود. اقوامی چون "خوزی ها" واپسین بازماندگان الیمائیان و اوکسیان که لجوجانه هزار سال بعد از میلاد هنوز به گفته جغرافیدانان عرب در گوشه و کنار خوزستان و دامنه های زاگرس به زبان غیر مفهوم متکلم بودند و ایضا "آریا تبارانی تازه گرد راه از تن تکانده، اما پر ولع و مصر چنانکه به اندک زمان هر عنصر بیگانه را در خود حل می نمودند. نتیجه غایی اختلاط با آریائیان آن است که بازماندگان عیلامی از قرون وسطی به بعد فقط زبان آریایی را برگزیده اند. شاید "شول" ها که به گفته جغرافیادانان عرب، بخش عظیمی از زاگرس میانی و همینطور بلاداللور را در تملک داشته اند ثمره این اختلاط و نمونه بارز از غلبه عنصر آریایی اند. بنا به نوشته تاریخ گزیده، قسمت اعظم بلاداللور "کهکیلویه و ممسنی" را قوم شول در تصرف داشتند. پیشوای شولان سیف الدین ماکان روزبهانی بود که در عهد ساسانیان نیز بر این منطقه فرمانروایی داشته اند. جغرافی نگاران و مورخان چندان تفاوت بین شولها و کردهای بلاداللور ننهاده اند و گمان می رود که از یک تبار و هم زبان می بوده اند. چرا که شول ها از جنوب باکردهای فارس که آنها را "رموم" می خوانند نیز همسایه بوده اند و بر عادت اکراد در چادرهای موین می زیسته اند و همانند آنها به چراگاه های تابستانی و

زمستانی می رفتند. شاید همین اشتراکات فرهنگی و اجتماعی بود که موجب شد بعدها شولان به آسانی جذب گُردهای بلاداللور شوند.

در قرن چهارم و پنجم بلاداللور و بالطبع بختیاری تحت تسلط سلاطین آل زیار و آل بویه بود. گویند که عین الدوله از سلاطین آل بویه ۳۳۸-۳۷۲ ه.ش تشکیلات محلی طوایف ساکن بلاداللور را دوباره متحدالشکل ساخت و تقسیمات جدیدی را در اکثر نواحی و مراتع ایجاد کرد. گویا فرمانروایی این سرزمین را در این عهد یکی از سرداران به نام "گُرد شیر باریک" عهده دار بود و از اینرو این منطقه چندی بنام او معروف شد. ایضا "گویند که منطقه گلگیر و خرابه های آن شهر در شمال بختیاری از بناهای گورگیر دیلمی است که مدتی در آن حدود فرمانروایی داشته است.

سقوط دیلمیان و آغاز کار سلجوقیان پیامدهایی را در بلاد اللور به همراه داشت که باید آنرا نقطه عطفی در تاریخ منطقه و به ویژه بختیاری خواند و آن مهاجرت گسترده قبایل گُرد از شام "سوریه" به این منطقه است که باری دیگر هویت قومی و فرهنگی این حوزه از زاگرس را تحت الشعاع و دگرگون ساخت. پیش از این توضیح، لازم به یادآوری است که بلندی های زاگرس در مناطق مرکزی با آبگیرهای فراوان و دره های مستعد و مراتع غنی، از ازمه دور مردم را به امرار معاش خاص که همان طرز زندگی نیمه کوچ نشینی است، وادار می کرده است. این طرز زندگی بی شباهت به نظام زراعت در ییلاق نیست. مهاجرانی نیز که به این نواحی روی آورده اند مجبور بوده اند که از این طرز معاش پیروی کنند. زراعت در ییلاق و قشلاق و کوچ های کوتاه مدت از ویژگی های بختیاری است که پیش از حمله مغول و اعراب به عهد ساسانیان

می‌رسد.

کوچ‌های طول‌المدت و کوچ‌نشینی به مفهوم رایج مرکز در این منطقه مرسوم نبوده است، هر چند، گاه سیاست‌های وقت از کیفیت و کمیت کار کشاورزی می‌کاست و خانوار ایل را به سوی کوچ‌نشینی می‌کشاند. سرزمینی با چنین ویژگی‌ها همیشه قبایل و عشایر را به سوی خود جلب می‌کرد، چنانکه در سال ۵۰۰ هجری، قبایل کرد از جیل السماق (جیل السماس یا جیل مومک) سوریه به خدمت اتابک سنقر سلغری ۵۴۳-۵۶۶ ه.ق که بر قسمت بزرگی از «بلاد اللور» استیلا یافته بود رسیدند. رهبری اینان را ابوطاهر فرزند محمد بر عهده داشت که وی در خدمت اتابک سلغری به واسطه شجاعتش در جنگ علیه طایفه گُرد شبانکار فارس و شکست آنان به حکومت کهگیلویه برگزیده شد و سرانجام او علیه سنقر سلغری قیام کرد و بالاخره در ۵۵۰ هجری سلسله اتابکان را بنا نهاد. ناگفته نماند که در این زمان «بلاد اللور» به «لر کوچک» و «لر بزرگ» منقسم شده بود. لر بزرگ، بختیاری کنونی، کهگیلویه و ممسنی را شامل می‌شد و لر کوچک بر لرستان و ایلام مشتمل می‌گشت. از این زمان به بعد این دو ناحیه که به واسطه مرز طبیعی رود دز «سزار» از هم تفکیک می‌شد، راهی مستقل و مشخص در پیش گرفتند. چرا که لر کوچک ضمیمه امارت حسنویه کرد برزیکانی گشت و بختیاری و شهر ایذج «مالمیر» به فرمانروایی اتابکان فضلویه گُرد، مرکزیت لر بزرگ شد. اتابکان لر بزرگ از ۵۵۰ تا ۸۲۷ هجری حکمرانی کردند و ایذه پایتخت آنان مالمیر «خانه امیر» نام گرفت. پس از ابوطاهر چهارده اتابک دیگر حکمرانی کردند که آخرینشان غیاث‌الدین فرزند کاوس است که به سال ۸۲۱ به دست سلطان

ابراهیم بن شاهرخ تیموری برکنار شد. سرزمین اتابکان گُرد فضلویه یا لُر بزرگ با ضمیمه کردن شولستان شامل بختیاری، کهگیلویه، خوزستان و قسمت هایی از اصفهان می شد. در زمان اتابک هزاراسب، قبایلی گُرد از سوریه به لُر بزرگ آمدند که این قبایل تشکیل دهنده هسته اولیه مردمان بختیاری کهگیلویه، ممسنی و لُر کوچک محسوب می شوند. اسامی این قبایل و نحوه مهاجرت آنان به وضوح در کتب منتخب التواریخ نطنزی، تاریخ گزیده حمدالله مستوفی و شرفنامه بدلیسی درج است. بنا به نوشته این کتب و علی الخصوص گزارش حمدالله مستوفی که چیزی حدود ۱۸۰ سال پس از این مهاجرت به تحریر در آمده است و از سندیت ویژه ای برخوردار است:

"...اتابک هزاراسب که مهین و بهین همه بود قائم مقام پدر شد و عدل و داد ورزید. در عهد او مُلک لُر بزرگ رشک بهشت گشت و بدین سبب اقوام بسیار از جبل السماق شام بدو پیوستند. چون گروه عقیلی و گروه هاشمی و دیگر طوایف متفرق چون آسترکی، ماکویه، بختیاری، جوانکی، بندانی، زاهدیان، علایی، گوتوند، بتوند، راکسی، بوازکی، شوند، جاکسی، هارونی، آشکی، کوی لیراوی، ممویی، کمانکشی، مماسنی، توانی، کسدانی، هازفتی، زلکی، کورد". اکثر این طوایف اکنون در بختیاری صاحب نام و پراهمیت اند. همچون: آسترکی، جوانکی "جانکی"، بندونی (بندانی) راکسی، بساک (بوازکی) هارونی، بختیاروند (بهداروند) استکی (آشکی) کاه کش (کمانکشی) زلکی، کرد، کسرانی (کسدی). و برخی نام خود را به موضعی در سرزمین بختیاری داده اند، همچون گوتوند، بتوند، ماماکا (مماکویه)، بازفت (هازفتی) و برخی چون "جاکسی" ها در

بختیاری چیست و کیست؟ / ۲۳

کهگیلویه و بویراحمد ساکن اند و یا همچون ممسنی قومی مستقل و مجزا شده است. مورخان و سیاحان قرون بعد همگی بر نظرات، حمدالله مستوفی، معین الدین نطنزی و امیر شرف خان بدلیسی صحه نهادند. ابن بطوطه نیز که در آغاز قرن ۸ هجری به این سرزمین سفر کرده است و سفر گفته های خود را به طرزی زیبا و مفصل نگاشته است، آنگاه که به سوی پایتخت لر بزرگ "المیر" می رفته در میانه راه نزدیک به راه رامهرمز از "اکراد" آن حدود سخن به میان می آورد. مقدسی در کتاب خود احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم در جایی اشاره ای به زبان مردم ولایت رامهرمز دارد و آنهم اینکه زبان ویژه ای داشته اند که نامفهوم می نمود. اینکه این زبان نامفهوم، خوزی کهن بوده است یا همین کردی متداول، دانسته نیست. البته باید یادآور شد ولایت رامهرمز در آن زمان تمام خاک بختیاری را از شمال تا جنوب شامل بوده است و شهرهایی چون "ایذج" و "تارنگ" و "تیرم" و "عروه" که همگی خرابه هایشان در حدود بختیاری برجاست، وابسته آن بود. البته پراکندگی کردها محدود به غرب زاگرس میانی نبوده است بلکه در شرق دامنه زاگرس نیز مردمان کردنژاد پراکنده و توطن گزیده بودند. چنانکه بنا به نوشته یعقوبی در ۲۹۲ هجری در سواد (حومه) اصفهان در روستاهای "برآن"، "میرین"، "قامدان" و "فریدن" حد فاصلی بین توابع اصفهان و مضافات اهواز، "کردها و مردم به هم آمیخته ای از عجم" ساکن بوده اند. صراحت گفتار و قاطعیت دلایل مورخان و سیاحان اسلامی، بسیاری از مستشرقان و خاورشناسان معاصر را بر آن داشته است که قاطعانه از این نظریه دفاع کنند که پیشینه مردمان بختیاری و دیگر مردمان لر بزرگ به قبایل کُرد سوری تبار باز می گردد. چنانکه یوستی می گوید: می

بایستی اجداد بختیاری ها را در سوریه جستجو کرد. دیترا مان نویسنده کتاب بختیاری ها در پویه تاریخ، نظرات جالبی دارد. او عنوان می دارد که بختیاری ها بنا بر سنت ایلی در سرزمین های ییلاقی خود به کار زراعت نیز می پرداخته اند بدین طریق احتمال اینکه قبایلی که از سوریه بدین نواحی مهاجرت کرده اند کار زراعت را می دانسته اند تایید می شود، چرا که وجود گندم "سوری" تنها در این منطقه از ایران دلیل درستی این ادعا است. "تحقیقات ایران شناسانی چون "فریج"، "سرما لکم"، "هانسل" و "براون" نیز مؤید خویشاوندی لرها و کردها است. بارون دوبد نویسنده سفرنامه لرستان و خوزستان می نویسد: "انسان ممکن است که به این نتیجه برسد بختیاری ها ساکنان عهد کهن این خاک بوده اند. گفته می شود این گویش با قدری اغماض در میان تمامی طوایف زاگرس نشین عمومیت دارد. طوایف عمده و مورد اشاره من لرها" که بختیاری ها بخشی از آنانند "لک ها و کردها هستند. با وجودی که حالا طوایف لر و کرد خود را از یکدیگر متمایز می دانند اما هنوز هم زبان مورد استفاده ایشان مشترک و این موضوع هم نژادی آنان را بدیهی می سازد". ریچ در "شرح اقامت کردستان" خود بر این عقیده است که بختیاری ها کرد هستند زیرا زبان بختیاری با زبان کُردی مشابه است. «راولینسون» در سفرنامه خود، تفاوت اندک زبان لُری و کردی را متذکر می شود. پروفیسور گارسویت نیز عقیده دو تن از تاریخ نویسان بختیاری را در کتاب خود خاطر نشان کرده است که "تشابه گویش های کردی و بختیاری و رابطه نزدیک آنها و... مؤید آنست که بختیاری ها مدت های طولانی است که در این سرزمین سکوت گزیده اند." گذشته از دیدگاه های مستشرقین و روایات مورخین و سیاحان، مردم بختیاری خود نیز

ضمن روایات شفاهی و اسطوره های قومی - مردمی اظهار می دارند که نسب به اقوامی می رسانند که از "شام" آمده اند. آنان اسطوره ای نیز دارند در باب پیدایش قومیت خود و آن اینکه در هنگام زمامداری ضحاک، جوانانی که از بیم جان به کوه ها پناه بردند تا طعمه مارهای رسته بر شانه های او نشوند، هسته اصلی ایل بختیاری را بنیان نهادند و تصادف نیست که همین افسانه را کردها نیز در پیدایش قومیت خویش دلیل می آورند. ایضا "شخصیت اسطوره ای کاوه همچنانکه در بین کردها شاخص و ویژه است و کردها وی را از تبار خود می دانند، بختیاریان نیز بسیارشان خود را از تبار کاوه انگاشته و مقبره اش را در "مشهد کاوه" در ناحیه بختیاری نشین فریدن گرامی می دارند. وجود اسامی محل هایی چون «شهرکرد» (مرکز استان بختیاری)، رود «کردستان» بین بختیاری و کهگیلویه و نیز اسامی طوایفی همانند، چون: کیماسی بختیاری و کوماسی گُرد، بیل وند بختیاری و بیل وند کرد، بولواسی بختیاری و بولواسی کرد و... مبین ارتباط ریشه ای این دو قوم است. البته طایفه کرد از تیره کنرسی و کرد زنگنه و کربیچه (کرد بچه) چهار لنگ گویا از مهاجرین دو سه قرن اخیر به بختیاری اند. در تذکره های امامزادگان سرزمین بختیاری که نسخ قدیمی و پر ارزشی هستند، همه جا در اشاره به طوایف بختیاری آنان را "گُردان" خطاب می کنند. مضاف بر این حتی در کتب متأخره همچون رستم التواریخ، نوشته رستم الحکماء، آنجا که به وقایع عهد نادر و قیام علی مردان خان بختیاری پرداخته، به تواتر از علی مردان خان با صفت "خان گُرد" یاد می کند.

به پشتوانه این پیشینه است که گرجیان و ارامنه مهاجر سکونت داده شده در

فریدن بختیاری، بختیاری‌ها را "کورت" خطاب می‌کنند. یکی از مستندترین قول‌ها پیرامون پیشینه بختیاری، گفته سردار ظفر بختیاری از بزرگان معاصر این قوم است. او که از سران مشروطه بود، خاطرات خود را پیرامون تاریخ بختیاری گردآوری کرد که اکنون در دست است او می‌گوید: "...مهد و ولایتی در بختیاری دو نژادند. چه آنها که از شام با فضولی جد اتابکان (گرد) آمده‌اند چه آنها که پس از استقرار اتابکان به حکومت لر بزرگ در آمدند، در بختیاری "مهد" می‌گویند و آنها که اصلاً نژاد لر بزرگ هستند "ولایتی" می‌گویند و مهد همه جا حکومت بر ولایتی داشت." (رک: خاطرات سردار ظفر. ص ۳۳) هنوز خاطره مهد و ولایتی در ذهن بختیاری‌ها زنده است و هنوز قبایلی از بختیاری به جهت ولایتی بودن تبارشان مورد طعن و کنایه قرار می‌گیرند. طوایفی که بشود آنان را ولایتی شمرد، هر چند امروزه اختلاط بین قبایل این امر را با مشکل مواجه می‌کند، اما می‌توان از طایفه بزرگ "موری" و نیز "گندلی" نام برد. این طوایف خصوصياتی دارند که شاید بشود آنان را از بومیان این سرزمین انگاشت. روحیه کمتر ایلی و بیشتر "رعیت" مابانه آنان مشخصه این خصوصیت است. در چهره و قد و قامت نیز به گونه ای محسوس از مهدها متفاوتند. دلایل مخالفین نیز شنیدنی است. آنان ابراز می‌دارند که مورخین و جغرافیانگاران اولیه همه عشیره های غیر عرب و غیر ترک را با عنوان کلی "الاکراد" یاد می‌کرده اند و منظور لزوماً "مردمان کردنژاد نبوده است و نیز علاوه می‌کنند که گویش های لری در تقسیم بندی زبان های ایرانی در شمار زبان های شمال غربی که کردی از آن جمله است قرار نمی‌گیرد، بلکه در شمار زبان های جنوب غربی در کنار زبان فارسی قرار

دارد که نزدیکی برخی لهجه های لری به فارسی و نیز شمار زیاد واژگان فارسی در این لهجه ها مؤکد این نظر است. در پاسخ باید گفت که سیاحان و مورخین بی شک اشتراکات و ارتباطاتی چه از حیث زبان، فرهنگ و نژاد بین قبایل لر با کُرد می دیده اند که چنین نظر داشته اند. چنین اشتراکات و ارتباطات بین قبایل کوچ رو آن هم در محدوده زاگرس که تنگاتنگ هم بوده اند، بعید نیست. جای سؤال است که چرا همین مورخین و سیاحان قبایل کوچ (قفص) و بلوچ و طالش را کرد نامیده اند، هر چند در معیشت یکسان بوده اند و هر دو قبیله نیز غیر ترک و غیر عرب. اما آنجا که صحبت از نزدیکی زبان لری با فارسی است باید گفت که اصطلاح زبان لری عنوانی کلی و بی شک مبهم است که برگوش های پراکنده و گوناگون نهاده اند که متأسفانه تا حال هیچ پژوهش دقیق درباره هیچ کدام نشده است. این عنوان آنچنان کلی و نادقیق است که در یک بررسی سطحی نیز آشکار می شود که گوش های زبان لری با هم ناهمگون و ناهماهنگ هستند. گوش لری بختیاری آنچنان با گوش لری لرستان متفاوت است که هیچ کدام برای دیگری مفهوم نیست مگر آنکه زبان واسطه ای بکار گیرند. گوش بختیاری که با اندک اختلاف جزئی در کهگیلویه و ممسنی نیز رایج است، گویشی است شاخص و ممتاز، با آواها و قواعد دستوری و واژگان خاص خود.

هر چند نباید منکر شد که گوش های لری سخت متأثر از زبان فارسی بوده است تا بدان حد که این زبان از خویشاوند نزدیکش زبان کردی بسیار فاصله گرفته است ولی این تأثیرپذیری از زبان فارسی و فاصله گیری از کردی در همه مناطق و همه گوش های لری یکسان نیست، خصیصه فارسی شدن و رنگ و

روی فارسی پذیری در گویش های لری که بیش از سایر گویش های ایرانی همچون گیلکی، طبری، کردی مشاهده می گردد، صرف به جهت همسایگی دائمی اقلیمی بین این دو گروه قومی لُر و فارس بوده است که در سایر اقوام تا بدین حد نیست و هر کجا که این همسایگی و این آمیختگی بیشتر، عمیق تر و دیرینه تر بوده است تاثیر پذیری گویش های لری و اختلاط آن با فارسی بیشتر آشکار است.

در لر بزرگ به جهت اقتدار همیشگی مردمانش و عدم دسترسی بدانجا که ناحیه ای کوهستانی و صعب العبور است بسیاری از خصیصه های این نژاد کوهستانی بکر و دست نخورده و کهنه باقی ماند. معیشت، لباس، موسیقی و از همه مهمتر زبان. زبانی با کاربرد صورت های کهن از اصوات همچون "یای" مجهول، "ذال" معجم و "واو" معدوله که البته هر سه در کردی نیز رایج است. "واو" غنه، طریقه مجهول کردن فعل، ساخت های گوناگون فعل، علائم جمع و مفعول و معرفه و... از جمله خصایصی است که زبان لُری بختیاری را از زبان فارسی متمایز می کند. آقای سید علی صالحی مؤلف کتاب فرهنگ واژگان بختیاری که خود بختیاری تبار است در مقدمه کتاب خود خاطر نشان کرده اند: "و فور همگانی های واجی و جوهری، همگانی های نحوی و معنایی در بین زبان کردی، لهجه کرمانشاهی و گویش بختیاری به صورتی رایج است که لحن فامیلی این سه خط زبان قابل انکار نیست." استاد خانلری با اشاره به همین خصایص متمایز است که می فرماید: لهجه های لری، سمنانی و بلوچی، از زبان فارسی دری مشتق نشده اند بلکه همه آنها در عرض یکدیگرند و اصل واحدی دارند که به حکم تحول زبان از آن

منشعب شده و هر کدام به طریقی تغییر یافته اند. "ایشان سپس می افزایند: "در کوهستان های بختیاری و قسمتی از مغرب استان فارس قبیله های بختیاری ممسنی و بویر احمدی به گویش هایی سخن می گویند که با کردی خویشاوندی دارند اما با هیچ یک از شعبه های آن درست یکسان نیست. در میان خود آنها نیز ویژگی ها و دگرگونی هایی وجود دارد که هنوز با دقت، حدود و فواصل آنها مشخص نشده است، اما معمول چنین است که همه گویش های لری و بختیاری را جزء یک گروه می شمارند." اشاره استاد خانلری به اینکه زبان بختیاری در عین خویشاوندی با کردی با هیچ یک از شعبه های آن یکسان نیست قابل تأمل است. اصولاً "شعبه های هیچ زبانی عیناً" با هم یکسان نیست چرا که هر شعبه در عین وابستگی با شعبه مادر و همینطور با شعبه های خویشاوند ویژگیهای خاص خود را داراست. نسبت بختیاری و کردی نیز چنین است. بی شک زبان لُری بختیاری واجد برخی عناصری است که متعلق به زبان زیرین (زبان قوم مغلوب، همان ساکنین اولیه لر بزرگ) است که هنوز به نحوی در گفتار مردم ماندگار است. عناصر زیرین با غلبه عناصر زبرین، یا میدان را به کلی خالی کردند و یا آنکه به گونه ای مسالمت آمیز به همزیستی توافق نمودند. برای مثال: واژه "دا" یا "دایه" یا "داک" در زبان بختیاری همچون همه شاخه های دیگر کردی برای نامیدن "مادر" به کار می رود. بختیاران امروزه جز این هیچ واژه ای به کار نمی برند و نمی شناسند. اما بی گمان بومیان لر بزرگ پیش از مهاجرت کردان به بختیاری و غلبه زبانی آنها اصطلاح خاص خود، معادل واژه "دا" را به کار می بردند. امروزه این واژه در زبان بختیاری به میراث مانده است اما نه به

صورت مستقل بلکه پیوسته با دیگر واژگان و آن اصطلاح "مار" (مادر) است. (زمارآبیدن) یا (مار آبیدن (= متولد شدن). این اصطلاح در گویش شوشتری خویشاوند بسیار نزدیک بختیاری به صورت مستقل هنوز عملکرد دارد.

در ارتباط با مقوله گویش بختیاری مطلبی موثق از حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده درج است که حائز اهمیت است. وی بطور مختصر اشاره ای به زبان لری نموده و یادآور شده که «این ده حرف در زبان لری» نمی آید. ج، خ، ش، ص، ض، ط، ظ، ع، غ، ق. البته این نظر تا حد زیادی سندیت دارد. چرا که حروف عربی ح، ص، ض، ط، ظ، ع، در لری بختیاری تلفظ نمی شود، حرف خ نیز در بختیاری کاربردش اندک است و شاید روزگاری اصلاً کاربرد نداشته است. به جای آن حرف "ه" یا "ز" جانشین می گردد مانند: زهم *zāhm* زخم / هاک *hāk* خاک / هشک *hošg* خشک. عدم کاربرد حرف "ش" نیز به خصوص از ویژگی های زبان بختیاری است. بختیاری ها در اکثر موارد حرف ش *š* را حذف و "س" *s* به جای آن تلفظ می کنند. مانند انگست *angost* انگشت / سور *sur* شور / مست *most* مشت. من خود شنیده ام که پیران کهنسال در مناطق دورافتاده آن لغاتی را که ش است با س تلفظ می کنند یا اینکه واژه اصیل جانشین آن می کنند. برای مثال واژه "شاخ" (شاخ حیوان) و "شاخ" (شاخه درخت) هم ش دارد و هم خ و هر دو اصواتی هستند که در لری بختیاری کمتر کاربرد دارد، به جای این واژه ها در مناطق اصیلتر "لک" (شاخه درخت) و "دار" یا «سرو» (شاخ حیوان) متداول است و اما حرف غ و ق که البته نظر مستوفی صحیح نیست یا لاقا امروزه چنین نیست، بلکه به خلاف گفته وی

بختیاری چیست و کیست؟ / ۳۱

و به خلاف زبان فارسی هر دو حرف در زبان بختیاری متمایز از هم و به جای خود تلفظ می شود و هرگز هیچ بختیاری این آواها را با هم خلط نمی کند و مثلاً "غل qal (بغل) همچون قل qal (تکه، ذره) تلفظ نمی شود.

شواهد زبانشناسی دال بر آن است که لری کمایش از همه گویش های کرمانج (کردی) چه شمالی چه مرکزی متأثر است، اما صائب تر و درست تر آنست که آن را در ردیف گویش های جنوبی کُردی همچون کلهر (کرمانشاهی)، فیلی و لکی بشماریم، چرا که وابستگی و خویشاوندی آن با گویش های جنوبی چشمگیرتر است. در چنین طبقه بندی، بختیاری گویشی هم ردیف با لکی و کلهر و فیلی محسوب خواهد شد. بی گمان مطلب فراهم آمده ذیل که تا حدی مبین ویژگی های دستوراتی واژگان گویش بختیاری است، نخستین بررسی دقیق این گویش نیز هست که قضاوت درباره این گویش را برای زبانشناسان و زبان پژوهان آسانتر خواهد کرد.

حروف در گویش بختیاری بالغ بر ۳۱ حرف است. ۷ حرف مصوت، ۲۱ حرف صامت و ۳ حرف ویژه. چون خط عربی که زبان فارسی هم بدان نوشته می شود قادر به انعکاس مصوت ها و حروف ویژه نیست، ناچار حروف لاتین را با تغییراتی بکار گرفتیم تا آینه تمام نمای آواها باشد.

گزینش این علائم سلیقه ای بوده و فقط به جهت راحت تر بودن کار بوده است.

مصوت ها:

$$\check{a} = \bar{a}$$

a = همان فتحه

u = او

o = همان ضمه

i = ای

e = همان کسره است

y = ی، ی

صامت‌ها :

d = د

m = م

n = ن

b = ب

t = ط - ت

p = پ

h = ح - ه

g = گ

x = خ

j = ج

c = چ

r = ر

s = س

š = ش

بختیاری چیست و کیست؟ / ۳۳

L = ل

q̈ = ق بصورت انفجاری اجرا می شود

q = غ

f = ف

v = و

z = ض - ظ - ذ - ز

ž = ژ

k = ک

حرف های ویژه

ď = د

ħ = ه

ö = و

حروف ویژه

الف) ċ = د در زبان لُری بختیاری، هنگامی که "d = د" پس از مصوت های y, e, i, o, u, ä, a بیاید، گونه ای ویژه که خاص بختیاری هاست، تلفظ می شود، بدین صورت که قسمت زیرین نوک زبان با دندان های پیشین فک زیرین تماس شده، اما با دندان های پیشین فک بالا تماس بسیار نامحسوس است. "د" پس از صامت ها به همان صورت معمول ادا می شود. این حرف ویژه بی شک همان "ذال معجم" است که در روزگاری دیر در زبان فارسی هم تلفظ می شده و در متون به کرات آمده است. ذال معجم نیز پس از مصوت ها تلفظ

می شده است، چرا که در متون آمده است:

آنانکه به فارسی سخن می رانند در معرض دال، ذال را نشانند
ماقبل وی ارساکن جز وای بود دال است و گرنه ذال معجم خوانند
یا:

در زبان فارسسی فرق میان دال و ذال
با تو گویم زانکه نزدیک افاضل مبهم است
پیش از و در لفظ مفرد گر صحیح ساکن است
دال باشد ورنه باقی جمله ذال معجم است

god = گفت

bid = بود

veyd = آمد

dudemon = دودمان

ب) h = گونه ای "ه" میان تهی یا شاید همان «یای مجهول»^(۱) تلفظی

مایین "ه" و "الف" است، مانند:

pohl = پؤل = پل

Tahl = تؤل = تلخ

šehr = شیر (حیوان)

۱- یای مجهول، در فارسی کهن و همچنین کُردی کنونی، تنها پس از واژگان
مختوم به کسره تلفظ می شود، حال آن که در بختیاری آن گونه که در مثال های
بالا می بینیم پس از ضمه و فتحه (مصوت های a, o) نیز تلفظ می شود.

بختیاری چیست و کیست؟ / ۳۵

پ) و = ö "واو" ی ویژه که "واوغنه" اش می خوانند. این آوا که شاید روزگاری نه چندان دور پهنه ای گسترده از گفتار و واژگان را زیر فرمان داشت، روز به روز عرصه اش تنگ تر شده و جای خود را به صورت "on" می سپارد:

ö نو nō ← non = نان

و دو dō ← don = دهن

ضمایر

ضمایر شخصی منفصل (گسسته)

mo من ایما imă

To تو ایسا isă

ho او هونو nō آنها

اونو unō آنها

ضمایر شخصی متصل (پیوسته)

om ام xardom مرا خورد

et ات xardet ترا خورد

es اس xardes او را خورد

mō مو xardmō ما را خورد

Tō تو xardTō شما را خورد

šo سو xardsō ایشان را خورد

اسامی مختوم به مصوت، هنگام پذیرفتن ضمایر شخصی متصل ملکی در حالت اول شخص مفرد، دوم شخص مفرد و سوم شخص مفرد، تنها (M)، (T) و (S) می پذیرند مانند:

دام	dăm	مادرم
دات	dăt	مادرت
داس	dăs	مادرش

ضمایر اشاره

یو	yo	این	یونو	yonŏ	این ها
هو	ho	آن	هونو	honŏ	آنها

صفت اشاره

ای	i	این
او	u	آن
هم	hem	همین
هم	ham	همان
اینو	inŏ	این ها
اونو	unŏ	آن ها

همینو heminŏ همین ها

همنو hamenŏ همان ها

ضمایر اشاره به تنهایی و بی همراهی اسم می آیند.
صفات اشاره به همراهی اسم می آیند و به آن اشاره می کنند.

ضمیر ملکی

ضمیر ملکی: (ze) است که معنی "مال" و "متعلق به" دارد.

مال مخراز بخرا

male maxoră ze bexoră

ثروت نخورنده مالِ خورنده است.

ضمایر مبهم

ضمایر مبهم واژه هایی هستند که بر کس یا چیز یا مقدار مبهمی دلالت

می کنند مانند:

چیز	ěhn	ائن
همگی	hamey	همی
همه	geš	گش
همه	păy	پای
دیگری	diyari	دیری
خیلی	pora	پُره
خیلی	qalova	غلوه
خیلی	fera	فره
دیگران	diyarö	دیرو
برخی	yapări	یه پاری
یکی دیگر	yakidi	یکی دی
هرکس	harke	هرکه

هرچه	harce	هرچه
این	yo	یو
آن	ho	هو
ضمایر پرسشی		
چه کسی	keh	که
کی، چه وقت	kay	کی
چه	cen	چن
چه	ce	چه
چقدر	cande	چند
کدام	ko	کُ
کو	kone	کنه
کجا	koye	کیه
کجا	koje	کجه
چگونه	cejur	چجور
چطور	cetav	چطو

صفت

صفت، واژه یا گروهی از واژه هاست که درباره اسم توضیحی می دهد و یکی از ویژگی های اسم از قبیل حالت، مقدار، شماره و مانند آن را بیان می کند.

الف) صفت ساده: صفتی است که تنها چگونگی و خصوصیت موصوف را می‌رساند، بدون معنی فاعلی و مفعولی و نسبی و جز آن.

مانند: تی کال Tikāl چشم سبز

هرگاه بر صفتی ساده قصد تاکید یا مبالغه باشد و موصوف آن صفت جمع باشد آن صفت را دوباره تکرار می‌کنند:

آدم‌ل لیش لیش adomalelišliš = آدم‌های بدبد

گام‌شون الوالو gāmeḥšon alvalv = گاومیش‌های قهوه‌ای قهوه‌ای

گرگل ماما gargale māmā = گوساله‌های ماده ماده

ب) صفت فاعلی: صفتی که برکننده کاری دلالت کند و چند قسم است:

الف: بن مضارع + نده

بازنده bāzenda ← باز (بن مضارع / رقص) + نده = رقص

پاهنده pāhanda ← پا (بن مضارع / پاس) + نده = پاسبان

ب: اسم + نده

بالنده bālenda ← بال (اسم / اندام پرنده) + نده = پرنده

سازنده sāzenda ← ساز (اسم / آلت موسیقی) + نده = نوازنده

ج: بن مضارع + آ

کنا konā ← کن + آ = کننده

گرا gerā ← گر + آ = گیرنده

نشینا nešinā ← نشین + آ = نشیننده، نشسته

ورجرنا vorjornā ← ورجرن + آ = باکفایت و توانا

د: پسوند (یر yar) یا (گر gar)

چینی یر / چینی گر = بافنده

برزه یر / برزه گر = دروکننده

پ) صفت مفعولی: بر کسی یا چیزی که فعلی بر آن واقع شده است دلالت دارد:

بن ماضی فعل معلوم + (a) (آ)

اشکناده (eškenāda + a) (eškenād) = شکسته شده

ونده (Vanda + a) (Vand) = انداخته

بسته (besta + a) (best) = انداخته

چمنیده (comnida + a) (comnid) = زخم برداشته

ت) صفت نسبی: صفتی است که بر کسی یا چیزی یا جایی نسبت داده می شود و نشانه های آن چند است:

الف: پسوند (ین in)

نشمین ← نشم (ناز) + این = نازنین

جندین ← چند (جن) + ین = جنی، جن زده

پزین ← پز (کبر) + این = متکبر

گاه این پسوند صفت ساز به دنبال اسامی اعضاء و اندام آدمی می آید و علاوه بر ساختن صفت نسبی افاده مفهوم مبالغه هم می کند. صفت حاصل قبیح و نازیباست. مانند:

بختیاری چیست و کیست؟ / ۴۱

جورین ← جور (گرده) + ین = گوژپشت

تلین ← تل (شکم) + ین = شکم گنده

گدین ← گده (معه) + ین = شکمبار

ب: تکرار اسم + ی

هاک هاکی = hāk hāki = خاکی، خاک آلود

هل هلی = hol holi = خاکستری، خاکستر آلود

لک لکی = lak laki = لکه ای، کک و مک دار

مل ملی = mel meli = پرمو، آلوده به مو

تکرار دوباره اسم + ی جدا از مفهوم صفت نسبی، رساننده کثرت آن صفت در موصوف نیز هست.

ج.: پسوند (ینه ina)

دردینه = dardina = دردمند

سوزینه = sovzina = سبزه رو

ماینه = māyna = دوشیزه، جنس مؤنث

دستینه = dastina = النگو

صفات برتر: نشانه آن در زبان بختیاری (تر Tar) است و برتری موصوفی را

بر موصوف دیگر نشان می دهد.

لیش تر = Lištar = بدتر

نیاتر = niyātar = جلوتر

صفت برترین: اگر بخواهند یکی را بر همه ممتاز کنند، با اضافه کردن اسم

جمع (همه hame) صفت برترین درست می کنند.

ز همه لیش تر zehame lištar = از همه بدتر

چند پسوند صفت ساز

۱- (الو elu)

نازلو năzelu = پرناز، لوس

بادلو bădelu = دردمند، مریض

۲- (او، u) برای مبالغه در صفت بد بکار می رود.

گردو gardu و لگرد

چرو coru و پلشت

کمو komu و شکم گنده

پومو pomu و پخمه

۳- (آل ăl)

گزال gehzăl و منگ، گیج

ترال Tarăl و زیاروی

چپال capăl و چپ دست

۴- (آر ăr)

کلار kalăr و بزرگ، سالمند ← کل (پیر، کهن)

بایار băyăr و معیوب ← بای (عیب)

شوار sehvăr و آویزان، سرازیر ← شتو (پایین)

۵- (där) (۱)

زئمدار zähmdär زخمی

دلدار deldär شجاع، دلیر

عیودار cyvdar مریض احوال

۶- (mand)

هیکلمند heykalmand درشت اندام

دونست مند donestmand دانا

دوله مند davle mand ثروتمند

اسم

اسم یا نام، کلمه ای است که با آن شخصی یا چیزی نامیده می شود. انواع اسم عبارت است از:

اسم عام:

نامی است برای اشیاء یا اشخاص همجنس مانند:

bard سنگ / صخره کوه gahr / har خر

اسم خاص:

نامی است برای یک چیز یا شخص معین مانند:

۱- dār, ār, äl هر سه گونه هایی همسان اما تغییر شکل یافته اند.

merdās مرداس نام شخص / malemir / مالمیر نام شهر

اسم ذات:

مدلول آن در خارج وجود دارد و قائم به ذات است مانند:

māl خانه / kor پسر

اسم معنی:

نامی است برای چیزی که وجودش در دیگری است و بدان قائم است

مانند:

vir یاد / liši زشتی

اسم جمع:

اسمی است در ظاهر مفرد و در باطن جمع مانند:

ordi لشگر / heyl طایفه، خیل

اسم ساده:

اسمی است که بیش از یک بخش نداشته باشد مانند:

cel دست / pahr برگ، ورق

اسم مرکب:

اسمی است که از دو بخش یا بیشتر ترکیب یافته مانند:

بختیاری چیست و کیست؟ / ۴۵

Torn = Tutorn (غلطان) + Tu (اطاق) = بام غلطان
Lerteke = tek + e (ساق) ler (گرد، چرخ) = ولگردی

اسم مصغر:

اسمی است که مفهوم خردی و کوچکی را برساند. بکارگیری اسم جهت ایفای این مفهوم در زبان بختیاری بسیار محدود است و چند علامت و نشانه نیز که این معنی را افاده می کنند چندان فعال نیستند و به سبب ایستایی زبان گستره عملکردشان محدود مانده است مانند:

(ul):

mašg / mašgul مشک کوچک

xig / xigul خیک کوچک

dehg / dehgul دیگ کوچک

(نقش ها) حالات اسم

حالت فاعلی: در این حالت اسم کننده کار است مانند: علی خوسی ali xavsi علی خوابید که علی فاعل است.

حالت مفعولی: در این حالت فعل بر اسم جاری می شود مانند: علینه خونیم aline xavnim علی را خواباندم.

حالت اضافی: اسم گاهی با کسره به کلمه بعد از خود اضافه می شود، اسم یا کلمه دوم به گونه ای کلمه نخستین را به خود وابسته می سازد، مانند:

asme ali اسم علی

اسامی مختوم به مصوت در حالت مضاف کسره نمی گیرند و بدون هرگونه واسطه همراه مضاف الیه می آیند. مانند: داعلی dā ali مادر علی / کله خرس kola xers لانه خرس

حالت ندایی: نشانه های آن چنین است:

الف) (ای ey) بیشتر در آخر اسم می آید و گاه پیش از آن.

کری korey ای پسر

هالوی hāluvey ای دایی!

ای پیا ey piya ای مرد!

ب) گاه هیچ نشانه ای وجود ندارد مانند: جائل وره jāel vore جوان برخیز

اسم مصدر:

کلماتی که نشانه مصدری ندارند، ولی مفهوم مصدر را می رسانند.

الف) اسم مصدر پایان یافته به (شت ešt):

زشت zehešt زندگی

زئنشت zehnešt سوزش درد

چرشت cerešt ضجه، فریاد

ب) اسم مصدر پایان یافته به (گری gari):

گوگری gov加里، برادری

آدم گری ādomgri انسانیت

زنده گری zende gari حیات، زندگانی

لثوه گری Lehve gari جنون، دیوانگی

پ) اسم مصدر پایان یافته به (ی):
زندی zamandi خستگی
گنپی gaŋpi بزرگی
ت) بن مضارع دو فعل vane vorehز و پاش
گرجم gere jom گیر و جنب (تهاجم)

پسوندهای اسم ساز
الف) (لو Lō) پسوند مکان:
مرغ لو marqelō چمنزار
رنژلو rehzelō ریگزار
گنج لو gonjelō لانه زنبوران
ب) (لون lon) پسوند مکان، گونه ای دیگر از تلفظ (lō) می باشد.
رنگ لون rehge lon ریگزار
سوزه لون sovze lon سبزه زار
همه لون hime lon انبار هیزم
پ) (گه ga) پسوند مکان:
مافگه mǎfega یاد مرگ، بنای یادمان
کلگه kalga خرابه
دوگه davga معرکه، کارزار
لژگه lehzga استراحتگاه، خوابگاه
ت) (یه ya) پسوند مکان، گونه ای دیگر از تلفظ (ga) می باشد.

مافیہ māfeya یاد مرگ، بنای یادمان

معرفه:

اسمی است که نزد مخاطب معلوم و آشنا باشد. علامت معرفه در زبان بختیاری (که ka) است که به آخر اسم افزوده می شود. واژه هایی که به یک حرف صدا دار ختم می شوند، تنها علامت (که ka) در یافت می کنند.

Piyā ← piyāka = مرد معلوم

cu ← cuka = چوب معلوم

ko ← koka = کوه معلوم

اسامی مختوم به وا که بی صدا هنگام پذیرفتن پی افزود (ka) واکه بی صدا مکسور می گردد.

kor ← koreka = پسر معلوم

big ← bigeka = بزغاله معلوم

موصوف صفت های اشاره (ای) این (او) آن (هم) همان (هم) همین، همه مضموم می گردند. یعنی واکه (o) را دریافت می کنند که می شود آنرا نوعی علامت معرفه خواند.

ای کرو ikoro = این پسر

اوددرو udodaro = آن دختر

هم قلم hamqalamo همان قلم

هم جارو hem jahro همین جنگ

نکره :

نکره اسمی است که نزد مخاطب ناشناس باشد. علامت نکره در زبان لُری بختیاری (یه ya) «یک» می باشد.
یه پیا = yapiyā یک مرد
یه پار = yapañr یک برگ

علائم جمع

علامت های جمع: "گل gal"، "یل yal"، "ال al".
این سه نشانه جمع که هر سه گونه هایی از یک نشانه واحدند، شاید اصیل ترین و کهن ترین نشانه های جمع زبان لُری بختیاری باشد که امروزه قلمرو آن مورد دست درازی نشانه های جمع بیگانه همچون "ون" و "ها" قرار گرفته و قدرت مانور را از آن در گستره واژگانی گرفته است.
* گل gal: این علامت جمع در زبان کردی (سنندجی)، خویشاوند گویش بختیاری نیز رایج است. گل gal اغلب با اسامی مختوم به صامت همراه می آید.
مانند:

کرگل = korgal = پسران

درگل = dorgal = دختران

* یل yal : گونه ای دیگر از gal است، چرا که "گاف" در زبان لُری بختیاری بسیار به "یاء" تبدل می شود. این علامت جمع در کردی (کرمانشاهی) دیگر خویشاوند گویش بختیاری نیز رایج است. بیشتر اسم هایی که به مصوت بلند ختم می شوند با این نشانه، جمع بسته می شوند. مانند:

پیایل piyāyal = مردان

بختیاری یل baxtiyari yal = بختیاری‌ها

* ال al : این نشانه جمع نیز گونه ای دیگر از gal است. این نشانه جمع بیشتر در لهجه بختیاری جنوبی که همجوار با کهگیلویه است کاربرد دارد و رایج است. لازم به یادآوری است که در گفتار لُرهای کهگیلویه و بویراحمد و ممسنی و نیز لک‌ها علامت جمع همین نشانه می باشد.

پلل palal = گیسوان

برگل borgal = ابروها

* علائم جمع "آن on" و "ها". این دو علامت جمع بر خلاف gal و گونه‌های آن که از نشانه‌های اصیل جمع در زبان لُری بختیاری است، چندان اصیل و دیرین نیستند اما رفته رفته عرصه را بر علائم دیگر تنگ تر می کنند.

* "آن on" یا "و ö"، هر چند همان "آن" جمع فارسی است که در برخی لهجه‌های فارسی "ون" هم تلفظ می شود اما پیشینه آن در عرصه واژگان بختیاری چندان تازه نمی نماید. چرا که پس از قبول این عنصر بیگانه، موافق با دستگاه صوتی گویشوران و گویش بختیاری دگرگون شده است چنانکه هنوز توسط آن گروه از بختیاری‌ها که گفتارشان از زبان رسمی مصون مانده این نشانه بگونه (ö) که "واو" ویژه است و برخی آنرا "واوغنه" خوانده‌اند، ادا و تلفظ می شود. اما این آوای ویژه نیز می رود که فراموش شده و "on" جانشین آن گردد.

شو šav شَب šavö یا شَب‌ها šavon

جائل jāel جوان jāelö یا جائل‌ها jāelon

برخی اسامی که پیش از این با "on" یا "ö" جمع بسته می شد اکنون با نشانه

بختیاری چیست و کیست؟ / ۵۱

جمع "ă" جمع بسته می شود.

asmon ← asmă اسب‌ها

kavgon ← kavgă کبک‌ها

* علامت جمع "ها" در اسامی مختوم به مصوت

اسامی بسته به آنکه مصوت یا صامت باشند، علامت جمع "ها" در آن

اسامی تغییر پذیر است

مانند:

* اسامی مختوم به مصوت "ă"

kală = کلاغ

kalăhă = کلاغ‌ها

* اسامی مختوم به مصوت "u"

tu = پوست

tuvă = پوست‌ها

* اسامی مختوم به مصوت "i"

Ti = چشم

Tiya = چشم‌ها

* اسامی مختوم به مصوت "y"

pey = دیوار

peyă = دیوارها

* اسامی مختوم به مصوت "a"

zehra = نعلبکی

zeħră = نعلبکی ها

* اسامی مختوم به صامت :

avr = ابر

avră = ابرها

Toħm = بذر، نژاد

Toħmă = بذرها، نژادها

فعل و ساختمان آن

* فعل ساده : فعلی که مصدر آن بیش از یک کلمه نباشد.

Vasten افتادن

hăiden هائیدن

* فعل پیشوندی: فعلی که از یک پیشوند و یک فعل ساخته شود:

Vorăsniden ورآسنیدن سرکشیدن مایعات

văferiden وافریدن

dargašten درگشتن واژگون شدن

vor یا var، در dar، وă پیشوندهایی هستند که فعل پیشوندی می

سازند.

* فعل مرکب: فعلی که از یک صفت یا اسم یا یک فعل ساده ساخته می

شود.

răst kerden راست کردن

vanden văhanda وندن واهنده

بختیاری چیست و کیست؟ / ۵۳

مصدر

مصدر، کلمه ای است که بر انجام کار بدون در نظر گرفتن زمان دلالت کند.
مصدر در زبان بختیاری از بن ماضی + en ساخته می شود.
دردن derden پاره کردن
وندن vanden انداختن

فعل لازم:

فعلی است که به مفعول نیاز ندارد:
ویدن veyden آمدن
هندستن handesten خندیدن

فعل متعدی :

فعلی که به مفعول نیاز دارد:
زیدن zeyden زدن
اشکنادن eškenāden شکستن

فعل معلوم:

فعلی که فاعل آن معلوم باشد همچون فعل (اشکناد) و (زید) در دو جمله
زیر:

مرداس چگونه اشکناد
merdās cune eškenād

مرداس چوب را شکست
مرداس رضانه زید
merdās rezāne zeyd
مرداس رضا را زد.

فعل مجهول:

فعلی که فاعل آن معلوم نباشد مانند دو فعل (اشکست) و (زئست) در دو جمله زیر:

چواشکست cu eškast چوب شکسته شد

رضا زئست rezā zahnest رضا زده شد

مصدر فعل مجهول همیشه به (ستن esten) ختم می شود. این فعل از فعل

متعدی ساخته می شود مانند:

بریدن boriden = بریدن ← متعدی

بترستن bohresten = بریده شدن ← مجهول

کندن kanden = کندن ← متعدی

که نستن kahnesten = کنده شدن ← مجهول

جدول زیر زمان های گوناگون فعل مجهول را از مصدر "که نستن" (کنده

شدن - تجمع کردن) نشان می دهد:

ماضی مطلق ساده :

که نستم که نستی که نست

بختیاری چیست و کیست؟ / ۵۵

که نستیم که نستین که نستن

ماضی نقلی :

که نستمه که نستی یه که نستہ
که نستیمه که نستینه که نستنه

ماضی استمراری :

اکه نستم اکه نستی اکه نست
اکه نستیم اکه نستین اکه نستن

ماضی بعید:

که نستم بی که نستی بی که نست بی
که نستیم که نستین بی که نستن بی

مضارع ساده :

که نم که نی که نه
که نیم که نین که نن

مضارع التزامی :

بکه نم بکه نی بکه نه
بکه نیم بکه نین بکه نن

مضارع اخباری :

اکه‌نم	اکه‌نی	اکه‌نه
اکه‌نیم	اکه‌نین	اکه‌نن

در افعال مجهول و برخی افعال لازم که مصدرشان به (ستن esten) ختم می‌شود، پسوند (ستن esten) تنها در زمان گذشته صرف می‌شود و هنگام صرف زمان حال این افعال، (esten) حذف می‌گردد.

گترستم gehrestom = گرفته شدم (اول شخص ماضی ساده)
گترم gehrom = گرفته شوم (اول شخص مضارع ساده)

شناسه (۱)

جزئی که در فعل، شخص یا اول شخص، دوم شخص، سوم شخص را نشان می‌دهد شناسه نام دارد. شناسه‌ها دو دسته‌اند: شناسه‌های مفرد و شناسه‌های جمع. جدول زیر شناسه‌ها را در یک فعل زمان حال و در یک فعل زمان گذشته نشان می‌دهد: Vanden انداختن^(۱)

(۱) besten صورت کهن تر این فعل است.

بختیاری چیست و کیست؟ / ۵۷

شخص	مفرد یا جمع	شناسه	زمان گذشته	زمان حال
اول شخص	مفرد	om	vandom انداختم	vanom اندازم
دوم شخص	مفرد	i	vandi انداختی	vani اندازی
سوم شخص	مفرد	* -	vand انداخت	van اندازد
اول شخص	جمع	im	vandim انداختیم	vanim اندازیم
دوم شخص	جمع	in	vandin انداختید	vanin اندازید
سوم شخص	جمع	en	vanden انداختند	vanen اندازند

* هر چند بسیاری از بختیاری ها سوم شخص مفرد را با شناسه (ak) یا (ای) (ay) به کار می برند مانند: vandak انداخت یا raday رفت. با این حال این امر عمومیت ندارد و بدون شناسه به کار می رود.

شناسه (۲)

تخفیف: در افعالی که بن ماضی آن مختوم به «d» است، تمایلی شدید هست به اینکه «d» حذف شود. در نتیجه برخی ساخت های زمان گذشته این افعال و بالطبع برخی شناسه ها (اول شخص و سوم شخص مفرد و سوم شخص جمع) دگرگون شد، تخفیف و تغییر می یابد:

فعل زدن :

ساخت مخفف	ساخت کامل	
زدم = zeym	zeydom	اول شخص مفرد
زیم	زیدم	
بدون تخفیف	زدی = zeydi	دوم شخص مفرد
	زیدی	
زد = zey	zeyd	سوم شخص مفرد
زی	زید	
بدون تخفیف	زدیم = zeydim	اول شخص جمع
	زیدیم	
بدون تخفیف	زدید = zeydin	دوم شخص جمع
	زیدین	
زدند = zeyn	zeyden	سوم شخص جمع
زین	زیدن	

فعل آمدن :

ساخت کامل	ساخت مخفف
oveyđom	oveym = آمدم
اویدم	اویم
اول شخص مفرد	
oveyđi = آمدی	بدون تخفیف
اویدی	
دوم شخص مفرد	
oveyđ	ovey = آمد
اوید	اوی
سوم شخص مفرد	
oveyđim = آمدیم	بدون تخفیف
اویدیم	
اول شخص جمع	
oveyđin	بدون تخفیف
اویدین	
دوم شخص جمع	
oveyđen	oveyn = آمدند
اویدن	اوین
سوم شخص جمع	

ماضی مطلق:

ساختار آن بدینگونه است:

بازستم	băzestom	رقصیدم
بازستی	băzesti	رقصیدی
بازست	băzest	رقصید
بازستیم	băzestim	رقصیدیم
بازستین	băzestin	رقصیدید
بازستن	băzesten	رقصیدند

ماضی استمراری

: ساختار آن بدینگونه است :

ابازستم	ebăzestom	می رقصیدم
ابازستی	ebăzesti	می رقصیدی
ابازست	ebăzest	می رقصید
ابازستیم	ebăzestim	می رقصیدیم
ابازستین	ebăzestin	می رقصیدید
ابازستن	ebăzesten	می رقصیدند

ماضی مستمر (ملموس)

: ساختار آن بدینگونه است :

هی انیشتم	hey eneyaštom	داشتم نگاه می کردم
-----------	---------------	--------------------

بختیاری چیست و کیست؟ / ۶۱

داشتی نگاه می کردی	hey eneyašti	هی انیشتی
داشت نگاه می کرد	hey eneyašt	هی انیشت
داشتیم نگاه می کردیم	hey eneyaštīm	هی انیشتم
داشتید نگاه می کردید	hey eneyaštin	هی انیشترین
داشتند نگاه می کردند	hey eneyašten	هی انیشتن

ماضی نقلی

ساختار آن بدینگونه است:

افتاده ام	vastome	وستمه
افتاده ای	vastiye	وستی یه
افتاده است	vaste	وسته
افتاده ایم	vastime	وستی مه
افتاده اید	vastine	وستی نه
افتاده اند	vastene	وستنه

ماضی بعید

ساختار آن بدینگونه است:

آمده بودم	veyđom bi	ویدم بی
آمده بودی	veyđi bi	ویدی بی
آمده بود	veyđ bi	وید بی
آمده بودیم	veyđim bi	ویدیم بی

ویدین بی veydīn bi آمده بودید

ویدن بی veyden bi آمده بودند

ساختار بالا نشان می دهد که در زبان لُری بختیاری بر خلاف زبان فارسی شناسه ها به فعل اصلی می چسبند و فعل معین (بودن) بدون تغییر می ماند. ساختار اصیل ماضی بعید همچون دیگر ارکان زبان لُری بختیاری از تعدی زبان فارسی مصون نمانده و می رود که فرو ریزد و فراموش شود، چرا که امروزه بختیاریان این فعل را تحت تاثیر ساختار زبان فارسی آن صرف می کنند، یعنی شناسه ها را به فعل معین می چسبانند و نه به فعل اصلی. بدین صورت:

ویده بیدم veydebidom آمده بودم

مضارع اخباری

ساختار این فعل بدینگونه است:

انم	enom	می گذارم
انی	eni	می گذاری
انه	ene	می گذارد
انیم	enim	می گذاریم
انین	enin	می گذارید
انن	enen	می گذارند

نشانه مضارع اخباری، پیش افزوده "e" است.

درگونه ساده مضارع اخباری، فعل بدون پیش افزوده "e" صرف می شود.

نم nom می گذارم

بختیاری چیست و کیست؟ / ۶۳

می گذاری	ni	نی
می گذارد	ne	نه
می گذاریم	nim	نیم
می گذارید	nin	نین
می گذارند	nen	نن

مضارع مستمر

ساختار این فعل بدینگونه است:

دارم می خندم	onehandom	ان اهندم
داری می خندی	onehandi	ان اهندي
دارد می خندد	onehande	ان اهنده
داریم می خندیم	onehandim	ان اهنديم
دارید می خندید	onehandin	ان اهندين
دارند می خندند	onehanden	ان اهنندن

پیش افزود "on" نشانه مضارع مستمر است.

"on" تخفیف یافته "honey"، "oney" و "ono" می باشد که هر سه گونه مزبور، در لهجه های مختلف گویش بختیاری متداول است.

مضارع التزامی

ساخت آن بدینگونه است: پیشوند (ب be) + بن مضارع + شناسه های (م om) اول شخص مفرد (ی i) دوم شخص مفرد (ع e) سوم شخص مفرد (ایم im) اول

شخص جمع (این in) دوم شخص جمع (ن en) سوم شخص جمع

بثلم	běhlom	بگذارم
بثلی	běhli	بگذاری
بثله	běhle	بگذارد
بثلیم	běhlím	بگذاریم
بثلین	běhlín	بگذارید
بثلن	běhlen	بگذارند

آن افعالی که پیشوند (ب be) را می پذیرند، گهگاه بدون پیشوند هم صرف می شوند.

افعال (بیدن) بودن (آییدن) شدن و نیز افعال پیشوندی از پذیرفتن پیش افزود (ب be) سرباز می زنند مانند:

ورستم	vorestom	برخیزم
ورستی	voresti	برخیزی
ورسته	voreste	برخیزد
ورستیم	vorestim	برخیزیم
ورستین	vorestin	برخیزید
ورستن	voresten	برخیزند

فعل امر و نهی

* ساختار فعل امر بدینگونه است که گاه همراه با پیش افزود (ب be) به کار

می رود:

بختیاری چیست و کیست؟ / ۶۵

بچین becin بیاف بنر benar نگاه کن
گاه بدون پیش افزود (ب be) بکار می رود بویژه افعال پیشوندی:
ولا volă ماساژ بده، بمال وره vore بلند شو
* ساختار فعل نهی اینگونه است که پیش افزود "ma" و "na" نشانه فعل نهی است:
مگریو mageriv گریه نکن ندیس nadis نجسب

فعل دعایی

فعل دعایی به گونه مذکور ساخته می شود:
صفت فاعلی + شناسه های (م m) اول شخص مفرد (ی y) دوم شخص مفرد (... سوم شخص مفرد بدون شناسه (یم ym) اول شخص جمع (ین yn)
دوم شخص جمع (ن n) سوم شخص جمع

بام	băm	بشوم
بای	băy	بشوی
با	bă	بشود
بایم	băym	بشویم
باین	băym	بشوید
بان	băn	بشوند

* ی ay (یاء) در زبان لری بختیاری

این یاء سه گونه است:

الف) یاء شرط: ادات شرط + ب be + بن ماضی + ay

ایربویدی *ayar beveyday* اگر می آمد
 اربخردمی *ar bexardomay* اگر می خوردم
 یاء شرط به فعل مفهوم ماضی استمراری می دهد:
 ب) یاء تمنا: ادات تمنا + ب *be* + بن ماضی + *ay*
 کاشگی بویدی *kašgay be veyday* کاش بیاید
 خدای بمردی *xodāy be morday* الهی بمیرد
 یاء تمنا به فعل مفهوم مضارع التزامی می دهد. تنها یک فعل از این قاعده
 مستثنی است:

کاشگی بیدمی *kašgay bidomay* کاش می بودم
 فعل (بیدن *biden*) نه پیش افزود (*be*) می پذیرد و نه مفهوم مضارع التزامی
 می دهد بلکه مفهوم فعل ماضی استمراری را می رساند.
 ج) یاء استمراری: *be* + بن ماضی + *ay*
 بگودی *begoday* = باید می گفت
 بخردی ای *bexardiay* = (باید) می خوردی
 یاء استمراری به فعل مفهوم التزامی می دهد.

* علامت مفعولی

در زبان لری بختیاری نشانه مفعول پی افزود "e" است. هوش فرو *havše*
 = خانه (حیاط) را فروخت *foro*
 چنانچه مفعول مختوم به مصوت باشد بین مفعول و پی افزود "e" (*n*)
 میانجی بکار برده می شود.

بختیاری چیست و کیست؟ / ۶۷

دوَن پشگنید = dune pešgenid = دوغ را پاشید

البته در مواقعی که ضمیر متصل با مفعول به کار رود، ضمیر به جای (n) میانجی می نشیند:

دومه هرد = dume hard = دوغ مرا خورد.

* چند نمونه از تبدیلات در زبان بختیاری

الف) تبدیل "d" به "l" "L"

دیو ← لیو + ه = لیوه (دیوانه)

دش ← لیش = لیش (بد، زشت)

دان ← دون ← لون - (اسم مکان)

تبدیل "g" به "y" "y"

جگر ← جی یر = جی یر - (جگر)

بنگر ← بنیر = بنیر (نگاه کن)

تبدیل "š" به "s" "s"

انگشت ← انگست

مشتش ← مستس

تبدیل "x" به "h" "h"

خالو ← هالو

خر ← هر

تبدیل "s" به "š" "š"

فرستاد ← فرشناد

خاکستر ← هاکستر

منابع

- آصف (رستم الحکما) محمد هاشم، رستم التواریخ (چاپ دوم) به اهتمام محمد مشیری، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۲.
- ابن حوقل، ابوالقاسم محمد. صورة الارض، ترجمه دکتر جعفر شعار، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵.
- ابن واضح، احمد بن ابی یعقوب اصفهانی، البلدان، ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ابوالفداء. تقویم البلدان، ترجمه عبدالحمید آیتی، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم. مسالک و ممالک، بکوشش ایرج افشار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹.
- امان، دیتز. بختیاری ها، عشایر کوه نشین ایرانی در پویه تاریخ، انتشارات معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی. ۱۳۶۷.
- بدلیسی، امیر شرفخان. شرفنامه، تاریخ مفصل کردستان، به اهتمام محمد عباسی. ۱۳۴۳
- راولینسون، هنری. سفرنامه راولینسون، گذر از زهاب به خوزستان، ترجمه اسکندر امان الهی بهاروند، انتشارات آگاه.
- دوبد، بارون. سفرنامه لرستان و خوزستان، ترجمه محمد حسین آریا، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱.

بختیاری چیست و کیست؟ / ۶۹

- سردار ظفر بختیاری، خسرو. یادداشت‌ها و خاطرات، انتشارات فرهنگسرا (یساولی) ۱۳۶۳.
- صالحی، سید علی. ایل بزرگ بختیاری، فرهنگ واژگان بختیاری، انتشارات اطلس، ۱۳۶۹.
- امان الهی بهاروند، سکندر. قوم لر، مؤسسه انتشارات آگاه.
- کریمی، اصغر. سفر به دیار بختیاری، انتشارات فرهنگسرا.
- کتاب آنزان، انتشارات سهند، ۱۳۷۴.
- گارثویت، جن راف. تاریخ سیاسی اجتماعی بختیاری، ترجمه مهرباب امیری، انتشارات سهند، ۱۳۷۳.
- مستوفی، حمدالله. تاریخ گزیده، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- مسعودی، ابوالحسن. التنبيه والاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
- مردانی کرانی، سعید. تاریخ، تمدن و فرهنگ چهار محال و بختیاری، انتشارات ایل، ۱۳۷۵.
- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد. احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ترجمه دکتر منزوی، شرکت مولفان و مترجمان.
- نطنزی، معین الدین. منتخب التواریخ معین، خیام، ۱۳۳۶.
- نوردن، هرمان، زیر آسمان ایران.

پیشکش به شاعران بختیاری تبار

سید علی صالحی و

قیصر امین پور

نام نامه

نام نامه، مجموعه‌ای است از نام‌های اصیل، زیبا و خوش معنا. بختیاری‌ها با نهادن این نام‌ها بر فرزندان خود یا مؤسسات، شرکت‌ها و فروشگاه‌ها و یا همچنین با انتخاب تخلص از میان این نام‌ها از سوی شاعران و هنرمندان - همچنان که برخی دوستان شاعر و هنرورم چنین کرده‌اند - به نوعی واژگان زبان مادری را ماندگار می‌کنند. بایسته است یادآور شوم که نام‌های آمده در این دفتر، چندگونه‌اند:

- برخی نام‌ها، واقعی و پیشینه دار بوده و پیش ترها یا هم اینک رایج بوده و هست، همچون: «نازه»، «نشمین»، «بیلال»،...

- برخی، اسامی کوه‌ها، رودها، گل‌ها، گیاهان و مکان‌هایی در بختیاری است و به جهت خوش آهنگی و خوش مفهومی آن برای «نام» مناسب بوده است، همچون: «تاراز» و «دلا» کوه‌هایی در بختیاری.

- برخی نام‌ها نیز از سوی اینجانب پیشنهاد شده است که این گونه اسامی به کمک پسوندها، پیشوندها و سایر توانمندی‌های زبان لُری بختیاری ترکیب و ساخته شده است که به نوعی حرکتی جسورانه در جهت بیرون آوردن زبان مادری از ایستایی و انعطاف‌پذیر ساختن آن بوده است. همچنان که بسیاری از اصطلاحات اصیل زبان فارسی امروزی، بر ساخته شاعران توانمند فارس بوده

است که زبان خود را طی سده‌ها غنی ساخته‌اند، اینک وظیفه شعرا (مخصوصاً) و دیگر هنرمندان لر زبان است که واژگان کهن را زنده کنند و تعابیر و ساخت‌های جدید بسازند. از زمره واژگان بر ساخته چنین است:

چیدا (چنی + دا) = همچون مادر

و آخر آنکه، در انتخاب نام‌ها، نخست به خوش آهنگی و زیبایی نام‌ها و پس از آن بر ارزشمندی مفاهیم آنها تکیه داشتم.

تهران، زمستان ۱۳۷۸

نام های پسران

الف

آبام	Ābām	همراه من
آر	Āro	افق. تیغه کوه
آرفته	Ārofte	مجرب، کاردان
آرمون	Ārmun	آرزو
آرمن	Ārmon	آرزو
آرمی	Āromi	آرامش و آسایش
آرمین	Ārmin	آرزو. شوق و عشق
آرنگ	Āreng	آهنگ، ناله
آزاد	Āzād	سالم
آزاد	Āzād	سالم و تندرست
آژ	Āž	فقیر
آستن	Āston	صخره پلکانی
آشو	Āšo	شاهین
آلان	Ālān	بهانه
آلنده	Ālende	گرفتار، مبتلا

اراز	Arăz	بغض
اردی	Ordi	سپاه، لشگر
زار	Zăr	فقیر، بیچاره
ازما	Ezmă	آزمایش کننده
استیم	Estim	ستون، تکیه گاه
اشگار	Eșgăr	شکرگزار، سپاسگزار
اشنا	Așnă	شنوا
التاش	Altăș	صخره
المان	Almăn	نام شعر و آهنگی معروف، عاشق
		یامعشوقی خیالی
المان	Olmăn	نام شعر و آهنگی معروف، عاشق
		یامعشوقی خیالی
آلو	Alav	عقاب
ایما	Elimă	قومی باستانی که در بختیاری
		می زیستند. پایتخت آنان ایپیر
		(ایذه) بود.
اوسین	Avsin	افسون، دعا
ایاس	Iyăs	یاد، خیال
ایما	Imă	ما
ایمانی	Imăni	خودمانی، ازما

پنهان	Behďār	ببدار
غریب، بی موطن	Behvār	بثوار
منطقه‌ای در بختیاری	Bārez	بارز
دروگر	Bāzyār	بازیار
نام یکی از طوایف دیناران	Bāmir	بامیر
پرنده	Bāndo	باندو
پرنده	Bānde	بانده
عزیزم	Bāvām	باوام
کس و کار، فامیل پدری	Bāvān	باوان
کس و کار، فامیل پدری	Bāvōhn	باؤن
پرنده	Bāhende	باهنده
دردمند	Bāyār	بایار
نامی رایج	Baxtiyār	بختیار
برادر	Berār	برار
برادرم (مخفف برارم)	Berām	برام
سنگی. مقاوم. نام طایفه‌ای از	Bardin	بردین
اسیوند		
بهمن	Barfiz	برفیز
پیکر و اندام	Baruk	بروک
آفرین، مرحبا	Beruhi	بروهی

آرزومند	Beštār	بشتار
سپاسگزار	Bešgār	بشگار
وفا	Bafā	بفا
بلندی صعب العبور	Bonār	بنار
گرفتار. منتظر	Bandār	بندار
گرفتار. منتظر	Bandāl	بندال
گرفتار. منتظر	Bandar	بندر
گرفتار. منتظر	Bandir	بندیر
مشهور و پرآوازه	Benemon	بنمن
پیشواز. پیشرو	Beniyā	بنیا
انتظار	Burenkin	بورنکین
پنهان	Behdār	بهدار
برف و بوران	Beyrom	بیرم
غریب، بی موطن	Bivār	بیوار
بیدار	Biyār	بی یار

		پ
ماندگار، پایدار	Pāger	پاگیر
پایدار، مقاوم. همیشگی	pāyār	پایار
پرتو	Parmand	پرمند

جوان بالغ و برومند. نوزاد پرنده آماده پرواز. دورافتاده و مهجور	perňák	پرناک
جوان بالغ و برومند. نوزاد پرنده آماده پرواز. دورافتاده و مهجور	Pernáki	پرناکی
آشفته حال	pariš	پریش
دستیار شبان. آنکه گوشه و کنار را پاسبانی می دهد.	Parivăn	پریوان
دستیار شبان	Parivõn	پریوُن
پشیمان	pašivăn	پشیوان
پشیمان	pašivohn	پشیون
مرد، جوانمرد	Piyă	پیا
نوعی گیاه سبک و ظریف که در خزان پائیز به آسانی دستخوش آتش و دستاویز باد می شود.	Piyar	پیار
نوعی گیاه سبک و ظریف که در خزان پائیز به آسانی دستخوش آتش و دستاویز باد می شود.	pivăr	پیوار

ت

تنها، منزوی	Tăper	تاپر
کوهی در مرکز بختیاری	Tărăz	تاراز

تراشنده. کوهکن، لقب فرهاد کوهکن	Tășă	تاشا
همچون صخره، سخت و مقاوم	Tășin	تاشین
برابر، همسان. میزان	Tăvin	تاوین
برابر، همسان. میزان	Tăvină	تاوینا
آدم کارآمد	Tanami	تنه می
صخره	Tavăr	توار
قدرت	Tavăni	توانی
تنها	Tehnă	تهنا
کامل. آماده، مهیا	Tayăr	تیار
چشمانم	Tiyăm	تیام
تیر انداز	Titor	تی تُر
صیاد	Tirdăr	تیردار
چشم عسلی. آنکه رنگ چشمش به زردی می زند.	Tiraș	تیرش
طوفان. موج	Tifun	تیفون
آخرین اتابک بختیاری	Tiklă	تیکلا
خوش اقبال	Tigdăr	تیگدار
عصای دست. تکیه گاه	Tilă	تیلا
اصل و نسب دار، اصیل	Timdăr	تیمدار
تنها. نقشه کش و مدبر	Teynă	تی نا

کامل. آماده، مهیا

Tiyār

تیار

ج

خشمگین

Jereni

جرنی

همچون قوش

Jurbăș

جورباش

همچون جان

Jurgin

جورگین

چ

باهوش، گره گشا

Caryār

چاریار

گیاهی است

Cāvok

چاوک

گیاهی است

Cedervă

چدروا

چراغ من. روشنایی من

cerăm

چرام

آرزومند. حسرت به دل

Cezăr

چزار

کوه کوچک و کم ارتفاع

cegă

چگا

تنپوش قومی بختیاری ها

Cuxă

چوخا

نام محل و طایفه ای در بختیاری

Cehrăz

چهراز

همچون جان، عزیز جانی

cigin

چیگین

کوه کوچک و کم ارتفاع

ciyă

چیا

ح

حمایتگر

Hămin

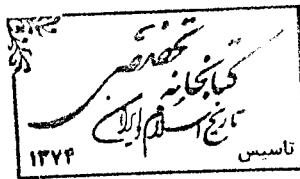
حامین

خ

خستین	Xastin	خسته
خوگر	xoger	ساکت. باوفار، متین، خوددار

د

داوار	Dăvăr	موطن مادری
درستبا	Derestbă	سالم باش
درستلار	Derestlăr	تندرست. سالم
درستلاش	Derestlăş	تندرست. سالم
دروا	Dervă	سالم
دروالار	Dervălăr	سالم تن
دروالاش	Dervălăş	سالم تن
دزبار	Dezbăr	منطقه‌ای مهم در جنوب بختیاری
دسبار	Desbăr	منطقه‌ای مهم در جنوب بختیاری
دلسپه	Delespe	مهربان و دلپاک
دلسپید	Delespid	مهربان و دلپاک
دلیار	Delyăr	نامی رایج
دویت	Devit	داوود
دیار	Diyăr	آشکار. تصور و خیال



ر

تربیت کننده اسب	Răjez	راجز
خوش هیکل و بور (بلوند)	Raštār	رشتار
خوش هیکل و بور (بلوند)	Rašdār	رشدار
لایق، باکفایت	Ruzbin	روزبین
لایق، باکفایت	Ruzmin	روزمین
همچون روز. روشن	Ruzin	روزین
روناس	Rondās	رونداس
رهگذر	Rahdār	رهدار
رهگذر، مسافر	Rahvār	رهوار
گسیل شده، پیک. مسافر	Rahi	رهی
رهگذر	Rahdār	رئدار

ز

رشته کوه زاگرس که سراسر بختیاری را فرا گرفته است.	zāgros	زاگروس
کرفس تازه روئیده. روشن و سفید	zāl	زال
نام محل و طایفه‌ای در بختیاری	Zarās	زراس
محکم	zavard	زورد
سخت. دشوار	Zurin	زورین

س

ساتيار	Sătyăř	نامی رایج
ساوات	săvăt	سایبان
ستین	setin	ستون، تکیه گاه
سرتیم	Sartim	به روی چشمانم
سزار	Sezăr	نام رودی در شمال بختیاری
سوار	Sovăr	جنگجو، رشید
سوزوار (سبزوار)	savzevăr	موطن سبز و خرم. یورت بهاره عشایر
سویر	savir	باوقار
سه دون (سندون)	săhdun	بلندی های صعب العبور که بز
		کوهی بیشتر در آنجا زندگی می کند.
سه دی (سندی)	săhdi	پیغام
سه دی (سندی)	săhđi	پیغام
سیتخوا	sitxa	هواه خواه
سؤران	sohřăn	جایی که گل سرخ انبوه و فراوان
		روید و نه هیچ گیاهی دیگر.

ش

شئوار	Šěhvăr	سربه زیر، افتاده. مراد لاله
شاییم	šăbim	واژگون است
		شاهین

چوپان	Šon	شن
نقشه کش. مدبر و چاره ساز	šurtan	شورتن
تهاجم، جنگ	Šureš	شورش
مهاجم، حمله کننده	šurnă	شورنا
طایفه ای از بختیاری	šiyās	شیاس
سربه زیر، افتاده. مراد لاله	Šivār	شیوار
واژگون است		

		غ
غریب	qariv	غریو
مه	qovār	غوار

		ف
جوان بالغ و برومند. نوزاد پرنده	Fernāk	فرناک
آماده پرواز. دورافتاده و مهجور		
جوان بالغ و برومند. نوزاد پرنده	Fernāki	فرنaki
آماده پرواز. دورافتاده و مهجور		
نوزاد پرنده آماده پرواز	Fernāl	فرنال

		ک
محلی در بختیاری مرکزی	kārtā	کارتا

کشتگر، کارنده	kălă	کالا
جنگ	kălăt	کالات
پسر مادر، عزیز مادر	Kordă	کُردا
نام رایج	Kordi	کُردی
کوهی در مرکز بختیاری	Kalăr	کلار
کوهی در مرکز بختیاری	kelăr	کلار
عصای دست، پشتیبان	kelăk	کلای
کُردی. جامه‌ای که هنگام رزم پوشند	kurdin	کوردین
آنکه محصول را پیمانه می‌کند	kayăl	کیال
درختی است	Keyko	کیکه
کوهی در مرکز بختیاری	Keynu	کی نو

گ

پسایپی، سریع. آنکه پسایپی بر	Gorăn	گران
دشمن حمله آورد		
طایفه ای از بختیاری	Gomăr	گمار

ل

باران تند، سیل	Lăhhez	لاهنز
باران تند، سیل	Lăhiz	لاهیز

سیاه چرده	Lati	لتی
مهاجم، حمله آورنده	Lernă	لرنا
تنها، برزگری که به تنهایی درو کند	Lu	لو

م

شکست خورده	Măti	ماتی
نامی رایج	Merdăs	مرداس
گمان، تصور. توان	Marvă	مروا
بره کوچک و شیر خواره. ظریف و	Mendăl	مندال
		دوست داشتنی
بره کوچک و شیر خواره. ظریف و	Mandăl	مندال
		دوست داشتنی
منتظر، چشم براه	Mandir	مندیر
محلی در منطقه ممینی در	Mongăr	مونگار
جنوب بختیاری		
ثروتمند	Monand	مونند
ماندگار	Mahnă	مه‌نا
شکارچی. نوازنده	Miškăl	میشکال
طایفه ای از بختیاری	Milăs	میللاس

ن

اثر	Netăr	نتار
سایه سار	Nesăr	نسار
هیکلمند	Nakul	نکول
نهیب. قوت قلب	Negbe	نگبه
جلوه، نمود	Nemon	نمون
نوین، تازه	Nuvăr	نوار
چشم براه. مشتاق	Niyăr	نیار

و

سنجیده، حساب شده	Vătejă	(واتجا) واته جا
دور مهجور	Wădir	وادیر
موطن. یورت قبایل دریلاق و قشلاق	văr	وار
اهل. پسندیده	Varjă	ورجا
برف و باران تند. آنچه از آسمان آید	Vaşan	وشن

ه

حمله کننده، متعصب و غیرتی	Hehžără	هنزآرا
حمله کننده، متعصب و غیرتی	Hehžăr	هنزار
آغاز رویش گیاه، بهار	Hehžăn	هنزان
آشتی، صلح	Hăşti	هاشتی

شاهین	Hăšo	هاشو
حمله، یورش	Hajimăt	هجومات
فریادگر، پرخاشجو	Helărănă	هلارنا
هجوم، یورش	Halmat	هلمت
هدف، مقصود	Homăc	هماچ
هم سن و سال	Homdă	همدا
نرم و آهسته	Hovăr	هوار
یار، کمک کننده	Hayăr	هیار
یار، فریادرس، کمک	Hayăre	هیاره
فریاد امداد خواهی	Heyjăr	هیجار
هیکلمند. خوش قد و قامت	Heylăn	هیلان

شنونده، شنوا. آشنا

yašnă

ی
یشنا



نام های دفتران

الف

آبادا	Ăbadă	همراه مادر
آرزی	Ărezi	آرزو. نام محلی در بختیاری
آرستین	Ărestin	آراسته
آرمی	Ăromi	آرامش و آسایش
آساره	Ăsăre	ستاره
آستارا	Ăstără	ستارگان
آستاره	Ăstăre	ستاره
آفیردا	Ăfridă	آفریده مادر
آلمیت	Ălmit	عشوه، غمزه
ارتین	Artin	معطر، خوشبو
ارتینه	Artine	معطر، خوشبو
ارسین	Arsin	اشک آلود. گل لاله واژگون
اسپی	Espi	سفید
الال	Elăl	استراحت

خوش قد و هیکل. نام شعر و آهنگی مشهور	Almăn	المان
خوش قد و هیکل. نام شعر و آهنگی مشهور	Olmăn	المان
ما	Imă	ایما

ب

بگذار بماند. ماندگار و پایدار	Behlă	بثلا
باب دل، پسند	Bădel	بادل
رقصنده، خوش رقص	Băză	بازا
پرنده	Băndo	باندو
پرنده	Bănde	بانده
بابونه	Băvine	باوینه
درخشان	Bercă	برچا
درخشان	Bercin	برچین
همچون برف سپید	Barfin	برفین
سپید، همچون برف	Barfine	برفینه
همچون برکه، همچون دریاچه	Barmin	برمین
مرجان. صدف	Besed	بسد
آرزومند	Beštăr	بشتار
درخشنده	Belehvă	بلثوا

گمشده، ناپیدا	Belă	بلا
شعله ور	Belăză	بلازا
شعله آتش	Belăze	بلازه
بانوی لاله وش. یکی از ترانه‌ها و افسانه‌های مردم بختیاری	Belăl	بلال
درخشنده	Belivă	بلیوا
گرددن بند. نوعی از زینت آلات	Bonnă	بن‌نا
پیشواز. پیشرو	Beniyă	بنیا
عزیز و جانی. در موقع ناز به بچه گویند	Budel	بودل
بانوی طلایی	Bitelă	بیتلا
همان بلال، معشوقه افسانه‌ای. بانوی لاله وش	Bilăl	بیلال

پ

متبرک، افسون	parpin	پرپین
پاک و پاکیزه	perčîn	پرچین
پرستو	Preštuk	پرشتوک
همچون جوانه	perkin	پرکین
همچون جوانه	pergin	پرگین
نوزاد پرندۀ آمادۀ پرواز. جوان	pernăk	پرناک

برومند و بالغ. دور افتاده و مهجور		
نوزاد پرنده آماده پرواز. جوان	pernăki	پرناکی
برومند و بالغ. دور افتاده و مهجور		
پرورنده، پرورشگر	Parvenă	پرونا
پرتو	parvand	پروند
ستارگان خوشه پروین	pariz	پریز
آشفته حال	Pariș	پریش
جهیزیه عروس	pașă	پشا
گیسوان	pală	پلا
آرام، باقرار	pură	پورا
گیسوی گندم	puren	پورن
پرده ای از حریر نازک	pure	پوره
ابزاری زینتی	pigul	پیگول
پونه	Pine	پینه

		ت
تنها	Tehnă	تثنا
برابر، همسان. میزان	Tăvină	تاوینا
زیبا و شاداب، لعبت	Tară	ترال
گیسوان	Tornă	ترنا
گیسو	Torne	ترنه

آتشی. لاله سرخ	Taši	تشی
پساک. مقدس. نام افسانه‌ای	Tamti	تمتی
مشهور در ادبیات بختیاری		
بافنده، قالی باف	Tană	تنا
ستاره‌ای از ستارگان هفت برادران	Turak	تورک
ستاره. دانه انگور	Turuk	توروک
تیهو (پرنده)	Tuhi	توهی
قطره باران. نرمه باران	Teviso	تویسه
تنها	Tehnă	تهنا
پرنده ای که شب ها می خواند	Titak	تیتک
سرمه	Titiyă	تی تیا
چشم مادر	Tidă	تی دا
تمشک وحشی	Tidere	تیدره
تمشک وحشی	Tideri	تی دری
چشم روشن	Tirușnă	تیروشنا
چشم روشن	Tirișnă	تیریشنا
جوانه گندم و جو، جوانه گیاه	Tife	تیفه
چشم سبز (سبزی که به سیاهی زند)	Tikăl	تیکال
عصای دست	Tilă	تیلا
نهاد. نشاء	Time	تیمه
تنها. بافنده (دختر)	Teynă	تی نا

ج

جانه	Jăne	عزیز جانی
جانی	Jăni	عزیز جانی
جوان	Javăn	زیبا
جوان	Jevăn	زیبا
جوانی	Javăni	زیبایی
جوردا	Jurdă	همچون مادر
جورگین	Jurgin	همچون جان

چ

چرام	Cerăm	چراغ من. روشنایی من
چگا	cegă	کوه کوچک و کم ارتفاع
چوبی	cupi	رقص گروهی بختیاری ها
چویل	cavil	گیاهی خوشبو
چیتلا	Citelă	چون طلا
چیدا	Cidă	همچون مادر
چیزوز	ciruz	مانند روز
چیگل	Cigol	همچون گل
چیلان	cilăn	کوهی در بختیاری
چی مه	Cimah	همچون ماه
چینا	Cină	بافنده، بانوی هنرمند

چیا Ciyă کوه کوچک و کم ارتفاع

خ

خاتی	xati	خاتون
خاتین	xatin	خاتون
خشین	Xašin	خوب، نیکو
خوشلار	xošlăr	خوش تن، خوب تن
خیفی	xeyfi	حیف از او، عالی، ارزشمند

د

دالاله	Dălăle	گرفتار، معطل
داینی	Dăyni	معشوقه‌ای افسانه‌ای. شعر و آوازی مشهور
دردا	Dordă	دختر مادر، عزیز مادر
دُرگل	dorgol	گل دختر
درناز	Dornăz	دختر نازنین
درنازه	Dornăze	دختر نازنین
دروا	Dervă	تندرست، سالم
درهیل	Dorhil	دختر بور (بلوند)
دریا	Deryă	دریا
دستینه	Dastine	النگو. نوعی زینت آلات

نام کوهی در مرکز بختیاری	Delă	دلا
مهربان و دل پاک	Delespe	دلسپه
مهربان، دل پاک	Delespi	دلسپی
مهربان و دل پاک	Delespid	دلسپید
آسوده، مطمئن	DeInăde	دلناده
آسوده، مطمئن	DeInăhă	دلناها
آسوده، مطمئن	DeInehă	دلنها
تصرف کننده قلب ها	Delvăger	دلواگر
آفتابگیر	Deli	دلی
کوهی در جنوب و سرحد	Denă	دنا
بختیاری		

مطلا	Rodgol	ردگل
زیبا، خوش قد و قامت	Raštâl	رشتال
نقش چهارگوشه با طرح کنگره‌ای	Rašme	رشمه
در بافته های بختیاری		
زرد موی. بور (بلوند)	Rašmi	رشمی
محبت، حمایت	Rašne	رشنه
زرد موی و زیبا. بور (بلوند)	Rašin	رشین
روشن	Rušnă	روشنا

ریشنا	Rišnā	روشن

ز		
زدا	Zedā	برای مادر، متعلق به مادر
زرنا	Zarnā	گردن بند. نوعی زینت آلات
زله	Zele	ستاره. ستاره کاروانکش، ستاره سحر

س		
سارا	Sārā	زن جا افتاده
ساوا	Sāvā	کوچک و معصوم
ستین	setin	تکیه گاه. ستون
سرتی	sarti	به روی چشم
سرتیم	sartim	به روی چشمانم
سزا	Sezā	شایسته
سلبی	Salbi	سروین، همچون سرو. نامی رایج
سنا	Senā	گیاهی است
سؤرگل	Sorgol	گل سرخ

ش		
شوار	šhvār	افتاده، سربه زیر. مراد لاله واژگون است

هلو	Šārā	شارا
پرنده ای شبیه کبوتر	Šārāz	شاراز
نامی رایج	šāre	شاره
نامی رایج	Šāšā	شاشا
شادی	šāi	شایی
گندم باگیسوان بلند	Šati	شتی
باشرم و حیا	Šarmu	شرمو
باشرم و حیا	Šarmin	شرمین
شیرین اندام	Šerilār	شیریلار
شیرین	Šerin	شیرین
شگون	Šekim	شکیم
نام منطقه ای در شمال مسجد	Šalā	شلا
سلیمان		
بلند بالا، کشیده قد	Šelāl	شلال
نقشی در بافته های بختیاری	Šelāme	شلامه
بادی فرح انگیز و خوش و خنک	Šemāl	شمال
زیبا، دوست داشتنی	Šamal	شمال
آشوبگر	Šemnā	شمنا
نقشه، توطئه	šame	شمه
نام محلی در جنوب بختیاری و	Šami	شمی
یکی از مراکز تمدن در بختیاری		

آشفته	Šente	شسته
نازدار	Šandăr	شندار
ناز دختر	Šandor	شندر
نازیدن	Šandlăr	شندلار
نازدار، عشوه گر	Šandi	شندی
نازدار، عشوه گر	šandin	شندین
نازدار، عشوه گر	šandine	شندینه
تمشک	Šenge	شنگه
در وصف معشوق گویند	Šoleyl	شولیل
همچون شب	šavi	شوی
همچون شب	šavin	شوین
شگون	Šikim	شیکیم
همچون جوانه، همچون شاخه	Šili	شیلی
بلند. بلند قامت		
بلند قامت	šilin	شیلین
بلند قامت	šiline	شیلینه
دستی زیبا در بختیاری	šinbăr	شینبار
افتاده، سربه زیر. مراد لاله	Sivăr	شیوار
واژگون است		



غ

غزال	ğazâl	بره کوچک و قشنگ. معشوق
------	-------	------------------------

ف

فرخه	Farxe	نامی رایج
فرشتوک	Fereštuk	مانوس، انس گرفته. پرستو
فرناک	Fernāk	نوزاد پرنده آماده پرواز. جوان
		برومند و بالغ. دور افتاده و مهجور
فرنال	Fernāl	نوزاد پرنده آماده پرواز
فرنگ	Fereng	ادب و هنجار
فره با	Ferabă	فراوان باد
فره می	Ferami	گیسو پریشان
فره ناز	Feranăz	پرناز و عشوه

ک

کارنل	Kărneî	زلف
کرنجمی	Kerenjmi	آن که موی مجعد دارد
کروک	koruk	انار کوچک
کموتر	kemutar	کیوتر
کنجمی	kenjmi	آنکه موی مجعد دارد
کوچیر	kucir	کوچک، ظریف

درختی است	Keykom	کیکم
نام کوهی در مرکز بختیاری	keynu	کی نو

گ

گریان. گل لاله واژگون	Gerehvă	گرئوا
النگو	Gerci	گرچی
گریان. گل لاله واژگون	Gerivă	گریوا
گریه	Gerive	گریوه
مردمک چشم	golăre	گلاره
مردمک چشم	Golăle	گلاله
بچه ماهی	Gelar	گلر
گل گریان. (لاله واژگون)	Golgriv	گل گریو
آتشین، اخگری	Golin	گلین
نقشی دریاخته های بختیاری. گوشواره	gušar	گوشار

ل

آرام، باقرار	Lehzăr	لئزار
نشان، خال، علامت	Lăză	لازا
آنکه خال یا نشان بر تن دارد	Lăzăr	لازار
آنکه خال بر صورت دارد. آنکه	Lăze	لازه
نشان بر تن دارد		

آنکه نشانی بر روی یا تن دارد	Lăzi	لازی
آنکه خال یا نشان بر تن دارد	Lăzin	لازین
گل لاله. هموار و موزون	Lăl	لال
آواز لالایی. لاله ها	Lălă	لالا
نام شهر و دشتی در شمال مسجد سلیمان	Lăli	لالی
درخشان	Lerkă	لرکا
نوعی گل	Leli	للی
آرام، باقرار	Lizăr	لیزار
همچون لیل، پرنده ای سفید رنگ و ظریف	Lili	لیلی
نیلوفر	Lilifar	لیلی فر
لیمو	Limun	لیمون
لیمو	Limi	لیمی

		م
دختر	Măru	مارو
مژه	Merzeng	مرزنگ
چمنزار. نام بسیاری از محل ها	Marqa	مرغا
در بختیاری		
گمان، تصور. توان	Marvă	مروا

مروارید	Mervări	مرواری
بلندی. برجستگی	Mari	مری
شیرین بیان	Mežo	مژو
آرامش، خواب. درختی	Melăl	ملال
گرمسیری با پوست قرمز عنابی		
درون چشم، عزیز و جانی	Menti	منتی
بره کوچک و شیر خواره. ظریف و	Mendăl	مندال
دوست داشتنی		
منتظر، معطل	Mandir	مندیر
قطره ماه	Mahtok	مهتک
مروارید	Mirvări	میرواری

ن

همچون انار، سرخ روی و شاداب	Narin	نارین
همچون انار، سرخ روی و شاداب	Nărine	نارینه
پرناز و عشوه	Năzăr	نازار
پرناز، نازنین	Năzdăr	نازدار
ظریف. دقیق	Năzok	نازک
ظریف	Năzoke	نازکه
ناز پرورده	Năzlu	نازلو
نازنین	Năze	نازه

بهانه	Nășă	ناسا
نالنده، غمگین	Nălă	نالا
ظریف، لطیف	Narmin	نرمین
زیبا، نازدار	Nažăr	نزار
زیبا، نازدار	Naždăr	نژدار
سایه سار، سایه	Nesă	نسا
سایه مادر	Nesădă	نسادا
سایه سار، سایه	Nesăr	نसार
سایه	Nese	نسه
سایه مادر	Nesedă	نسه‌دا
پرناز	Nașmin	نشمین
غمزه، عشوه	Naqme	نغمه
ناز و ادا	Namonă	نمونا
ناز و ادا	Namenă	نمه‌نا
نوین، تازه	Nuvăr	نوار
شاخه نورسته	Nurend	نورند
باد بهاری	Nușă	نوشا
باد بهاری	Nușe	نوشه
باد بهاری	Nușevă	نوشه‌وا
تازه جوان. جوانه و شاخه‌ای که تازه بر دمیده باشد	Nușil	نوشیل

نولار	Nulăr	تازه اندام، شاداب تن
نیار	Niyăr	چشم براه، مشتاق
نیستر	Nistar	نامی رایج
نیمول	nimul	لیمو

و

وادیر	Wădir	دور، مهجور
وانیا	Văniyă	پیشواز. پیشرو
ورجا	Vorjă	پسندیده، شایسته
ورجا	Varjă	پسندیده، شایسته
وشن	Vaşan	باران یا برف تند. آنچه از آسمان آید
ونو	venu	بانو

ه

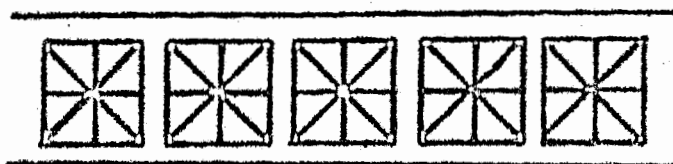
هرسین	Harsin	اشک آلود. لاله واژگون.
هلیک	Halik	صاف و صیقلی. مرتب و منظم. لطیف
هلیل	Halil	صاف و صیقلی. مرتب و منظم. لطیف
همدا	Homdă	هم سن و سال
هنار	Hanăr	انار



آهسته. هموار	Hovär	هوار
خوشه ای	Hušin	هوشین
گلابی	Hirmi	هیرمی
گلابی	Hirmu	هیرمو
دختر بور (بلوند)	Hildor	هیلدر
ظریف، زیبا. آنکه موی بور دارد	Hile	هيله
هلو	Hili	هیلی

ی

نامی رایج	yärgol	یارگل
منظومه ای عشقی در بختیاری	yäryär	یاریار



پیشکش به استاد آواز مسعود بختیاری
به خاطر سلامت گفتارش

نام جاها

ریشه یابی برخی نام‌های جغرافیایی در سرزمین بختیاری
بسیاری بی توجه‌اند به اینکه زبان‌های لُری، کُردی، گیلکی، بلوچی،
طالبشی،... در عین خویشاوندی با زبان فارسی، زبان‌هایی علیحده و مستقل
هستند که در بستری متفاوت رشد و سیر یافته و متحول شده‌اند و راهی جداگانه
را از دیر زمان تا حال پیموده و گونه‌ای دیگر پرورش یافته‌اند. بدان گونه که
اکنون زبان‌هایی مستقل و متکی به ذات خویش‌اند.

اینان، که بدبختانه برخی هم‌تباران بختیاری ما نیز در این زمره‌اند، متأثر از
اندیشه‌های ملی‌گرایانه پان‌ایرانیستی، پان‌فارسیستی، دچار توهّمات خرافی
اما به عقیده خود علمی و ملی‌اند. آنها امتیاز برخوردارِ عنوان «زبان» را چون
جامه‌ای فاخر، فقط منحصرأ در خور قامت رعناي «فارسی» می‌پندارند و بس و
متکبرانۀ گفتار مردمان لُروکُرد و گیلک و... را از سر تحقیر چون علف‌های هرز
مزاحمی می‌دانند که در پای درختِ ستبرِ زبان فارسی رسته‌اند! آنان‌شان که
مؤدب‌ترند، این شیوه گفتارها را تشبیه به شاخک و برگ‌های خشک و ناچیز
آن درخت سترگ می‌کنند و عالمانه (?) «لهجه و گویش» شان می‌خوانند که البته
وضع این اصطلاح دومی یعنی «گویش» بیشتر از سر نیازهای سیاسی بوده
است تا زبان‌شناسانه! غافل از آنکه اگر مبنا را بر تقدّم و تأخّر بگذاریم این

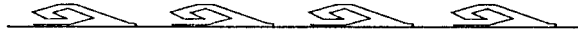
گفتار مردم بختیاری و کرد و لر،... است که متقدم‌تر و کهن‌تر است و این زبان فارسی است که شاید از دل این زبان‌ها زاده شده باشد و نه بالعکس.

به تبع همین پندارهای غلط است که برخی پژوهشگران در واخوری با واژگان و اصطلاحات و اسامی جغرافیایی و تاریخی بومی، بی‌درنگ به سراغ فرهنگ و زبان فارسی می‌روند و می‌کاوند که مگر مفهوم آن را دریابند. هم از این روست که می‌بینیم برخی عزیزان بختیاری، ریشه واژگان لری بختیاری را در فرهنگ‌های دهخدا و معین یا «یشت» و «بندھشن» و «کتیبه داریوش» جستجو می‌کنند یا تبار واژه‌ای را بی‌دلیل و قاعده به عهد خدایان ایلام و سیماش و پارسوماش می‌رسانند؟! (۱)

در بحث «نام جاها» سعی کرده‌ام ریشه لغوی برخی نام‌های جغرافیایی و تاریخی را حتی الامکان با توجه به گفتار خود مردمان بختیاری ردیابی کنم. از همین رو در تفسیر سیر تحولی یک واژه بختیاری به ضرورت، از گویش‌های خویشاوند گویش بختیاری بهره‌ها بردم تا مگر بنیاد و سیر تطور آن واژه‌ها به وضوح آشکار شود.

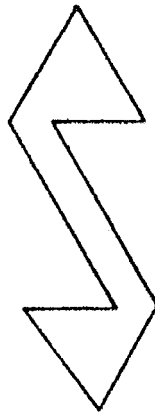
فراموش نکنیم که گویش‌های زبان لری از جمله بختیاری اگر چه از قرون اخیر هیئت فارسی به خود گرفته است و امروزه نیز در مقابل هجوم بی‌امان واژگان و نحو زبان فارسی، هر روز سنگر تهی می‌کند و شکل و شمایل فارسی‌تر به خود می‌گیرد، اما در حقیقت خویشاوندی اش با گویش‌های کردی

۱- آن چنان که، «اورایی» (وحشتزده) راهمان «اهورایی» (!؟) تفسیر می‌کنند، حال آنکه این واژه مقلوب «ارواحی» (ارواحی شده) و اصلاً عربی است.



چون لکی، هورامی، کلهر، فیلی، سوران و کرمانج غیر قابل انکار است. کیست که اندک آشنایی با گویش‌های کردی داشته باشد و نزدیکی شگفت‌انگیز گویش‌های لری من جمله بختیاری را با گوش‌های کردی در نیابد. اکثریت واژگان گویش لری من جمله بختیاری با یکی از گویش‌های کردی همسان و هم ریشه است. همچنین از لحاظ نحو و گرامر، همگونی‌ها بسیار است. خلاصه کدام آنکه در پی جویی یک واژه، یک اصطلاح و یک آئین در حیطه فرهنگ بختیاری باید به گویش و فرهنگ هم تباران و خویشاوندان فرهنگی خود همچون مردمان لُر ممسنی، کهکیلویه، بویراحمد، لرستان و نیز مردمان کُرد کلهر، هورامی و سوران و کرمانج التفات و گوشه چشم داشت، امری که عزیزان محقق ما کمتر بدان توجه دارند.

تهران، زمستان ۱۳۷۸



کوه‌رنگ - کارون

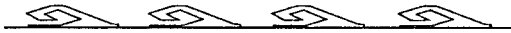
* کوه‌رنگ: kūh-rang [کورنگ] معروفترین قلّه رشته کوهستان زرد کوه بختیاری. رودخانه کارون از باختر و زاینده رود از خاور آن جاری است.

* کارون: kārūn [کهرنگ = کوه‌رنگ = کرنگ = کردند = کرن] رودی است در ایران که از زردکوه بختیاری سرچشمه می‌گیرد.

فرهنگ فارسی معین
کوه‌رنگ، سرمنشأ دو رود زاینده رود و کارون و ایضاً کارون، یکی از دو رود سرچشمه گرفته از این کوه، از نظر لغوی با هم مرتبط و مشتق از یکدیگرند. در متون آمده است که «.. جلگه کارکنان، سرآب^(۱) «کُرَن» و زاینده رود، اوایل خاک بختیاری است^(۲)...» و همچنین «.. کُرند یا کُرَن... که این شط، از زرد کوه و از این موضع، منبع می‌گیرد». ^(۲) و ایضاً «... منبع زاینده رود نیز از آن کوه می‌باشد...»^(۲).

۱- سرچشمه

۲- تاریخ بختیاری. سردار اسعد بختیاری، تحریر لسان السلطنه سپهر. تهران، فرهنگسرای یساوی، ۱۳۶۳.



مستندات، حکایت از آن دارد که صورت «کارون» که تلفظ رایج و متداول امروزی است، پیشینه‌ای چندان ندارد و همچنان که در این روایات بالا آشکار است، سده‌ای پیش، این رود با نام‌هایی چون «کُرنَد» و «کُرن» در متون ضبط و در افواه شایع بوده است.

کوهرننگ یا «کهرنگ» (آن گونه که در میان خود بختیاری‌ها متداول است) منطقه‌ای است در قلب بختیاری و زردکوه، مرتفع‌ترین قله از رشته کوه بختیاری در این موضع قرار دارد که سر منشاء بزرگترین رودهای ایران است. کهرنگ، واژه‌ای کهن است که سیر و تحول و تطوری شگفت انگیز را پشت سر نهاده است و از نظر تطور آوایی و شکلی در صورت‌های مختلفی چون «کُرنگ» «قُورنگ»، «کُهرنگ» «کُرنَد» و «کُرن» و بالاخره «کارون»، نامی که این رود عظیم گرمسیر بختیاری به وام گرفته، ظاهر شده است.

ولادیمیر مینورسکی، آن جا که در مقدمه کتاب «لرستان و لرها»^(۱) صحبت از کوهرننگ بختیاری می‌کند و ظن می‌برد که «... بعید نیست این کوه، اسم خود را از واژه مغولی «کورن» که معنی اردوگاه را می‌دهد گرفته باشد...» به خطا نرفته است.

کهرنگ، از جمله بسیار واژگان وام گرفته مغولی - ترکی است که با آمدن مغولان و ترکان صحراگرد به منطقه زاگرس و توطن آنان در چراگاه‌های منطقه و

۱- لرستان و لرها، نوشته ولادیمیر مینورسکی. ترجمه دکتر امان اللهی بهاروند و لیلی بختیار. تهران، انتشارات بابک، ۱۳۶۲.

تحمیل زندگی صرفاً کوچگری^(۱) و بیلاق و قشلاق بر مردمان بومی، از سوی مردم بومی من جمله بختیاری‌ها اخذ شده است. پژوهش‌های زبان‌شناسی مویده آن است که اکثریت واژه‌های دخیل مغولی-ترکی در گویش بختیاری در ارتباط با معیشت کوچ و دام و دامپروری است که از مغولان و ترکان به یادگار مانده است. واژگانی اساسی در معیشت کوچگری، همچون: اولنگ (چراگاه)، ایلاق (سردسیر)، ایل، ایلخان، توشمال، قدو (کره‌الاغ)، تیشتر (بزغاله) و ده‌ها واژه دیگر.^(۲)

کهرنگ، نیز از جمله این واژگان مغولی است که تا سده‌ای پیش در گفتار مردم بختیاری صورت کهن آن رایج بوده است، آن چنان که در میان لغات بختیاری «نقل قول شده از میرزا مهدی خان ضیغم الممالک» آمده در کتاب تاریخ بختیاری واژه «کُرتنگ» ضبط و «محوطه چادر نشینان» ترجمه شده است. بی‌گمان اگر تجسس شود هنوز هم ردپای این واژه را در میان برخی جوامع بختیاری که گفتارشان مصون و بی‌تغییر مانده، می‌توان یافت.

- ۱- شواهد تاریخی دال بر آن است که زاگرس نشینان من جمله بختیاری‌ها، از دیر باز زندگی نیمه کوچ نشینی، یعنی زراعت و یکجانشینی در گرمسیر و کوچ و توطن در بیلاق، آن هم در زمان معین و مسیر مشخص و کوتاه داشته‌اند. برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به: بختیاری‌ها در پویه تاریخ، نوشته دیترامان.
- ۲- عناصر ترکی در واژگان شبانی بختیاری. ژان پیر دیگار، اگزاویه دوپلانول و لویی بارن (مجموعه مقالات مردم‌شناسی، دفتر دوم) تهران، مرکز مردم‌شناسی وزارت فرهنگ و آموزش عالی، ۱۳۶۲.



در گویش لری فیلی (لرستان) واژه «کُرنِگ» متداول و به معنای «اردوگاه تجمع چادر نشینان»^(۱) است. در گویش کردی مردمان کرمانشاه و ایلام، ردپای آن را می‌توان در واژه «قُورِنِگ» یافت که به معنای «محل‌ای که از تجمع چند سیاه چادر به وجود می‌آید» است.^(۲)

به استناد این بیت محلی: چه خوه مال بارونه، پا چشمه کهرنِگ!
تا بیان یک بگرن، چالنگ و هفلنگ.

- چه خوش است که بر لب چشمه کهرنِگ، اتراق کنیم!

تا دوایل چالنگ و هفت لنگ به هم رسند و متحد شوند.

می‌توان تصور کرد که چراگاه‌های دامنه زرد کوه که سر منشاء چشمه سارهای بسیار است و منبع کارون و زاینده رود محسوب می‌شود، از دیرباز از مهمترین محل‌های تجمع اردوگاه‌های ایلات (کُرنِگ) بوده است، چندان‌که آن موضع نام «کُرنِگ» و به مرور زمان «کهرنِگ» «کرنند» و «کرن» نام گرفت، تا آن جا که رودی نیز که از این موضع سرچشمه می‌گرفت، به نام سر منشاء خود «کهرنِگ»،^(۳) «کرنند» و «کرن» و بالاخره «کارون» نامیده شد.

۱- فرهنگ لری. حمید ایزد پناه. تهران، چاپ فاروس ایران، ۱۳۴۳.

۲- فرهنگ، معماری و سیاه چادر «ده وار». عبدالمحمد محری. مجله کُردی آوینه، سال ۱۳۷۴، ش ۲۲ و ۲۱.

۳- پازنی، چه خردیه، چنو هدی رنگ؟ آهو چه خورده‌ای که چنین خوش خط و خالی؟

شیر داکم خردمه و او کهرنِگ! شیر مادرم را خورده‌ام و آب از رود کهرنِگ!

مُنار Monār

منار، سلسله کوه هایی است در خوزستان که از شمال به جنوب امتداد دارد و به بستر رود کارون می‌رسد و قله آن (منار) ۴۱۱۷ متر ارتفاع دارد. لغت نامه دهخدا

برای روشن شدن مفهوم و ریشه حقیقی این واژه، باید به واژگان «بندار»، «بنداری»، «بِنار» و «بُنار» توجه داشت و سیر تحولی پسوند «دار dār» و تبدیل آن به «آر ār» را پیگیری کرد.

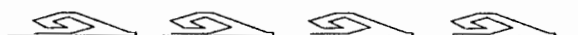
بندار، بنداری: بختیاران، سر بالایی یا سرازیری شیب کوه را «بندار» و بندار کوچک را «بنداری» می‌گویند. آن چنان که گفته‌اند:

تیه کال، مینا دو خال، مال زی و بندار

تیر بکو، جائل بگر، چی لک چندار

- آی چشم سبز که چارقد خالدار بر سر داری! قبیله در سرایشی کوه بارانداخته است. نشان کن و برگزین جوانی را که قامت چون شاخه چنار دارد.

بُنار: در گویش بختیاری‌های چهارمحال، سربالایی یا سرایشی کوه، «بُنار» خوانده می‌شود. این تلفظ با معادل «لکی» آن همانند و یکسان است. در گویش لکی «بِنار» همانند معادل خود در بختیاری معنای سربالایی یا سرایشی را افاده می‌کند. چنانکه آمده است:



- دسکم بگر، بنارم سخته،

سره بناره، هماری تخته.

- دستم را بگیر که سر بالایی سختی در پیش دارم،

بعد از این سر بالایی، همواری تختی قرار دارد.

تبدیل دار dār به آر ār: این شیوه در گویش بختیاری متداول است و

پسوند صفت ساز دار dār به گونه‌های آر ār و ار er فراوان دیده می‌شود.

بای (عیب) + دار = بای دار ← بایار (معیوب)

گاه هر دو صورت آن در گویش بختیاری حفظ شده است همانند:

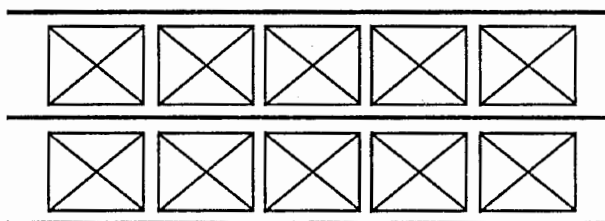
دل دار = دلتر ← شجاع

نازدار = نازار ← نازنین

پایدار = پایار ← ماندگار و مقاوم

باید گفت منار تلفظ دگرگون شده یا تحریف (۴) «بُئار» به معنا سراشیبی

است که البته تبدیل «ب» به «م» نیز در گویش بختیاری سابقه دارد.



کَلار Kalār

کل :

مفاهیم و معانی که برای این واژه بر شمرده‌اند، همه کم و بیش قریب به هم است. «کهن»، «کهنه»، «قدیمی»، «متروک و مخروبه»، «بزرگ»، «پیر»، «طاس» از جمله معانی است که می‌شود برای این اصطلاح بر شمرد.^(۱)

کل، کلگه:

قلاع و امکنه مخروبه و متروک که آدمی در آن ساکن نیست را گویند و بسیارند اما کنی که در بختیاری به این نام مسمی است.

۱- «ظرف مخصوص سگ» و «بز کوهی نر» از دیگر معانی این واژه است که آورده‌اند. در بیت زیر «کل» هر چند در مفهومی غیر مقصود ماست اما اصطلاح «کل پیر» با منظور ما شاید بی ارتباط هم نباشد: بز به پازن اگوهه کل پیر ناڈن!
دامون و بوتون، کشتن صیادن.
- مادینه بز به پازن می‌گوید: ای کل پیر نادان!
مادر مرا و پدر ترا، صیادان کشته‌اند.



گه:

این پسوند هم پسوند مکان محسوب می‌شود و هم پسوند تأکید. در ترکیباتی همچون مزارگه (قبرستان) دوگه (معرکه جنگ) پسوند مکان است اما در ترکیباتی چون وارگه (موطن پدری) و همچنین «کلگه» به نظر می‌آید که این پسوند بیشتر نقش تأکیدی دارد، چراکه واژگان «وار» و «کل» به خودی خود و به تنهایی کاملاً رساننده مفهوم هستند و نیازی به پسوند مکانی ندارند.^(۱)

آر ä: r

آر ä, ar, آل ä, و آل al, و ار er گونه‌هایی از یک پسوند صفت ساز است که در گویش بختیاری کاربرد نسبتاً وسیعی دارد.
 شئو (زیر) + آر = شئوار (سرازیر، آویزان)
 شو (زیر) + ار = شئور (سرازیر، آویزان)
 کل (بزرگ) + آر = کَلَر (بزرگ)

۱- در زبان کردی، پسوند تأکیدی «گه» فعال است و این دو سه مورد نیز در آن زبان رایج است. همچون وارگه و تافگه (آبشار)

کَلَر: (۱)

به معنی بزرگ، آن چنان که گویند: گوشِ بَ کَرکو، کُرت «کَلَر» کو!
 :گوشت را کرکن و بی اعتنا به حرف مردم، پُسرَت را بزرگ کن.
 منطقی آن است که بگوییم کوه کَلار به جهت رفعت و بلندی کَلار (بزرگ،
 تنومند) نام گرفته است.



۱- کَلَر، برهٔ تازه از شیر بریده را نیز گویند که با معانی دیگر این اصطلاح یعنی «بزرگی» نزدیکی دارد.

تنگِ سولک Tange Savlak

تنگ سولک، تنگی است در کوه‌های بختیاری که نقوش برجسته‌ای از عهد اشکانیان در آن جا یافته‌اند.

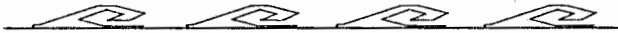
لغت نامه دهخدا

تنگ:

تنگ، تنگوله، تنگه لایی، کول، هونگ، خنگ، دول، شور، لا، له، نام‌های گوناگون «دره» در گویش بختیاری است که هر کدام به جهت فراخی، گودی، پهنا، خردی و بزرگی از دیگری متمایز است.

سول:

سبز، مراد سبزیگی وتر و تازگی گیاهان و میوه جات است. آن چنان که گویند: مرغ سول (چمن سبز) گندم سول (گندم سبز) این واژه به «سلب» در گویش بختیاری که مقصود «سرو» است و همچنین خود «سرو» در زبان فارسی مرتبط و احتمالاً گونه‌هایی دگرگون شده از یک ریشه‌اند، چرا که سرو همیشه سبز، سمبل سبزیگی بوده و هست. اگر چه «سول» در معنای سرو نیز کاربرد دارد آنچنان که گفته‌اند: «سول سکندر» (سرو اسکندر) که مقصود



معشوق بلند قامت است.

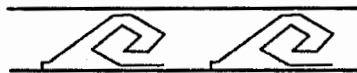
ک:

این کاف در اینجا، هم پسوند صفت ساز محسوب می شود و هم می شود
آن را پسوند مکان قلمداد کرد چرا که در گویش بختیاری مصداقِ عدیده دارد
مانند:

ته دَک (تختک) = دشتی معروف در میزدج

زردک (زرد کوه) = نام کوه زرد یا زرد کوه که در متون قدیم بدین صورت
کهن ضبط است.

با این تفاسیر، این دره به جهت سروهای سبز و بی شمارش، به روا، تنگی
سولک «دره سرو» یا «دره سبز» نام گرفته است.



کارکنان:

شاه عباس کبیر در صدد برآمد که با حفر تونلی در میانه کوه، آب کارون را به اصفهان، پایتخت خویش برساند. به امر وی چند بار، چند نقطه در کوه‌رنگ بختیاری حفاری شد ولی سرانجام پس از مخارج و زحمات زیاد، این امر را ناممکن دید و آن را رها کرد. آنچه از آن حفاری باقی است به «کارکنان» شهرت یافت.

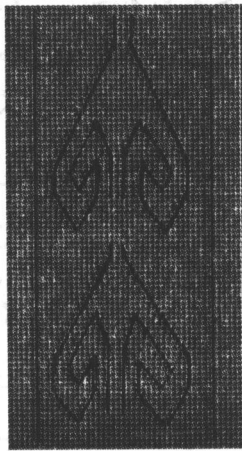
معلوم نیست «کارکنان» که امروز متداول است از کی و چرا مصطلح شده است؟ شاید و به احتمال قریب، تحریف و تصحیف «گرگنون» باشد. آنچه مسلم است این است که صورت قدیم و دقیق این اصطلاح، آن گونه که در متون لاتین به وسیله جهانگردان خارجی ضبط است «گرگنون» است و نه کارکنان.^(۱)

گرگنون یعنی «حفر شده توسط پسر»! بی گمان اگر از کم و کیف معنا و مفهوم پیرامونی و تمثیلی این اصطلاح بی خبر باشیم، این تعبیر نارسا و نازیباست! اما بر عکس اگر مشخص گردد که مراد از «پسر» چیست و کیست،

۱- سیری در قلمرو بختیاری و عشایر بومی خوزستان (بخش گزارشات سر هنری لایارد)، ترجمه مه‌راب امیری، تهران، فرهنگسرا، ۱۳۷۱، ص ۱۰۱.

این امر پذیرفتنی خواهد بود.

در مناطق غرب ایران، کردستان، لرستان (لر کوچک) و بختیاری (لر بزرگ)، قلاع، بناها و دخمه‌های بسیاری را به «پسر»، «پسر و دختر»، «فرهاد»، «فرهاد کوهکن» و «فرهاد تراشنده (کوه)» نسبت می‌دهند. مردمان محلی بر این باورند که کلیه قلاع سنگی، دخمه‌ها و آنچه در سنگ تراشیده شده است عمل فرهاد کوهکن است که از عشق شیرین (دختر) و بنا به تعهدی که به او داده که راهی از درون کوه به جهت او بسازد، نقش رخ او را در سنگ کنده است. در مناطق کردنشین و لرنشین این کنده کاری‌ها را عموماً «فرا تاش» «تراشیده فرهاد» می‌نامند. با این سابقه ذهنی، پیراه نیست که بختیاری‌ها آبراه سنگی نیمه کاره را، عمل عاشق پسری چون فرهاد دانسته‌اند که به عشق یار، حفر کرده است.



لالی (لالی پلاین - لالی نا)

از دهستان جهانگیری بخش مسجد سلیمان... آنجا مؤسسات و چاه نفت و پادگان نظامی و پاسگاه ژاندارمری و تلفن... و راه اتومبیل رو است.

لغت نامه دهخدا

شهرک لالی واقع در دشت لالی، نخستین محل اکتشاف نفت در ایران و خاور میانه است. «لالی پلاین» و «لالی نا» از دیگر نام‌های این شهرک است. در متون جغرافیایی معاصر، من جمله «فرهنگ جغرافیایی ایران»، این نام به صورت «لالی پلاین» ضبط است که جزء دوم مأخوذ از «plain» انگلیسی، به معنی زمین مسطح و هموار و جلگه‌ای است که البته انگلیسی‌های جوینده نفت صفتی با مسمای برای منطقه برگزیده‌اند. چرا که در کوهستان‌های شمال مسجد سلیمان، تنها سرزمین هموار، همین منطقه است و بس. آن چنان که بعدها، انگلیسی‌ها بنیان شهرکی را در آن نهادند و فرودگاه نسبتاً عظیمی نیز در حاشیه آن ساختند. هم اکنون نیز در مکاتبات اداری، این منطقه را به فارسی «دشت لالی» می‌نامند که مؤید همواری و مسطح بودن آن نسبت به کوهستان‌های اطراف است.

لال:

یکی از معانی این واژه در گویش لُری بختیاری «صاف، یکدست، مسطح و هموار» است.^(۱)

مثال: تله لال (صخره صاف و صیقلی)، لال بئز (پودر کردن و بیختن هر چیز به گونه‌ای یکسان)، لالی (صافی، همواری)، آن چنان که گویند: جان بون من هم لالی یو = بستر را پهن کن در همان زمین صاف.

پس جای تعجب نیست که انگلیسی‌ها و سپس فارس‌ها، پس از ورود به منطقه و مشاهده وضعیت جغرافیایی محل، همچون بختیاری‌های بومی که آن را لالی (صافی - مسطح) می‌خواندند، آن را پلایین (جلگه) و دشت (همواری) بنامند.

«لی نا» Leynā نیز نام دیگر این شهرک است که در بین روستاییان و عشایر مجاور متداول بوده است. این شهرک چون بر طرح و مدل نوین شهرسازی انگلیسی بنا شده بود و متشکل از خیابان و کوچه‌های امروزی بود، از سوی روستاییان و عشایر مجاور نام «لی نا» (خیابان‌ها، کوچه‌ها) گرفت.

«لین» در معنای خیابان و کوچه در گویش بختیاری، مأخوذ از «Line» انگلیسی به معنای «ستون و ردیف» است.

۱- «لیل» نیز تلفظ و گونه‌ای دیگر از این واژه و معادل با همین معناست.

دی بلال^(۱) Deybalāl

در روایات، او «دی بلال»، «بلال» و «بلال» خوانده می‌شود. معشوقی افسانه‌ای که وصف و نام او در منظومه‌ای آهنگین به همین نام، یعنی «دی بلال» به کرات آمده است. این آهنگ و تصنیف چنان مشهور و زیانزد میان مردم است که پژوهشگری فرانسوی^(۲) آن را به طنز، «سرود ملی بختیاریان» خوانده است. تعداد ابیات این تصنیف نامعلوم است و هر کس تعدادی بیت از آن را حفظ دارد. روایات از این تصنیف نیز مختلف است. در این بیت‌ها، «بلال» دختری بالا بلند و زیبا و مشخصاً «تیه کال» (سبز چشم) توصیف می‌شود که جوانان قبایل همه دل در گرو عشق او بسته‌اند. در بیتی از منظومه دی بلال، او چنین وصف می‌شود: دی بلال با توله گرگ دست‌آموز خود به کنار رود می‌آمد، همچنان که ماه برابروی او می‌تابید و آفتاب بر طره موی

۱- این اصطلاح هر چند نام مکانی نیست اما چون صحبت از معانی واژه «لال» به میان آمد، صلاح دیدم که پس از نام جای «لالی» به این اصطلاح نیز بپردازم.

۲- ژان پیردیگارد

آشفته بر پیشانی اش! (۱)

* «دی» که گویا لقب اوست به معنای «خواهر» و گونه‌ای دیگر از واژه «دده» و «دَدو» است. آمدن این لقب بر سر نام دختران به جهت تحیب و عزیز شمردن و در سر نام زنان به لحاظ بزرگداشت و حرمت و احترام آنان است. البته «دی» در لهجه بختیاری جنوبی (چالنگ جنوبی) گونه‌ای دیگر از «دا» به مفهوم مادر نیز هست.

* «بلال» یا «پلال» تلفظ دیگر از «بیلال» Bilāl بوده که نامی متداول برای دختران بختیاری است که بیلال، البته خود کوتاه شده «بی وی لال» Bivilāl صورت دیگر متداول این واژه است که آن نیز از نام‌های رایج در میان دختران است.

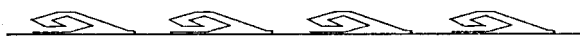
* «بی وی» (خانم) لقبی است که زنان ایلخان و خانان بختیاری و ایضاً بانوان محترم را به آن می‌خوانند. این لقب در سر نام زنان، به گونه «بی» مخفف می‌گردد، آن چنان که می‌گویند: بی گل، بی ناز، بی لال (بیلال)...

* «لال» در گویش بختیاری دارای معانی چندی (۲) همچون «یکسان و

۱- دی بلال، ره سراو، خوس تيله گرگس

افتوزی من چکلِس، مه زی به بُرگس!

۲- لال، در مفهومی دیگر نیز رایج است که برای بنده مبهم، گنگ و حقیقتاً نامعلوم است. عروسک بازی بچه‌ها و دختر بچه‌گان را «لال بشیگ» (لال عروس) می‌گویند. رخت و لباس خوشرنگ عروسک و آنچه از جنس پارچه و تور است که متعلق به عروسک باشد را «لال» گویند. ایضاً ترانه‌هایی که خاص



یکدست، مسطح و هموار» و ایضاً «گل لاله» است که مراد ما این مفهوم آخری است. آن چنان که در شعر زیر آمده است:

- چارچوم زچوبلی، ری دفته م لال،

زئر چاچوم بگرن، گیش در گل مال!

- تابوتم را از چوب بلوط کنید، کفنم را از گل لاله بپوشانید،

و همه دختران قبیله را فراخوانید تا تابوتم را بر دوش برند.

با توجه به آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که نام بیلال (بانوی لاله گون و لاله وش)، نامی که هنوز متداول و رایج است، به صورت و گونه «بلال» درآمده و زبانزد شده است و اساساً زبان‌هایی چو لُری بختیاری که مکتوب نیستند و نبوده‌اند، در طی زمان همیشه در معرض تحریف و تخریب و دگرگونی اند.



مراسم عروسی است و در آنها، عروس و داماد توصیف و مدح می‌شوند را، اصطلاحاً «دوالالی» (داماد لالی؟) می‌گویند. اینکه آیا این واژه‌ها یکی است؟ با هم مرتبط است؟ یا بی ارتباط است؟ و اساساً این واژگان و این سه اصطلاح به چه معناست و مفهوم دقیق آن چیست؟ برای بنده ناروشن است.

پیشکش به خواهر ازیک مادرم قصه نویس توانا ثریا داودی حموله

در باورها و اعتقادات و مراسم‌ها و مکالمات روزمره قوم بختیاری، به اصطلاحات و تمثیلاتی وامی‌خوریم که فرسنگ‌ها با باورهای رسمی فاصله و مغایرت دارد. به نام‌ها، مکان‌ها و کاراکترهایی برخورد داریم که هاله‌ای از تقدس، روحانیت و خرافه آنها را فراگرفته و مردم در واخوری با آنها جدی و حساس‌اند. به راستی اینگونه رفتارها و باورها بازمانده از چه و از کی است؟ مطالب زیر، سعی دارد که شاید پاسخگوی برخی این ابهامات باشد و اگر درباره طایفه و منطقه‌ای، نقل قولی شده یا نسبتی داده شده، خدای ناکرده، قصد توهین و هتک حرمت نبوده است و به راستی این حقیر ادعا ندارم که در آنچه نوشته‌ام نقص و اشکال وارد نیست.

چند باور قومی، تاریخی بختیاری

سرزمینی که بختیاری‌ها خود آن را «خاک بختیاری» می‌نامند، قلمروی است در دامنه کوه‌های زاگرس در فواصل شمالی ۳۱ و ۳۴ درجه عرض جغرافیایی و ۴۸ و ۵۲ درجه طول شرقی با مساحت ۴۶۲۰۰ کیلومتر مربع^(۱) که

۱- بختیاری‌ها در پویه تاریخ، دیترامان، ص ۲۹، این ارقام مربوط به سال

۱۹۰۱ م می‌باشد

پوشیده از کوه‌های مرتفع بوده و هم چنین دارای رودخانه‌های پرآب و دره‌های تنگ و دشت‌های حاصل خیز و جنگل‌های بلوط و چنار و مراتع غنی.

این سرزمین در سال (۱۹۳۶ م) (۱۳۱۵ ش) تجزیه و قسمت اعظم آن در استان‌های اصفهان، خوزستان و لرستان ادغام گردید و باقیمانده با مساحت ۱۴۸۰۰ کیلومتر مربع نام «چهار محال بختیاری» به خود گرفت.^(۱) مردمی که در این سرزمین زندگی می‌کنند، هرچند به لحاظ تقسیمات کشوری از هم جدا هستند اما در رفتار و آیین‌ها و هنجارهای قومی یکسانند و همگون و دارای علایق مشترک. همگی به گویش لری بختیاری، هرچند به لهجه‌های مختلف صحبت می‌کنند و اکثر قاطع مسلمانند و شیعه. این که این سرزمین که اکنون به آنان منسوب است، خاستگاه این مردم است یا نه و این که آنان از کجا آمده‌اند و واژه «بختیاری» نامی که به آن شهره‌اند، به چه معناست، چندان روشن نیست. آن چه روشن است، این است که این سرزمین در مالکیت اقوام باستانی چون لولوبی‌ها (لرها) مادها و شاید مهد و پرورشگاه یکی از تمدن‌های بزرگ باستانی، یعنی ایلام بوده است. سرزمین متمدن ایلام که ایلامیان خود آن را «هالتامتی»^(۲) می‌خواندند، قلمرویی فراتر از خاک بختیاری را شامل می‌شد.

۱- رضا شاه به جهت هراس از بختیاری‌ها و کاهش نفوذ آنان، بین سال‌های ۲۸ و ۱۹۲۶ اقدام به خلع سلاح آنها کرده، وادارشان ساخت که سهام نفت و املاک خود را بفروشند و آخر آنکه سرزمین بختیاری را منقسم و بختیاری‌ها را پراکنده ساخت.

۲- هالتامی به معنای سرزمین مقدس است و به گمان نگارنده «تمتی» که نامی



اما شاید خاستگاه اولیه ایلامیان پیش از سکونتشان در دشت‌ها، کوه‌های بختیاری بوده است که بعداً با فرود آمدن ایلامیان از کوه‌ها به دشت و پایه ریزی مدنیت‌هایی چون انشان و شوش تمدنشان بالیده و شکوفا شد. آثار فراوان ایلامی در گرمسیر بختیاری (خوزستان) و نیز آثار معبد چغازنبیل و شهر شوش که در سرحد بختیاری است و گویا به یاد «اینشوشیناک»^(۱) برترین خدای ایلام بنا نهاده شده است و نیز «سوسن»^(۲) منطقه‌ای در حومه ایذه بختیاری یادگار از این تمدن بزرگند. بی‌گمان همان‌طور که این آثار مادی از تمدن لولوبی، ماد و ایلام به جای مانده، باید یقین کرد که آثاری هم از فرهنگ معنوی آنان در کوله بار فرهنگ و عادات و رسوم مردم بختیاری نیز به جای مانده باشد.

چرا که «ایلمایی»‌ها، اعقاب ایلامیان نیز سالیان سال، تا اوایل حکومت ساسانی خود مختارانه بر این سرزمین حکومت می‌کردند.

است برای دختران در میان بختیاری‌ها و افسانه‌ای شیرین و شنیدنی نیز دارد، برگرفته از جزء دوم «هالتامتی» به معنای «مقدس» و پاک است.

۱- جالب نام «شاشا» است که بختیاری‌ها، دختران را به این نام موسوم می‌ساختند که رابطه‌اش با «شوشان» و «شوش» و «اینشوشیناک» اظهر من الشمس است.

۲- سوسن همان «شوشان» است، چرا که مخرج «ش» در زبان لری بختیاری به «س» تبدیل می‌گردد. این منطقه در شمال شرقی ایذه است و مقبره‌ای منسوب به دانیال نبی در آنجاست و بختیاری‌ها بر این باورند که مقبره واقعی اوست.

اولین بار که از بختیاری نام برده می‌شود با استناد به کتاب «شرفنامه بدلیسی» هنگامی است که اولاد فضلویه کرد از سوریه به لر بزرگ می‌آیند. اولاد فضلویه که سلسله اتابکان فضلویه را تشکیل دادند برای معمر کردن سرزمین لر بزرگ، طوایف کرد ساکن سوریه «شامات» را که به «هزار اسب»^(۱) موسوم بودند، به سرزمین خود فراخواندند. بدلیسی از قبایلی چون: بختیاری، جوانکی، عقیلی گوئونند،^(۲) آسترکی و... نام می‌برد که همگی اکنون در سرزمین بختیاری ساکن اند. این که نیاکان مردم بختیاری، شاید مهاجرانی کرد از سوریه «شام» باشند، حقیقتی است تاریخی که متأسفانه مورخان و جامعه‌شناسان چندان التفاتی به آن نداشته‌اند. شاید اسامی طوایفی چون شومی وند (شامی وند) از تیره منجری، و کرد از تیره کنرسی و کرپچه (کردبچه) و کرد زنگنه، مؤید این نظر باشد که بختیاری‌ها یا در صد قابل توجهی از بختیاری‌ها کرد تبار بوده و خاستگاهشان شامات است. نزدیکی زبان و اشتراک در بیشتر واژگان و برخی قواعد زبانی و دستوری^(۳) و اشتراک در برخی اسامی طوایف چون «کیماسی» بختیاری و «کوماسی» کرد، «بیل وند» بختیاری و «بیلوند» کرد، «بولواسی» کرد و

۱- قبیله هزار اسب هر چند پراکنده شد اما نام آن هنوز بر طوایفی کوچک‌تر

از جمله طایفه «هزارس» از تیره گادوش «اسیوند» به جای مانده است.

۲- روستاهایی با همین اسامی در نزدیکی شوشتر باقی ست.

۳- جدیدترین پژوهش‌های زبان‌شناسی، گویش لری بختیاری را از فارسی جدا و گویشی مستقل که زیرگروه زبان کردی است می‌داند.



«بلواسی» بختیاری مؤید این ادعا است.

طایفه «بهداروند» که در سفرنامه‌های سیاحان با تلفظ‌های گوناگون چون «بیاروند» و «بهداروند» یاد شده همان قبیله «بختیاری» مذکور در سفرنامه بدلیسی است که در زمان صفویه چنان قدرت و اقتدار یافت که دیگر طوایف را تحت الشعاع نام خود فرار داد، چنان که پس از چندی همه طوایف ضعیف شده تحت نفوذ این طایفه، «بختیاری» نام گرفتند.

هرمان نوردن^(۱) سیاح فرانسوی در سفرنامه خود از زبان بختیاری‌ها، افسانه‌ای در پیدایش قوم بختیاری بیان می‌کند که چنین است: «در روزگاران گذشته بیماری عجیبی بر یکی از پادشاهان ایران پدید آمده بود. بدین شکل که دو مار زنده در مغز شاه به وجود آمده که سرهای این مارها از دو طرف جمجمه شاه بیرون زده و پزشک دربار تجویز کرد تا هر روز مغز جوان باهوش و قوی هیکلی را به این مارها بخوراند تا گرسنگی مارها باعث نشود گزندگی بر شاه وارد آید... بالاخره روزی قرعه به نام جوانی اصابت کرد که در مقابل این تقدیر شدیداً مقاومت نمود. وی با هم دستی و تطمیع پزشک چاره‌ای اندیشید و قرار شد هر روز مغز گوسفندی به مارها خورانده شود و جوانی که برای این فداکاری در نظر گرفته شده در کوه‌ها پنهان گردد و در آن جا از طریق شکار به زندگی ادامه دهد... و به این ترتیب بخت یار جوانانی شد که از مرگ نجات یافتند و از اجتماع آن‌ها در کوهستان‌ها ایل بختیاری^(۲) به وجود آمد». ^(۳) سخن

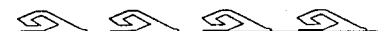
۱- نوردن، هرمان، زیر آسمان ایران، ص ۱۷ و ۱۸.

۲- نامی که به این پنهان شدگان در کوهسار داده شده چندان بی راه نیست، چرا

بالا هر چند افسانه است اما آن جا که تاریخ از گفتن حقیقت طفره می‌رود، افسانه با ما روراست تر است. شاید حقیقت را در افسانه توان جست؟ و در میان باورها و اعتقادات و گه گاه در رفتار روزمره مردم بختیاری می‌توان ادامه و آثار اعتقادات و مذاهب کهنی را یافت و دید که قرن‌ها پیش به فراموشی سپرده شده‌اند و جز در کتب تاریخی نمی‌توان نشانی از آن‌ها یافت. اما بختیاری‌ها ما را با این اعتقادات و باورهای هزاران ساله پیوند می‌دهند و به عینه در میان کوله بار فرهنگ و آیین‌های آنان از این سفر چندین هزار ساله شان ره آوردها و یادگارهایی بس دیرینه از باورهای بسیار کهن چون، توتیسم، فیشیزم و نیاکان پرستی تا مذاهبی ایرانی چون زرتشتی‌گری و مهرپرستی می‌بینیم و احياناً برخی اوقات نیز بازمانده‌ای از آداب و اعتقادهای اقوامی بیگانه که در میانشان رسوخ کرده و ماندنی شده است و ایضاً در باورها، و

که بشدار «بختیار» در زبان بختیاری به معنای پنهان و مخفی است.

۳- شباهت زیادی در ساختار اسطوره‌ها و افسانه‌های تاریخی - قومی بختیاری‌ها و کردها دیده می‌شود. از جمله همین افسانه مزبور که کردها نیز در پیدایش قومیت خود همانند این افسانه را دارند. شخصیت اسطوره‌ای - قومی کاوه، چه در افسانه‌های کردی و چه لرهای بختیاری جایگاه ویژه دارد. کردها بر این باورند که کاوه کرده بوده است و جالب آن که در متون تاریخی کاوه را از اهالی بلاد پیرامون اصفهان دانسته‌اند و هم اکنون در منطقه بختیاری‌نشین فریدن، که حالیه جزو اصفهان است موضعی موسوم به «مشهد کاوه» وجود دارد که به عقیده اهالی گور کاوه آهنگر است.



اعتقادات و مراسم‌ها و مکالمات روزمره آنان به اصطلاحات و تمثیلاتی بر می‌خوریم که فرسنگ‌ها باباورهای رسمی فاصله و مغایرت دارد. به نام‌ها، مکان‌ها و کاراکترهایی برخورد داریم که هاله‌ای از تقدس و روحانیت آن‌ها را فراگرفته و مردم در واخوری با آن‌ها جدی و حساس‌اند. به راستی اینگونه رفتارها و باورها بازمانده از چه وکی است؟ به برخی از این نمونه باورها می‌پردازیم.

* خرس؛ نماد مردانگی و اشرافیت

در سر نام بعضی از طوایف و در میان برخی از باورها و افسانه‌های آنان، به اسامی حیواناتی برمی‌خوریم که به احتمال زیاد درازمنه کهن، توتم آن طوایف بوده و توسط آن‌ها ستایش و تقدیس می‌شده است. چنان‌که طایفه «بامدی» را بامدی خرس گویند. همین‌طور طایفه «کیارسی» را کیارسی خرس، طایفه «منجزی» را منجزی گراز می‌نامند و جالب این‌که دو تا از تیره‌های این طایفه (منجزی)، «رووا» (روباه) و پلنگ نام دارد. یکی از تیره‌های ایل اسیوند «پل» (گاوجوان) نامیده می‌شود. البته این‌که چرا این طوایف بدین اسامی خوانده و وصف شده‌اند، در میان مردم روایاتی متعدد است. از جمله این‌که چون شجاع و چالاک بوده‌اند به خرس و روباه و پلنگ تشبیه شده‌اند و یا جز این. مردم جز این روایات از پیشینه این اسامی چیزی نمی‌دانند. طبق تعریف توتیمسم، طایفه و قبیله‌ای به علت شکار یک حیوان و این‌که از آن حیوان غذا و پوشاکش فراهم می‌شود احساس نزدیکی و هم‌خونی به آن شکار می‌کند و این علایق و ارتباط تا آن جا پیش می‌رود که گذشته از ستایش و تقدس حیوان، آن را نیای خود

پنداشته و خود را خلف آن می‌پندارند.

شاید گفته بختیاری‌ها که: فلان طایفه، اول خرس بوده‌اند، ریشه در همین باور دارد. در مقاله‌ای جالب، آقای بیژن شاهمرادی^(۱) بیان کرده‌اند که شاید خرس توتم و نیای اولیه بختیاری‌ها بوده و برای اثبات گفته خود، روایات و افسانه‌های بختیاری را مرور کرده، مثال آورده‌اند. بر اساس باوری، سالمندان بختیاری می‌گویند: خرس در ابتدا مردی چوپان بوده که چون هنگام پشم‌چینی گوسفندان سر رسید، حضرت علی (ع) برای گرفتن خمس پیش آن مرد آمد. مرد که از دور وی را دیده بود، در زیر پشم‌های چیده شده، پنهان گشت و به زنش گفت: اگر مرا خواست بگو که اینجا نیست. حضرت وقتی جواب زن را شنید، دستی بر پشم‌ها زد و گفت: ای خرس که، و روبکه (ای خرس کوهی، روانه کوه شو). ناگاه پشم‌ها به تن مرد چسبید و او مبدل به خرس شد. این پندار توتم‌گونه در بین لرهای لرستان نیز رایج است و خرس را «تاته خرس» (عمو خرس) می‌نامند و برای رفع ضعف بیمار و نیرومند شدن او، خرخره خرس را جوشانده به او می‌خورانند.^(۲)

در یک داستان از زبان عربی کمری،^(۳) اندام خرس به طوایف مختلف

۱- چیستا، سال چهارم، شماره هشتم.

۲- همان گونه که در بختیاری گوشت گراز را به باور اینکه دارای برخی خواص است، برای بیمار تجویز می‌کنند.

۳- عرب‌هایی که در میان بختیاری‌ها در کوهستان سکونت دارند و به «کمری» مشهوراند. دیگر اعراب را عرب «بری» می‌خوانند.



بختیاری تشبیه شده و یادآور آن است که روزی این مردم با توتم خرس شناسایی می شده‌اند: «داشمسی! دردت زی و خم! یه چی دیم نراپ نریپ، نه به آدم ایبره نه به حیوو، کد، کدمش مرداس، پشم پشم امدممدی، شریغ ایزنه چی پیدنی». «مادر شمسی بلات به جانم. چیزی دیدم سهمناک نه به آدمی می مانست نه به جانور. قدش همچون «مش مرداس»، مویش همچون «امد ممدی» فریاد می زد چون «پیدنی».

بر طبق نظرات آقای شاهمرادی، در دورانی ویژه فرهنگ انسانی، تنها زنان انسانند و مردان جانور و همیشه زنی (= انسانی) با جانوری (= مردی) زناشویی کرده^(۱) جانوری (= پسری) می زاید و هنگام زادن خود نیز هم چون جانوری به دیده می آید و بسیاری کوه نشینان از این که خرس اند سر فرازی می کنند.

جزء دوم نام طایفه کیارسی بختیاری، همان خرس می باشد که معنای مردانگی و چیرگی را می رساند^(۲) و جالب توجه آن که این پسوند خرس در دنباله نام طایفه‌ای دیگر از بختیاری به نام کیان ارسی هم آمده است. این «کی» ها که اول اسامی این طوایف آمده به معنای بزرگ است و نشان دهنده آن است که شاید توتم خرس نشانه اشرافیت و متعلق به اشراف بوده است.

۱- این گفته از ویل دورانت مورخ نامی است که «مرد آخرین حیوانی است که

به دست زن اهلی شده است»

۲- ناگفته نماند که واژه خرس در فارسی از ریشه ارشن (= مرد) است.

* شیر؛ نماد قدرت و...

شیر به جهت خصوصیات بارز و کم نظیرش از دیرباز مورد توجه همه اقوام بوده و در باور همه آنان شیر جایگاه خاص داشته است. شیر را سلطان حیوانات و سمبل شجاعت و قدرت خوانده‌اند و بسیاری اقوامی که تمثال شیر را نشان و علامت قوم خود برگزیده‌اند. در میان اقوام ایرانی شیر در میان باورهای لرها، بختیاری‌ها جایگاهی ویژه‌تر و چهره‌ای بارزتر دارد. از دیرباز مرسوم بوده است که بختیاریان برگور مردان نامی خود که در دلاوری و شجاعت بی همتا بوده‌اند، تندبسی از شیری سنگی می‌گذارده‌اند. شیری از سنگ که گهگاه بر پیکره آن به نشانه سلحشوری و قوی پنجه بودن متوفی، نقشی از قمه و شمشیر و اسب نیز می‌کنند. هنوز بقایای این «بردشتر»ها (سنگ شیر) را می‌توان در گورستان‌های دورافتاده دید که به گونه‌های مختلف حجاری شده‌اند، شیرهای نشسته و بیشتر شیرهایی که به روی چهار پا ایستاده‌اند. بنا به گفته لایارد^(۱): «بختیاری‌ها مجسمه و یا نقش شیر را بر روی قبور خوانین و افراد سرشناس نصب یا نقر می‌کنند تا خاطره سلحشوری و جنگجویی آنها برای همیشه زنده بماند». تمثال شیر در نقش بافته‌های بختیاری: قالی، گلیم و گبه به کرات آمده و این خصوصیت یکی از امتیازات بافته‌های بختیاری از دیگر اقوام زاگرس گردیده است. چراکه شیرهای سرزمین بختیاری مشهور و زبانزد همه مردم آن سامان بوده و بدون شک نقشی که این حیوان در باورهای مردم این سامان بازی می‌کند بسیار کهن و دیرپاست.



لایارد می‌گوید: «لرها (بختیاری‌ها) عقیده دارند که شیرها به دو نوع مسلمان و کافر تقسیم شده‌اند. نوع اول دارای رنگی گندمگون و زرد روشن و نوع دوم قهوه‌ای رنگ با یال و پشت سیاه.

آنان معتقدند که اگر کسی مورد حمله شیر مسلمان واقع شود باید کلاه خود را از سر بردارد و در نهایت ادب و خضوع او را به نام علی قسم دهد که وی را ببخشد و این کلمات را بگوید: ای گلوی علی موبنده علی‌ام، زخین موبگدر (ای گربه علی من بنده و دوستدار علی‌ام. از خون من بگدر) شیر با شنیدن این درخواست پی کار خود خواهد رفت، اما اگر شیر کافر باشد، توجهی نخواهد کرد».^(۱)

نقش حضرت علی (ع) در این باور هم چون نقش وی در تبدیلی چوپان بخیل به خرس، از تأثیراتی است که با پذیرش دین اسلام و طبعاً دگرگون شدن برخی کاراکترهای آیینی، در این باور رخنه کرده و آن را متحول ساخته است. اما بدون شک تعظیم و اکرام بی حد نسبت به شیر و این که او را «آیین مند» متصور شده‌اند، ریشه‌ای دیرینه و کهن در زمانی دارد که این مردمان طرز تلقی دیگر از این حیوان داشته، گونه‌ای دگر بدان می‌نگریسته‌اند. هنوز در مراسمی سنتی هنگامی که شخصی را ضعف و سستی دچار آید، او را از زیر تنه شیر سنگی می‌گذرانند! زیرا بر این باورند که ترسش خواهد ریخت و یا هنگامی

۱- در زمان کودکی ما در اصفهان چنین باوری بود که مارها قسمی کافر و قسمی مسلمانند. به همین خاطر، هنگام دیدن هر ماری، این تصنیف کودکانه را می‌خواندیم: سیلی سیلی سلیمونی، کافری یا مسلمونی؟

که فردی دچار سیاه سرفه گردد، در زیر تنه شیر سنگی گودالی کنده پر از آب می‌کنند و بیمار را وا می‌دارند که از آن بنوشد تا سلامتی یابد و این مراسم نوشیدن آب از زیر تنه شیر سنگی و شفا خواستن از آن، عمق و مفهومی در خور تأمل به این مراسم می‌بخشد.

این باورها و مراسم فرسوده که می‌رود فراموش شود یادگار دوران است که شیر جای ویژه در آیین و پندار این مردم کوه نشین داشته است چنان که فرزندان خود را شیر علی نام می‌نهادند یا شیر بختیار.^(۱)

زرد کوه؛ نمادی پر اهمیت

این کوه که در زبان لری بختیاری به «زرده»^(۲) موسوم است به جهت ارتفاع و شکوه بی نظیرش در منطقه و این که تقریباً تمامی قبایل بختیاری مسیر کوچ بهاره و پاییزه آنان از کنار این کوه محتشم بوده، نقشی بس بسزا در همگرایی روحی و قومی بختیاری‌ها داشته و عنصری وحدت بخش محسوب می‌گشته

۱- از دیگر اسامی جالب توجه «گرگعلی» است که بی شک خالی از باورهایی نیست. و جالب‌تر آنکه بختیاری‌ها هنگام ترس و هراس و یا هنگامی که آب بر آتش می‌ریزند جمله‌ای عجیب بر زبان رانده و می‌گویند: «بسم الله گرگ»! علاوه بر تندیس شیر، تندیس سنگی نرمش (قوچ) نیز بر سر قبرها نصب می‌شد. نرمش از آن لحاظ که جلوداری و پیشاهنگی گله را بر عهده داشته با اهمیت بوده است.

۲- در متون قدیمی «زردک» آمده است

است. چنان که در بیشتر افسانه‌ها و باورها و اشعار این مردم، صحبت از زرده است:

«هیچ کهی چنده زرده، برف نداره - هیچ دلی چنده دل مو ماتم نداره»
- هیچ کوهی چون زرده برف به خود ندیده و هیچ دلی هم چون دل من غم ندیده است.

«چنده گردم که به که زرده به زرده - موزکیه بجورم یار دس نخرده»
- کوه به کوه زرده به زرده جستجو کردم، اما یاری که دل با یک کس داشته باشد نیافتم.

«که زرده، برفس نره گی یاسمینه اشنیدم مال گپی پا چس نشینه»
- قله پر برف زرد کوه گویی پوشیده از یاسمن است، گویا قبیله‌ای بزرگ در دامنه‌اش خیمه زده‌اند.

بی گمان این کوه با قله رفیع اش، دیر زمانی جایگاه خاص در باورها و اعتقادات این مردم داشته و این اوصاف و ستایش‌ها ته مانده رسوبی از دریای پندار و باورهای کهن است. پس شگفت نیست که هرگاه شخصی لبش تبخال می‌زند یا زخم می‌شود رو به سوی زردکوه برگردانده «پندلو»^(۱) می‌کند و معتقدند که زخم التیام می‌یابد.

شهرگرد، زمستان ۱۳۷۲

۱- لب بالا را جمع کرده، لب پایین را بیرون می‌اندازد.

نخست بار که لب به زبان مادری گشودم و سپس
نوشتم

دَدَویل!

گویل!

هر کم و کرسی یا نا کوکی من «کتاب آنزان» هد، تک و اصلا مشورت، رفع ابو،
ایما، یه فینگه ای و ندیم و تشی و رکردیم، ایسا، بلاز ترس کنین! تی ره نظرات و
انتقادات ایسانیم

آرمون داریم سردیاری بختیاری ن!

خواهران!

برادران!

هر کمبود یا نقص که در «کتاب آنزان» هست، تنها با نظر خواهی و مشورت
رفع می شود. ما یک جرقه ای انداختیم و آتشی برافروختیم، شما شعله و رترش
سازید! چشم به راه نظرات و انتقادات شما ایم.

آرزو داریم سرافرازی بختیاری را

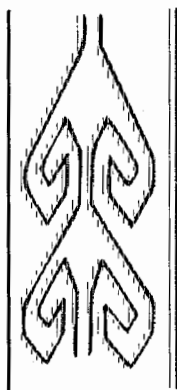
نخست بار که به زبان مادری نوشتم، حلاوتی داشت آن چنان که کودکی



اول بار لب به زبان مادری گشاید و سطور بالا اولین گفتگوی منثور و مکتوب به زبان مادری است که من در سال ۱۳۷۳ در سرآغاز کتاب آنزان آوردم. پیشتر، در دوران نوجوانی، این فکر که به زبان لُری مکاتبه کنم و مطلب بنویسم، در ذهنم نقش بست و البته به کار نیز بستم. هنوز برخی نامه‌های آن زمان را که با خانواده رد و بدل می‌کردم دارم که به زبان لُری است، البته با رسم الخط لاتین، که چند حرف آن به اقتضای گویش بختیاری تغییر یافته بود. بعدها، خط لاتین را به جهت نامأنوسی در نزد عوام بختیاری، واگذاشتم و خط عربی (فارسی) را هر چند که ناتوان است و نشانگر همه آواها و اصوات گویش بختیاری نیست، به ناچار برگزیدم.

به یقین بر سوادمندان قوم ما فرض است که به جهت مکاتبه به زبان لُری و بیان اندیشه خود به زبان آباء و اجدادی، به اجماع الفبایی مدون کنند تا همچنان که به لُری سخن می‌گوئیم، ایضاً بنویسیم و بخوانیم. انشاء..

تهران، بهار ۱۳۷۹



این داستان، نوشته قباد آذرائین است که من تحت عنوان «ترجمه» آن را به زبان لُری بختیاری برگردان کردم و در کتاب آنزان اول به چاپ رسید که «نخستین ترجمه» در ادبیات بختیاری است.

آقیتاس

تا آقیتاس تی تی کرد و پَنگه بِجُورگُتون، اینکِس جُست و زیدس سرتیا و کُشس وُند واپس سر و دندونا امیلی سِ زمینِ پاله آوی که بالاسرس ناده بی، درورد و تپنی مین دون و واگش و کُش، پاها لَسَم سِ کشوند زدین خُس و به قین سِر، خُنه رَسوندن مَن تُو، دی تلفون سست آبیده بی وزنفس، وست بی.
... سر ناده بی، مَن یالا اسم... اسم صُهران (صحران) نازیریا ... مَل مَل غله ها...
بوخوش چویل و ارتِ پارِیوا... "عیبه" دُرُم بده تا نخورم تیر... لغومت طلا گُرم تا حدِ زنجیر...

- هَلو...؟... هَلو...؟ که بیدی بووم؟ چه اخواستی رودم؟ تو بیدی "عُلم" ... تو بیدی "کیماس"؟... تو بیدی "مرداس"؟... تو بیدی "ماهبانو"؟... تو بیدی؟... تو؟
کُیکسون بی خدا؟ چسون بی؟ چه خور آبیده؟... توگوی "عُلم" بی - کُرگِیس -
خُس و سرکارگر، جر کشین بی... سرکارگر، پشیش کارکُنا، خوار کرد بی... سرکارگر، تنا سابقه سِ به ریس آورد بی و سیس خط و نشون کشی بی

که اَوُتَمَت او چو که عرونی وند... "غُلُم" که همه چینس، واهو برده و هیژ دندون
سر حرف نژنه، نه نانه ور داشت، من اثل عالم، پش او همه کارکن به سرکارگر
گده بی: "هر غلط که تری، بُک!"...

گدمس: "تیام! قوت زونیام! ستینم! کم به رگ گردن رو... اخیرس اینیس و
ابزیرس!..."

"ماهبانو" بیده شاید - دُرگِیس - کُرس، کُفه سیاه گر هده... زون بسته اِکُفنه و
اِکُفنه، تابو، جور کلاسیاهی... گدم در! کُفه سیاه خُ دُی دُر (دکتر) نتخو... پَمَر
ایما، ایسان چجور گپ کردیم؟... گرم بگرس... باد بَدَس مَک... مثل تی مپاک
بِس میوفته. چارتخمه بَدَس، ایرخونوایی، بیوُتف کُ من ریم!

نکه "مرداس" بی - کُر دویمی س - اِگم! ز "سهراو" قاغذ یا هَوَری اویده؟...
یا همباز، یکی چو ونده؟ ز کُجه معلوم؟... هیشکس خُ، به تی خُس نیده... دیده؟
همسنگراسم خُ، نور گشتن تا آدم ز زون اونون بیشنه و دلناده و ابو. ایجور، هزارم
که بگوی، آدم خیالس آسیده نثبو...

مَنَم "نازیانو" بی - دُرکوچیرس - ئی زون بسته م، بسکی ملاظه کرد و خُنه،
من ری هوال هُم چشم واداشت و واری خُ نورد، اول عُرَم و جوانی، هزار جور
درد و مرض، وست به جونس... دیده بوی زُنه جُون جاهل، ز حالا بگ: "قلبم
ایادرد!؟ بُگُجه: دست و پام سست اِئون!؟ سرگُزه دارم؟... هیژ پُرس نثکنه ز خُس
که ای دل غافل، صو، که اِخو یوئون شُشِب شور و زَفَت و زَفَت بگُنه؟

شاید "سلیمون" بیده - دُواکوچیرس - یعنی کارس، راست آبیده؟ توگوی،
کار جُسته؟ خدا به زونت بنیره تاته! ندونم سی چه، هر چه دَر و دَرگه ن، به ری
ای جغله، پای بستن!...

ہرجا اِگ: "سلام! کار می خواهم" جلد اِگن: دیپلم ادوی نثخویم... دیندا دیندا، راضی وایی به "ناطوری" ... یہ شیر پاک خَرده ای گدس بی، کہ ہیژ نگہہ دیپلم دارم...

"ماہپارہ" نبی؟ بیگ سیمی س - "عواس" وایہ نون خورہ، یہ نون نرذ خدا کُنه کہ زننه به ئی خوی گیرس اویدہ... جلا ماہپارہ، کہ ترست "عواس" آدم بُگنہ؟ ہف، ہش سر عائلہ. ہمہ ام ماشالا "بخور". وایہ ماچو (مواجب) بخور نمیر... اُس توئگ، ئی زننه، ہیژ کِر وند من تیگ یا یہ سَفَر نَفْت چُر کرد؟... حَرَم! منستی "کیماس" بی - کُر چارمی س - دلت سی گرگِ بیاوون، بسوسہ، سی یونسوسہ! خوشی زی بی، زئر دلس. مست کرد بی... بُزِن کہ اجل اِگرہ، نوناشون اِخورہ.

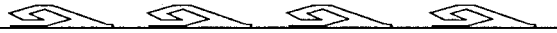
کُ یکسون بی؟ چسون بی؟... نَکَہ... نفوس بد مزن تاتہ!... خدایا! ایسَو تادوارتہ، ئی کاسہ پشتِ سیاہ بیاہہ واصدا، ہزار سفر، ملکمیت ایاور نظرم و اِرہ. ئی دَو کہ "عُلم" ایا، تاسیم خَرَد و خوراک و خرجی بیارہ و لبا سامہ بثرہ بدہ "نازیانو" تا بشورہ سیم، بی ری درواسی بس اِگم، مرگ یہ کرت، شیون یہ کرت... اِگم: "بووم! دُونم گرفتارین، شیر زنفِت حُ نَخَر دِمہ... اما یونہ، واختون برین... نثخومس... فرگیم کردہ... تا اِڈرنگہ، اور ہلا سَم. هرمل، زُم چی بید دم رو، ایا بہ دگ زیدہ... گوشتِ ہیکلم، پای تُہست...

ہا اویدِی "عُلم"؟ دِیر دِت منِ تِشَنی م، ئی تیلفون، واخِت بر... ہر سَو اِینُمس، اَمبلیس (اَمبولانس) مُردہ کشی شرکت نفت ایاور نظرم. وُردارس ز ورتیام. بخت بُوت

تہران، پائیز ۱۳۷۲

نقد: در فرهنگ قومی ما جایی ندارد

اقلیت‌هایی قومی، چون ما بختیاری‌ها که مرکزیت فرهنگی، سیاسی نداریم، زبان و فرهنگمان بدون متولی است، رادیو و تلویزیون در اختیار نداریم و ایضاً نشریه‌ای نیز از خود نداریم که به معضل‌های قومی، فرهنگی و اجتماعی ما بپردازد، بزرگان قوم را نقد کند و کوچکترها را رهنمون باشد، لغزش‌ها را گوشزد سازد و انحطاط فرهنگ قومی را هشدار دهد، سوء استفاده‌گران را توبیخ کند و هنرمندان حقیقی قوم را تشویق نماید... هم از این رو، به ناچار عده‌ای خودجوش، دلسوخته قوم و دیار خود، عمر نازنین بر طبق اخلاص می‌نهند و شب و روز، واژه - واژه از دهان این و آن برمی‌چینند و می‌نگارند و می‌نگارند تا شیوه‌جانشان را در لغت نامه‌ای به رج می‌کنند یا دفتری شعر به زبان مادری فراهم می‌کنند و یا ده به ده و «مال» به «مال» جهت ضبط «آرنگ» و آوازی کوه می‌نوردند و حنجره به لفظ شیرین «لُری بختیاری» صاف می‌کنند و مجموعه کاستی از آهنگ‌های «اصیل» و «درست» رهاورد می‌آورند و در آخر، آن دلسوخته، لغت نامه‌اش را به آب نومیدی شوید چرا که ناشر فارس، «زبان» اش نمی‌فهمد و این دیگری کاستِ صدایش از «کاست ولایت» اش آن سوتر نمی‌رود و الی آخر... از این سوی، عده‌ای تاجر، فریبکار و رهن، سره‌نمای نا سره! زیر نام ناشر و شاعر و نویسنده، عطش جان‌همتبار خود را با سکه زمانه،



دوا می‌کنند و مال می‌اندوزند و مال می‌اندوزند. کتاب‌های بی محتوا و غلط، با جلدهای فریبکار، کاست‌های آهنگ با نواهای بدآهنگ و بی مایه، که زبان و موسیقی والای بختیاری را به هماوردی می‌طلبند، ثمره کار این مال اندوزان است و به راستی نه آن اولی را تشویق در کار است و نه این دومی را تنبیه! چرا که در فرهنگ قومی ما «نقد» جایی ندارد. تازه اگر مقاله، کتاب و حرکتی هم نقد شود و به نگارش درآید، مطبوعات «فارسی زبان» را مجال و حوصله آن نیست که فرصتی هر چند مختصر به قلمزنان عرصه ادبیات قومی واگذارند و اینجاست که خلاء بولتنی محلی و نشریه‌ای بومی به گونه‌ای تأسف بار احساس می‌گردد.

تهران، پاییز ۱۳۷۸

یک اثر آبرومند

نقدی بر کتاب «واژه نامه زبان بختیاری»

اثر: ظهراب مددی

ناشر: انتشارات آیات (اهواز)

ایل جلیل بختیاری، که برخی مواقع اصرار دارد «قوم» اش بنامیم، چنان با خوانین و خواتین نامه‌های مبتذل و شجره‌الانساب‌های «آ» و «کی» و «کلاتر»، ملون و مژین به تمثال و شمایل «تاته زا» و «وازا» و «هالوزا»ی این و آن نگارنده و نگارنده زاده چو خاپوش و برنوبه دوش، توسط یکی دو ناشر و مؤلف معلوم الحال، خو گرفته است که گمان دارم، اثری چنین آبرومند همچون «واژه نامه زبان بختیاری» مقبول طبع عامه بیشتر کتابخر و کمتر کتابخوان این قبیله نیفتد. هر چند البته ناشر مجرب، با چاپ جلدی آراسته به جل و برگ و اسب و استر! در تشخیص ذائقه خوانندگان آمخته به رنگ و آب و لعاب خود به خطا نرفته است!

در میان بی شمار کتب تألیفی پیرامون بختیاری، پس از کتاب ترانه‌ها و مثل‌های بختیاری تألیف آقای احمد عبداللهی موگوئی که کاری دقیق و پر مایه بوده است، این کتاب یعنی واژه نامه زبان بختیاری، از جمله تألیفات قرص و استخوان داری است که به قولی سرش به تنش یا «متن» اش به

«جلد» اش می‌ارزد و می‌چربد.

مؤلف که از کم شمار اندیشمندان قوم خود است، حاصل سال‌ها تلاش و پی‌جویی، که هزاران واژه متداول یا مهجور بوده است را گرد آورده و با هزینه شخصی به چاپ رسانده است. بی‌شک اگر علاقه و دانش به فرهنگ و زبان مادری نبود، کاری چنین سترگ در این حیطه، یعنی فرهنگ و زبان قومی، که متولی ندارد، روبه انقراض است و هیچ تشویق و حتی تنبیه‌ای نیز در کار نیست، قطعاً میسر نمی‌گردید. من که خود دست‌اندر کار و درگیر نگارش در این حیطه‌ام، بارها شده است که از خود می‌پرسم، برای که می‌نویسم؟ خوانندگان من چه کسانی هستند؟ نوشتن به زبانی که خط و ربط ندارد و برای مردمی که سواد آن زبان و آن خط و ربط را ندارند!

و اینک بعد از سالی مطالعه دقیق و نگارش حواشی پراکنده پیرامون هر واژه واژه این کتاب عزیز، موقع را مناسب می‌بینم که حرف و سخنی کوتاه با مؤلف گرانقدر کتاب و خوانندگان آن داشته باشم.

- در صفحه ۱۳، در میان نشانه‌های آوانگاری، نشانی از «ق» و «غ» ندیدم!
- در صفحه ۱۸، نشانه اختصاری «قد» در برابر واژه‌ای آمده است و حال آنکه این نشانه اختصاری در جدول صفحات ۱۱-۱۲، دیده نمی‌شود!

- در میان نشانه‌های اختصاری می‌شد، جایی برای «ت» (واژگان ترکی) باز کرد و کلمات ترکی را مشخص نمود. همچون؛

آلشت: تعویض، الغز = مجرد، تاش = صخره، بلکه = تحفه، اشتلم = شلوغی و...

- برخی واژه‌ها بختیاری نما، اما عربی الاصل است چون؛ بلاتش تووه (به

دور از آتش جهنم، توبه) که تحریف (بلا تشبیه، توبه) است یا «شبگه» (تهمت)، که تحریف «شکوه» است و گلایه معنی می‌دهد و نه تهمت.
- به برخی واژه‌ها اشاره کرده‌اند اما خود آن واژه‌ها در ردیف واژگان یافت نمی‌شود، مثلاً «میتک»، «پوز»، «سریا» و...

- برخی واژه‌ها، واقعاً فارسی تبار است و معلوم نیست به چه علت در زمره واژگان بختیاری آمده است؟! همچون؛ چل = دیوانه، پرچونه = پرچانه، درست = درست، درست کردن = درست کردن، ریختن = ریختن، پاهین = پائین،...

و آخر سخن آنکه، اگر چه در عرصه شعر و داستان، تئاتر و سینما و حتی سیاست با آن نویسنده هموطن، هم‌آوازم که «ما نیز مردمی هستیم» که حقیقتاً نیز باید چنین بود، یعنی به زبان مردم سخن گفت و برای مردم سخن گفت و نوشت، اما مقوله‌هایی همچون واژگان‌شناسی و عرصه زبان‌شناسی، هر چند دستمایه‌اش مردم و زبان ایشان است، اما از عوامزدگی برکنار است و سعی یک محقق باید بر آن باشد که حتی الامکان مردمی نباشد! پردازش بیش از حد به پندارهای عوامانه، همیشه گمراه‌کننده است مثلاً:

- «هیاری» (یاری و کمک) را تحریف «عیاری» پنداشتن، نادرست است. فراموش نکنیم «یار» در پهلوی، «ایار» بوده که در تبدیلات «الف» به «ه» در گویش بختیاری به «هیار» مبدل شده است.

- «تم تیار» (تمام عیار) نیست. بلکه «تیار» به معنی آماده و مجهز است، چنان که در گردی نیز متداول است. در بختیاری متداول است که گویند: شش دنگم تیاره (شش دنگ زندگی ام مهیاست).

- «تهل مرگ»، (مرگ تلخ) نیست. «تهل - تهل» گونه‌ای تبدیل و تعریف از «تهر - تر» در مفهوم «تازه جوان، جوانه، نورسته» است که البته تبدیل «ر» به «ل» سابقه دارد. این اصطلاح همیشه در وصف مرگ جوانان و مکمل اصطلاح «جون مرگ» (جوان مرگ) می‌آید و گویند که فلانی «جون مرگ، تهل مرگ» شد. جالب آن که اصطلاح «تر مرگی» در مفهوم «جوانمرگی» در گویش خراسانیان نیز مرسوم است.

- «مارو»، (ماهرو) نیست. بلکه در مفهوم «مادینه» است و آنچه از جنس اناث آدمی. در مقابل «مردرو» نیز رایج است که مقصود «نرینگان»، از جنس آدمی است.

- «رگال»، (رکاب) نیست بلکه در معنای «ردیف، خط، ستون» بوده و مشتق از «رنگ - رگ» (ردیف، رج) است.

- «کر زلنگ»، به معنای «خمیده از پا» نیست. «کر» گونه‌ای دیگر از «خر» در معنای «بزرگ» است که در گویش‌های کردی رایج است. آنان (کردها) این واژه را «کر ژلنگ» گویند که البته مؤلف محترم، اصطلاح «کر چلنگ»، صورتی نزدیک به این واژه را، چند سطر بعد، معادل با همین معنا آورده‌اند که خود مصداقی بر نادرستی آن تعبیر پیشین است.

- «وار» و «وارگه» (بارو بارگاه) نیست. «وار»، موطن اجدادی است^(۱) که

۱- جالب آن که معادل‌های ترکی و عربی اصطلاح «وار»، یعنی «یورت» و «وطن» نیز معانی دوگانه دارند یعنی علاوه بر مفهوم «میهن و وطن» مفهوم

نسل به نسل در آن جا چادر برمی افرازند و خیمه می زنند. وار در گویش کردی کرمانجی نیز همچون گویش بختیاری، هم به معنی اتراقگاه ییلاقی و بهاری طوایف است و هم معادل «ولات» که معنی سرزمین پدری و وطن را افاده می کند.^(۱)

بارو، دیوار، جای محصور patvār ← پهلوی patiwāra ← ایرانی قدیم

wārga, wār ← کردی

Havār ← کردی سورانی

«جاوار» و «جاوارگه» نیز وار و وارگه متروک و خالی از سکنه را گویند. لازم به یادآوری است که «گه»، پسوند مکانی و همچنین تأکیدی است. بی گمان برادر دانشورمان، آقای مددی، آنچه واژه در کتاب خود گرد آورده اند، نیمی از همه واژگان زبان لری بختیاری است و خلاء واژگان متداول در مناطق بختیاری شمالی (چالنگ شمال) و مناطق بختیاری جنوبی (چالنگ جنوبی و جانکی) به خوبی محسوس است. امید آن که واژگان مردمان آن مناطق بختیاری نیز روزی همچون اثر ارزشمند آقای مددی که واژگان مناطق مرکزی را

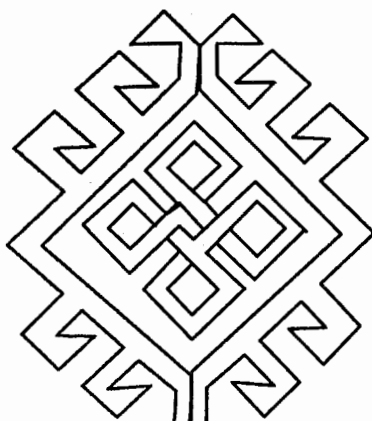
«خیمه گاه و اتراقگاه چادر نشینان» را نیز افاده می کند.

۱- آقای عبدالعلی خسروی شاعر معاصر و توانای بختیاری، اصطلاح بسیار زیبایی «داوار» (موطن مادری) را پیشنهاد و در شعر رایج کرده اند که می تواند سرمشق دیگر شعرای بختیاری سرا در ارائه اصطلاحات و واژگان نوین با توجه به زبان مادری باشد.

یک اثر آبرومند / ۱۵۵

فراهم آورده‌اند، به همین نحو، علمی و آبرومند، مدون و چاپ گردد. انشاءالله!

تهران، زمستان ۱۳۷۷



شتابزده، اما قابل تأمل!

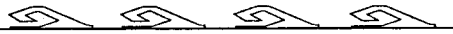
نقدی بر «اشعار و ترانه‌های مردمی بختیاری، به انضمام شرح جنگ‌ها و حماسه‌ها»

اثر: بیژن حسینی

ناشر: انتشارات شهسواری (اصفهان)

از آقای بیژن حسینی، شاعر جوان و توانمند بختیاری گوی، پیش از این دفتر شعری بنام «بُرجِ چوگِ بختیاری» منتشر شد که نقطه عطفی در بختیاری سرائی و سرایش شعر لری بختیاری بود. شعر بیژن، برخوردار از بیشترین سلامتِ گفتار از حیث پرهیز از به کارگیری زائد واژگان بیگانه فارسی - و بیشترین اصالتِ زبانی از حیث کاربرد واژگان اصیل زبان لری بختیاری است که شایسته است شاعران بختیاری بومی سرا، از ایشان سرمشق گیرند. اثر حاضر اما، خالی از لغزش‌ها، اشتباهات و سطحی‌گری‌ها نیست که آن نیز آشکار است که از شتابزدگی ایشان در جمع‌آوری و طبع کتاب حاصل آمده است و البته «شتابگری» در کار «تحقیق» مخوفترین آفات است.

- ص ۱۴، سطر ۱۸، مؤلف بی‌گمان در ضبط و تشخیص منبع، دچار سوء تفاهم شده‌اند. زیرا بیت شعری که مثال آورده‌اند و گمان برده‌اند اصیل و قدیمی است، ابتدا چنین نیست و این شعر تازه سروده، بیتی از قطعه شعری



بلند، متعلق به سراینده‌ای حی و حاضر است! بی شک مؤلف عزیز که بنده با ایشان حشر و نشر داشته‌ام، سهواً در تشخیص منبع خود، دچار سوء تفاهم شده‌اند. ایشان متن کامل این شعر را می‌توانند در انتهای همین کتاب ملاحظه کنند.

- ص ۲۱ سطر ۲ و ۱، «از» غلط و «ز» درست است.

- ص ۲۱، سطر ۵ و ۴، «بکن» غلط و «بکو» درست است.

- ص ۴۸، سطر ۳، «همه برن پل» درست است. چرا گمان می‌کنید که حتماً باید قافیه خنجر، مختوم به حرف «ر» باشد؟ در شعر بختیاری بیشتر به آواها می‌دهند تا حرف. به نظر می‌آید به عمد قافیه را تغییر داده‌اید.^(۱)

- ص ۷۰، سطر ۴، «همه برن می درست است. «پل و می» را تازه می‌شنوم!

- ص ۷۰، سطر ۵، «داره» غلط و «هنی» یا «اُنی» درست است.

- ص ۷۲، سطر ۴ و ۳، ابیات متعلق به حماسه محمد تقی خان است و نه

علیمردان.

- ص ۸۳، سطر ۳، «یه تالی زمر زنگت» غلط است. تال مرزنگ (تاری از

۱- مؤلف خود هر چند در مقدمه، اشاره و تاکید دارد به اینکه در اشعار به قول ایشان، عامیانه (!؟)، در قافیه سازی از قواعد قافیه شعر فارسی پیروی نمی‌شود و بیشتر بر نزدیکی مخارج (آوا) تکیه می‌شود و مثلاً: (پُر) با (گُل) و «دیوار» یا «زال» هم قافیه می‌گردد. با این همه، جای جای کتاب، خود ایشان از این امر تخطی کرده، قافیه‌ها را تغییر داده و به ظن خود، درست کرده‌اند، آن چنان که «زال» را «زار» کرده‌اند تا با «دیوار» هم آهنگ شود.

مژه) به کار دوختن نمی آید! یه تالی ز پللت (تاری از گیسوهایت) درست است.
- ص ۸۶، سطر ۱، «یه گرت اور» (غباری از ابر) درست و «اورتری» (ابر باران
زا) نادرست است. نمی دانم چرا شما به عمد اشعار اصیل را تغییر داده اید و
مفهوم را فلج کرده اید. عاشقی از خدا می خواهد که شب مهتابی را با آوردن ابر
سیاه تاریک کند تا از سیاهی شب، فرصت جسته، عشاق جوان با هم دیدا کنند،
دور از چشم اغیار. ولی ابر بازان زا که نتیجه اسف باری به دنبال دارد؟!

- ص ۸۷، سطر ۴، «یو» دیگر چه صیغه ای است؟ این اصطلاح که در کتاب و
اشعارتان بسیار شنیده می شود، در گفتار دیگر بختیاری ها شنیده نمی شود. چرا
شما احساس کرده اید که «بیو» (بیا) به وزن خلل می رساند و «یو» را به جای آن
آورده اید.

- ص ۹۵، سطر ۴، «دندون بسد» اصیل تر است. «بسد» همان صدف است.
- ص ۱۰۵، سطر ۳، «تله لال» را «کوه لال» ترجمه کرده اند و گمان برده اند که
«لال» نام مکانی است که چنین نیست. در اینجا، لال به معنی «صاف و صیقلی»
است و ترجمه صحیح، صخره صاف کوه است.

- ص ۱۰۶، سطر ۵، «لوات عنوان» درست است.
- ص ۱۰۹، سطر ۱، «به صورت سوزینه ای، به لاش اسپیدی» درست است.
- ص ۱۲۵، سطر ۵، «لول» را «ملول» ترجمه کرده اید که نادرست است و
«افسوس» صحیح است.

- ص ۱۲۹، سطر ۱، «دم سوق» (دم صبح) درست است و نه (دم سبد)!
- ص ۱۳۲، سطر ۲، «مهرته خاک ابره و وطن دیر» درست است.
- ص ۱۳۳، سطر ۱، مصرع اول را من چنین شنیده ام: «داکمی! دایه ولا! که



دینداک مالی».

- ص ۱۴۱، پاورقی، «وارگه» و «وار» به معنی بار و بارگاه نیست و هیچ ارتباطی جز شباهت ظاهری ندارد.

- ص ۱۴۹، سطر ۳، «نکنه» غلط و «نکه» درست است.

- ص ۱۵۴، سطر ۵، «بست» غلط و «بست» (انداخت) درست است.

- ص ۱۶۲، سطر ۶، «تاته، تاته» را «پیر مرد» ترجمه کرده‌اید که درست‌تر «تانی، تانی» به معنی «آرام قدم برداشتن» است.

- ص ۱۶۵، سطر ۸، «دالون»، (عقاب‌ها) ترجمه شده است که درست (کرکس‌ها) است. معادل واژه عقاب در گویش بختیاری «الو» است.

نجف آباد، اردیبهشت ۱۳۷۷



دیوان به دست دیوان

نقدی بر چاپ جدید «دیوان داراب افسر بختیاری»

ناشر: انتشارات هوش و ابتکار

تصحیح: غلامعباس نوروزی

ستم کاره ای کرد بر من ستم که بر او ستم باد از کردگارا!
داراب افسر

ملازلفعلی کرونی بختیاری به استناد منابع در دست، اساسگذار و پدر شعر لُری بختیاری است.^(۱) سلامت زبان و صحت گفتار و پالودگی شعر از واژه های بیگانه، مشخصه شعر ملازلفعلی است که متأسفانه پس از او بومی سرایی در حد یک تفنن و تمنن بکار گرفته آمد و بومی سرایان، زبانی بیمار و بی هویت را رایج کردند که: نه ترک و نه تازی نه دهقان بود! مشخصه این زبان بیمار در شعر آن است که شاعر بختیاری سرا تا به تنگی قافیه دچار می آید به ناصواب با

۱- ادعای آقای عبدالعلی خسروی مبنی بر اینکه حسینقلی خان ایلخانی "نخستین بار به شعر بومی جسارت و شهرت بخشید" ادعای موهومی بیش نیست و آن چند بیت کذابی سروده آن عالیجناب، چیزی فراتر از یک "تفنن خانی" نیست.



دستبرد و ناخنک زدن به خرجین واژگان فارسی، این خواهر بزرگتر! از تنگی قافیه خلاصی می یابد و چنین است که واژگان بی بته ای چون "سنگ" و "لنگ" و "چکیدن"، معادل های اصیل و پدر و مادر داری چون "برد" و "شل" و "تکستن"، را از خانه بدر می کند.^(۱)

اما غرض نقد و نکوهش آنانی است که در این آشفته بازار چاپ و نشر کتاب به گمان اینکه بیشه از شیر تهی است به خدش و غش و جرح دیوان شادروان داراب افسر دست یازیده اند. پس بنا به فرموده آن مرحوم که:

غیر ادب هیچ زافسر مجو جز سخن فضل به افسر مگو
نقد شعر آن حضرت برای مجالی خوش بماند.

بختیاری سرایی که به طور جدی توسط ملازلفعلی کرونی آغاز شده بود، با سروده های استاد داراب افسر پی گرفته شد. مرحوم داراب افسر بختیاری بر خلاف ملازلفعلی که خوش درخشید اما دولت مستعجل بود، این خوش اقبالی را داشت که در شرایط و زمان مساعدتری پا به عرصه وجود نهاد و بالنده شود. اقامت ایشان در اصفهان که محافل شعر و سخن به راه بود و امکانات نشر و چاپ فراهم و نیز استطاعت مالی ایشان که از خانزادگان مرفه الحال ایل بودند در درخشش و آوازه مندی وی بی تاثیر نبود، آنچنانکه در اندک مدت، دفتر شعرش به قلب ایل راه یافت و برخی ابیات آن مثل رایجه شد. چاپ نخستین

۱- مثال های بالا متعلق به یکی از اشعار مرحوم داراب افسر است و چنانکه مستحضرید حتی این بزرگوار نیز با همه استادی اش در شعر لُری، باز به عمد واژگان فارسی را جایگزین معادل های لُری کرده است!

دیوان داراب افسر به جهت عدم هماهنگی خط فارسی با آواهای زبان لری بختیاری و نیز ناآشنایی ویراستار غیر بومی، از اشتباه بی پیرایه نماند. امید آن بود که در چاپ جدید، اشتباهات اندک چاپ قدیم و اصلی پیراسته و به ویرایش دقیق و سالم آراسته گردد، ولی افسوس و صد افسوس بر خلاف "سخن ناشر" در مقدمه چاپ جدید که مدعی است این چاپ "با ویرایشی نو" و همچنین با «اعراب گذاری صحیح و تنظیم واژه نامه و رفع اشتباهات چاپی قدیم» به بازار آمده است، سراسر کتاب انباشته است از اغلاط فاحش و جرح و حذف و اضافات ویرانگر.

بی گمان مصحح کتاب گناه کارند، البته نه به سبب بی سوادی و کم بضاعتی دانش که بسیارند چون ایشان، متخلص به این صفت همه گیر، که نه کس و نه شرع گناهش می شمارد بلکه گناه و تقصیر ایشان از آنجاست که آگاه به ناآگاهی خویش، صرف به چشمداشت نفع مادی، کتابی را که به گفته ناشر ضرورت وجود آن در خانه لر "همانند شاهنامه حکیم فردوسی" است، اینگونه مخدوش و ویران ساخته است و به گفته ناشر انصافاً "در این راستا از هیچ کوششی دریغ نکرده است".!!

کاش مصحح (!؟) پیش از آنکه میراث این شاعر عزیز و البته میراث همه بختیاریان را این چنین تخریب و ضایع کند، این شعر را سر لوح عمل خود قرار می داد که:

زییماری بتر، بیمار داری نوشتن بهتر از ویراستاری

این گله نیز به فرزند برومند و میراث دار آن شاعر گرانمایه، آقای عنایت الله افسر، وارد است که چرا و چگونه دیوان پدر به دست دیوان دادند؟



ص ۱۴۵ چاپ قدیم سطر اول و دوم "پهرست" بوده اما در چاپ جدید "پُرس" آمده که نادرست است و اصلاً "تشدید نمی خواهد. بعد از حرف "پ" یای معجم یا همان "ه" نرم است که به دو صورت بهتر است نوشته شود. اول همان صورت چاپ قدیم (پهرست) و دوم (پُرس) که دومی به تلفظ صحیح آن نزدیک تر و مقبول تر است.

ص ۱۴۷ سطر ۱۳ "آبید" درست است.

ص ۱۴۸ سطر ۶ "ز" در چاپ جدید زائد است، به همین خاطر وزن را به هم زده است.

ص ۱۴۸ سطر ۱۱ "مخلوقت ابو" در چاپ جدید به ناروا "مخلوق ابوهه" نوشته شده است.

ص ۱۴۸ سطر ۱۷ "مردم" در چاپ اصلی و قدیم بوده که بی دلیل به "آدم" تغییر یافته است.

ص ۱۴۹ سطر ۲ "خین" در چاپ قدیم و هم جدید آمده است. جالب آنکه چند سطر پیش تر ص ۱۴۸ سطر ۱۵ "حین" نوشته شده است.

ص ۱۴۹ سطر ۶ "گوت" در چاپ جدید به گونه عجیب "گوت" آمده.

ص ۱۴۹ سطر ۱۴ چاپ جدید "بره" (ببرد) آمده که "بره" (برود) درست است.

ص ۱۵۰ سطر ۲ "زنده" (همه و تمام) معنی می دهد که معنای درست این واژه در واژه نامه نیست.

ص ۱۵۱ سطر ۵ "بؤو" در چاپ جدید آمده که "بؤ" درست است.

ص ۱۵۱ سطر ۶ "بیره" در چاپ جدید آمده که "بره" چاپ قدیم صحیح

است، چرا که وزن مخدوش می شود.

ص ۱۵۲ سطر ۳ "بکشمئون" چاپ قدیم صحیح است.

ص ۱۵۲ سطر ۵ "با" آمده که "وا" (باید) درست است.

ص ۱۵۲ سطر ۶ "ریشه" ماقبل آخر مکسور است نه فتحه.

ص ۱۵۲ سطر ۷ "بو" آمده که "بو" درست است.

ص ۱۵۲ سطر ۱۲ "سگ" در چاپ جدید آمده، البته در اینجا، اما جاهای

دیگر متن به صورت "سی" آمده است که نشانگر ناهمگونی نوشتار متن است.

ص ۱۵۲ سطر ۱۳ "پرست" آمده که "پهرست" درست است.

ص ۱۵۲ سطر ۱۵ "پیا" در چاپ قدیم بی دلیل در چاپ جدید به "سرپا"

تغییر یافته است.

ص ۱۵۲ سطر ۱۶ "گوویل" در چاپ جدید آمده که در چاپ قدیم

"گگویل" است و درست هم است.

ص ۱۵۳ سطر ۵ "یا" در چاپ قدیم به "ای" در چاپ جدید بدل شده است!

ص ۱۵۳ سطر ۸ "گزید" در چاپ قدیم در چاپ جدید "گزست" آمده! که

غلط فاحشی است. مصحح به خیال خود "گزست" را بختیاری "گزید" پنداشته

که چنین نیست. معادل "گزید" در بختیاری "گشت" است.

ص ۱۵۳ سطر ۸ "رهدی" در چاپ جدید آمده که غلط است و "رهدی"

(رهدک = رفت) درست است.

ص ۱۵۳ سطر ۱۰ "گگویل" در چاپ قدیم به نادرست در چاپ جدید

"گوویل" آمده است.

ص ۱۵۳ سطر ۱۰ "بروین" در چاپ قدیم، تبدیل به "پلهین" (!) شده که



ساختی است بی هویت و مهمل! معلوم نیست مصحح دانشور این ترکیب را از کجا و به کدام استناد جسته اند و آورده اند.

ص ۱۵۳ سطر ۱۲ "که یه" در چاپ جدید آمده که در چاپ اصلی "یکی" بوده است.

ص ۱۵۳ سطر ۱۳ "کِر" چاپ جدید نادرست است و آخر ساکن صحیح است.

ص ۱۵۳ سطر ۱۴ "یک" در چاپ جدید همه جا به "یه" تبدیل شده جز در اینجا!

ص ۱۵۳ سطر ۱۷ "دِرک" (سپر، حائل) درست است نه "دَرَک" (جهنم)!!

ص ۱۵۴ سطر ۲ "ئی" در چاپ قدیم درست است نه "ای".

ص ۱۵۴ سطر ۳ "کَرکر" (زمزمه) درست است.

ص ۱۵۴ سطر ۴ "سی چه" در چاپ جدید آمده که چاپ قدیم "چَند" بوده است.

ص ۱۵۴ سطر ۱۱ "بَنگ" و در ص ۱۵۲ سطر ۱۱، "بَنگ" آمده که چند گونه‌گی در نوشتار و مغشوش بودن متن را می‌رساند.

ص ۱۵۴ سطر ۱۲ "همی تازه" (الساعه) در پانویشت معنا شده است که اینطور نیست بلکه فقط "تازه" به معنی (الساعه) است.

ص ۱۵۴ سطر ۱۴ "بُرُم" در چاپ جدید آمده که نادرست بوده و وزن را تخریب ساخته است. "بُورُم" در چاپ قدیم صحیح است.

ص ۱۵۴ سطر ۱۶ "واز" نادرست و "وا" (باید) صحیح است.

ص ۱۵۴ سطر ۱۸ "دُدر" در چاپ جدید آمده است که "دُر" صحیح است.

مصحح فاضل در همه جا "دُر" (دختر) که حالت ندایی است را به "دُدُر" تغییر داده، بدون آنکه توجه کند که واژه دوهجایی "دُر" هیچوقت با واژه چندهجایی "دُدُر" برابر نیست و در نتیجه وزن را در شعر می شکند.

ص ۱۵۵ سطر ۱ "خوم تکی" در چاپ جدید غلط فاحش است. "خومیه تک" صحیح است که در چاپ قدیم هم به همین صورت است. چون مصحح (!؟) معنای "تک" (تنها) را ملتفت نشده اند، همچون جاهای دیگر متن به مخدوش و مغشوش کردن شعر مرحوم داراب افسر دست زده و به سلیقه ناخوشایند و نادرست خود در شعر آن شاعر عزیز دست برده است.

ص ۱۵۵ سطر ۳، "بُزْتونه" چاپ جدید غلط و "بزاتونه" در چاپ قدیم صحیح است.

ص ۱۵۵ سطر ۵ (کیکه چر) چاپ قدیم درست است.

ص ۱۵۵ سطر ۸ "ای قَدِه" در چاپ جدید نادرست است. در چاپ قدیم "نی قَدُر" آمده که صحیح است، چرا که در زبان بختیاری "ای قَدِه" رایج نیست.

ص ۱۵۵ سطر ۱۲ "زَهْدِه" (رفته) در چاپ جدید نادرست است. صحیح "زَهْدی" (ره‌دک = رفت) است که در چاپ قدیم هم چنین است.

ص ۱۵۵ پاورقی "معنی مال = چهار پایان مثل اسب و الاغ و استر و گوسفند..." نادرست است. مال در مفهوم چهار پا و استر و اسب، خاص فارسی زبانان است چرا که در زبان بختیاری "مال" تنها معنای خانه و خیمه و قبیله را افاده می کند و نه چیز دیگر.

ص ۱۵۶ سطر ۱ "بُو" درست است. نادرستی را می شود از سکنه ای که در وزن شعر محسوس است فهمید. مصحح اکثراً "بُو" را "بُو" یا "بُو" ضبط کرده اند.



ص ۱۵۶ سطر ۷ "هو" در چاپ جدید نادرست است. صحیح "او" در چاپ قدیم است. "او" صفت اشاره است و صحیح نیست "هو" را که ضمیر اشاره است به جای آن نشاند.

ص ۱۵۶ سطر ۹ "بس" در همه موارد همچون چاپ قدیم به همین صورت آمده است، به جز مورد اخیر که "وس" ضبط شده است. این نیز گواهی دیگر بر آشفتگی و ناهمگونی ضبط واژه ها در متن چاپ جدید است.

ص ۱۵۶ پانوشته "گُریبی دا" درست است. توضیح داده شده درباره اصطلاح مزبور، چندان رسا و مقبول نیست. اصولاً "پسری را که در دامان مادر پرورانده شده بچه ننه و "نازلو" می خوانند و آنکه بی مادر باشد طبیعتاً از همان کودکی با رنج و مصائب کار دیده و آشنا بار می آمد و جوانی می شد بیباک و ترس. از این رو "پسری بی مادر" مراد فرزند رنج کشیده و کارآزموده است.

ص ۱۵۷ سطر ۲ "با" نادرست و صحیح "وا" است.

ص ۱۵۷ سطر ۴ "لیل و نهار" درست است.

ص ۱۵۷ سطر ۷ «بید» آمده است، که مطابق چاپ قدیم "بیدی" درست است.

ص ۱۵۷ سطر ۹ "حنظله" صحیح است.

ص ۱۵۷ سطر ۹ "ویر" در چاپ جدید ضبط است که در چاپ قدیم "یاد" ضبط بوده است.

ص ۱۵۷ سطر ۱۰ "شُرینم" درست است که در چاپ جدید به غلط "شریندم" ذکر شده است.

ص ۱۵۷ سطر ۱۹ "زن" درست است.

ص ۱۵۸ سطر ۶ "خواهشت" درست است.

ص ۱۵۸ سطر ۷ "حَلَّار" نوشته شد که طبق چاپ قدیم "حال ایر" صحیح است.

ص ۱۵۸ سطر ۱۱ "بوم" (پدرم) ضبط شده که "باوام" (پدر بزرگم) صحیح است.

ص ۱۵۸ سطر ۱۲ "ازی" نادرست و "زئی" درست است.

ص ۱۵۸ سطر ۱۳ "حَلَّا" غلط و صحیح "حالا" می باشد. "حَلَّا" صورتی غریب و مهجور و غیر رایج در زبان لری بختیاری است. مصحح پر فضیلت لهجه قبیله (!) خود را به همه ایل تعمیم داده است!

ص ۱۵۸ سطر ۱۵ "زنگل" درست است و سطر ۱۸ همچنین.

ص ۱۵۸ سطر ۱۹ "حالا" صحیح است.

ص ۱۵۹ سطر ۱ "آسبسه" در چاپ جدید مطابق با صورت چاپ قدیم "اسب خونه" نیست. این تغییر نیز بی دلیل و بی مورد بوده است.

ص ۱۵۹ سطر ۱۰ "رین" مطابق چاپ قدیم صحیح است.

ص ۱۵۹ سطر ۱۱ "وا" درست است.

ص ۱۵۹ سطر ۱۲ "مثلی" در چاپ جدید، صورت عجیب و غریب و فانتزی "میس" (!!)) بخود گرفته است!

ص ۱۵۹ سطر ۱۶ "دِرَک" درست است.

ص ۱۵۹ سطر ۱۶ باز همان صورت عجیب و غریب "میس" (مثلی) ضبط است.

ص ۱۵۹ سطر ۱۸ "تبار" نادرست است. صحیح "تیار" (تمام، کامل) است.



ص ۱۶۰ سطر ۱۲ "بوس" صحیح است.

ص ۱۶۰ سطر ۱۵ "زد" نادرست و صحیح "رهد" است.

ص ۱۶۰ سطر ۱۷ باز هم آشفتگی متن. "یک" ضبط شده است که در موارد دیگر "یه" آمده است.

ص ۱۶۱ سطر ۶ "اخرامید" درست است.

ص ۱۶۱ سطر ۱۹ "وا" درست است.

ص ۱۶۳ سطر ۳ "تیای پلس" در چاپ جدید آمده که صورت اصلی در چاپ قدیم "تیها پل یو" می باشد.

ص ۱۶۴ "تنگت" ابتدا مکسور صحیح است.

ص ۱۶۶ سطر ۶ "هونه" در چاپ جدید ضبط است که غلط است و صورت اصیل آن "اونه" است.

مصحح ناآگاه "اونه" (می اندازد) را "اونه" (او است) پنداشته و بعد به گمان خویش ضمیر اشاره "هو" را به جای "او" نهاده و حاصل، غلط مضحکی از آب در آمده است!

ص ۱۶۶ سطر ۶ "شوئو" نادرست و "شوئو" صحیح است. چرا که قافیه ها همه ما قبل آخر مفتوح است، مانند: "او" و "قو" و "شو".

ص ۱۶۶ سطر ۸ "قهقهه" نادرست و "قهقهه" درست است.

ص ۱۶۶ سطر ۲۱ "بووس" و "شوئوئم" غلط و صحیح آن "بوس" و "شوئئم" است.

ص ۱۶۷ سطر ۱۲ "مثلی" ضبط چاپ قدیم بوده که در چاپ جدید "منی" آمده است.

ص ۱۶۸ سطر ۱۳ "لوهات" ضبط چاپ قدیم صحیح است. "لوات" در چاپ جدید وزن را بر هم زده است.
ص ۱۶۸ سطر ۱۴ "بیوُشم" ضبط شده اما ص ۱۶۹ سطر ۴ "بُوُشم" آمده است؟

ص ۱۶۹ سطر ۱۵ "بُوس" صحیح است.
ص ۱۷۰ "انگست" صحیح است.
ص ۱۷۰ سطر ۱۴ قافیه ها همه ماقبل مفتوح اند جز دومی.
ص ۱۷۱ سطر ۳ "دهدر" ضبط چاپ جدید وزن را خراب کرده است. صحیح "دُر" است.
ص ۱۷۱ سطر ۵ "دیه" نادرست و "دی" صحیح است.
ص ۱۷۱ سطر ۶ وزن می لنگد چرا که بجای "ندیدی" در چاپ جدید "نیدی" ضبط است.
ص ۱۷۱ سطر ۱۹ "کبوتر" فارسی است باید "کموتر" نوشته می شد.
ص ۱۷۱ سطر ۲۰ "رد" نادرست و "رهد" صحیح است.
ص ۱۷۲ سطر ۵ "إِخْرَم" صحیح است. حرف دوم مکسور است. سطر ۷ همچنین.

ص ۱۷۲ سطر ۱۷ "ئی" زائد است.
ص ۱۷۲ سطر ۱۷ "دی شُو" نادرست است. درست همان "دوشو" مندرج در چاپ قدیم است به معنای دیشب. بختیاری ها "دی شُو" نمی گویند.
ص ۱۷۲ سطر ۱۸ "پیلاسه" نوشته می شد، مقبولتر بود.
ص ۱۷۳ سطر ۹ "وا" درست است.



ص ۱۷۳ سطر ۸ "بُو" و "گُو" صحیح است.
 ص ۱۷۳ سطر ۱۲ "نونا" و "بُوْت" صحیح است.
 ص ۱۷۴ سطر ۱۱ "گُوِل" صحیح است.
 ص ۱۷۵ سطر ۱ "مِس" نادرست و "مِثِل" درست است.
 ص ۱۷۵ سطر ۱۱ "بُوْتون" صحیح است.
 ص ۱۷۶ سطر ۱۴ "کُل خنگ" ابتدا مضموم غلاط و ابتدا مکسور درست است.

ص ۱۷۷ سطر ۵ همه قافیه ها ماقبل آخر مفتوح است جز این.
 ص ۱۷۷ سطر ۱۵ "اَبْرُم" در چاپ جدید غلط و ضبط چاپ قدیم "بَرُم" درست است.

ص ۱۷۸ سطر ۶ "مست" صحیح است.
 ص ۱۷۸ سطر ۱۰ "ورستاد" صحیح است.
 ص ۱۷۸ سطر ۱۷ "به" نادرست و "در" صحیح است.
 ص ۱۷۸ سطر ۱۸ "تیم" درست است.
 ص ۱۷۸ سطر ۲۱ علامت سوال باید آخر سطر قرار گیرد نه اول سطر!!
 ص ۱۷۹ سطر ۸ مصحح هیچ گونه اسلوب یا معیاری درست در کارش نبوده است. جای دیگر متن "زینگل" ضبط کرده است اما اینجا "زنگل".
 ص ۱۷۹ سطر ۱۰ در اینجا، هم نسخه قدیمی نادرست است و هم چاپ جدید. بی شک مصحح چاپ جدید به معنای واژه "نم ونا" (نازوادا) ناآگاه بوده است و نتیجه آنکه ضبط چاپ قدیم را نه تنها اصلاح نکرده بلکه خراب تر ساخته است. صورت درست بدین گونه است "خوسه وندبه نم ونا"

ص ۱۷۹ سطر ۱۱ "که" ضبط چاپ جدید است که در چاپ قدیم "در" است.

ص ۱۸۰ سطر ۱ "زنگل" درست است.

ص ۱۸۰ سطر ۹ "ددر" غلط و "دُر" صحیح است.

ص ۱۸۲ سطر ۵ "دُدرو" درست است.

ص ۱۸۲ سطر ۱۵ "انگسته" صحیح است.

ص ۱۸۲ سطر ۱۹ قافیه مصرع اول "دِرورد" ضبط شده است که با دیگر قوافی چون "قید"، "زید" و "نید" نمی خواند. قافیه درست "دِرَوید" است که در چاپ قدیم نیز چنین است.

ص ۱۸۴ سطر ۲ باز هم آشفتگی اصولی در نوشتار متن! مصحح که "گزید" را در جای دیگر متن به "گزست" تغییر داده، اینجا بی تغییر آورده است.

ص ۱۸۴ سطر ۲۲ "وِستادن" ضبط است که صحیح "واستان" است.

ص ۱۸۵ سطر ۲ "گِرِزین" (توقف کردند) صحیح است.

ص ۱۸۵ سطر ۱۱ "نِیدک" (نبود) صحیح است.

ص ۱۸۵ سطر ۱۱ "پخته" ضبط است که "پهده" درست است و با دیگر قوافی همچون "سوهده" و "گرهده" همسان است.

ص ۱۸۵ سطر ۱۲ "لخته" ضبط است که "لهده" درست است و با دیگر قافیه ها همسان است.

ص ۱۸۶ سطر ۳ و ۴ "جونم" با "بِوسُم" هم قافیه نیست و بی شک هر دو چاپ دچار اشتباه اند. بنده روایتی دیگر از این بیت شنیده ام که به نظر صحیح تر می آید. در این روایت قافیه مصرع اول "ایخو که بسوسُم" آمده که با "بات



بیوسم "هماهنگ است.

ص ۱۸۶ سطر ۱۶ "ورستاد" آمده است همچون چاپ قدیم. اما در جاهای دیگر، متن جدید به "ورستاد" تغییر یافته است!

ص ۱۸۸ سطر ۲ "بو" درست است.

ص ۱۸۸ سطر ۲ "مر" ضبط است که در چاپ قدیم "میر" بوده است. البته هر دو صورت در بختیاری رایج است و چند سطر بعد مصحح "میر" را بدون تغییر در متن آورده است.

ص ۱۸۸ سطر ۲۶ "توه" صحیح است.

ص ۱۸۹ سطر ۲۴ و ۲۵ "گجه" صحیح است.

ص ۱۹۰ سطر ۱۲ "بوم" درست است.

ص ۱۹۰ سطر ۲۸ "بو" درست است.

ص ۱۹۰ سطر ۲۹ "خو" (خواب) ضبط شده است که "خو" (خود) صحیح است.

ص ۱۹۱ سطر ۳ "بونیم" صحیح است.

ص ۱۹۴ سطر ۱۵ "حالا" صحیح است.

ص ۱۹۴ سطرهای ۱۸ و ۱۹ "ناقلاهن" و "پياهن" صحیح است.

ص ۱۹۴ سطر ۲۴ "ورست ییو" درست است.

ص ۱۹۵ سطر ۵ "حالا" درست است.

ص ۱۹۶ سطرهای ۸ و ۹ "رد" نادرست و "رهد" صحیح است.

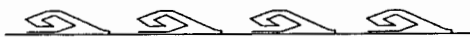
ص ۱۹۶ سطر ۵ "هی اکنم ورخاک بسر" چه معنی می دهد؟ صحیح "هی اکنم خاک منه سر" می باشد.

ص ۲۰۱ سطر ۵ "کهور" را مصحح فاضل از قوطی کدام عطار آورده اند و اصلاً یعنی چه؟ صحیح "کوو" (کیود-آبی) می باشد.
 ص ۲۰۴ سطر ۳ "بوینم" درست است.
 ص ۲۰۵ ردیف شعر، صحیح آن بود که "نهد" یا "نُذ" نوشته می شد و نه "نید".

ص ۲۱۰ سطر ۱ "مس" ناصحیح و "مثل" درست است.
 ص ۲۱۴ سطر ۵ "بیا" نادرست و "بیا" صحیح است.
 ص ۲۱۴ سطر ۷ "بیا" صحیح است نه "بی یوئی"!
 ص ۲۱۵ سطر ۹ "زندئی" ضبط شده است و چند سطر پیشتر ص ۲۱۴ سطر ۸ در همین غزل "زندگی"!
 ص ۲۱۶ سطر ۱۰ "خواوم" ضبط است که "خو" صحیح است.
 ص ۲۱۷ سطر ۱۷ "که توندونی" نادرست و صحیح "قدرس ندونی" است.

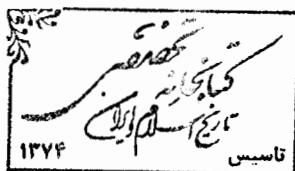
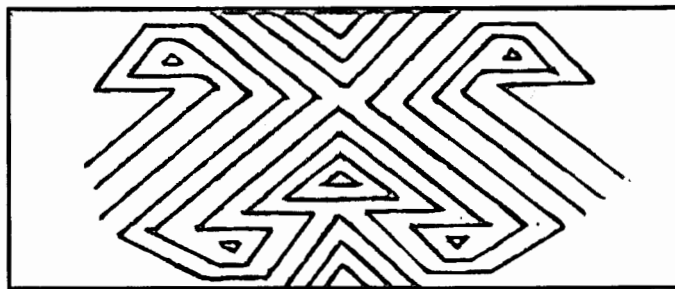
واژه نامه اشعار

ص ۲ "إرهْدی"، (می ریختی) ترجمه شده که (می ریخت) صحیح است.
 ص ۳ "اگره وستی"، ترجمه اش (گریه می کرد) صحیح است.
 ص ۴ "انگشت" (آتش) ترجمه شده که نادرست است و صحیح (اخگر) است.
 ص ۵ "بکهن"، (کنده شوند) ترجمه شده که صحیح نیست. درست آن (جمع شوند) است.
 ص ۶ "بیدی"، ترجمه صحیح اش (بود) است.



ص ۸ "تنگ"، (سفت) ترجمه شده که صحیح "چاق، فربه" است.
ص ۸ "تونم" (تو هستم، می توانم) ترجمه شده که (می توانم) زائد و غلط است.
ص ۱۰ در ترجمه "دار"، نوشته اند: درخت، ارتفاع درخت، توضیح دوم مهممل و زائد است.
ص ۱۵ "لک" (آویزان) ترجمه شده که (شاخه) صحیح است.
ص ۱۶ "منگال"، (سیم، رخسار) ترجمه شده است که "گیسو" است.
ص ۱۷ "نکار" واحد اندازه گیری شیر نیست، بلکه ابزار اندازه گیری شیر است!

تهران، زمستان ۱۳۷۳



پیشکش به باستان‌شناس، بختیاری تبار جعفر مهرکیان

لغزش ذهن در جادهٔ داوری

دوست باستان‌شناسی تعریف می‌کرد که سال‌ها پیش همراه با هیئتی که سرپرستی‌اش را یک باستان‌شناس آلمانی به عهده داشت، در یکی از مناطق باستانی غرب ایران کندوکاوی کردیم. روزی سرپرست آلمانی هیئت، هیجان زده، با داد و فریاد مرا صدا زد که: فلانی بیا که ستون‌های اشکانی را یافته‌ام! جلورفتم و از نزدیک کشف آن عالیجناب را برانداز کردم، کم مانده بود از خنده ریسه بروم! آنچه آن جناب ستون اشکانی‌اش پنداشته بود، چیزی نبود جز یک بام غلطان سنگی!!

بی‌شک باید این دانشمند خارجی را معذور داشت، چرا که تاریخ و فرهنگ ایران با اینهمه گستردگی و ژرفا دارای دقایق و ظرافت‌هایی است که بی‌گمان از چشم یک بیگانه، هر چند عالم و دانشور هم باشد، پنهان می‌ماند و گاه همراه کننده نیز است. معذالک دانش امروز، خودی و بیگانه نمی‌شناسد و عذر هیچکدام را نمی‌پذیرد، نه آن عالم خارجی و نه این دانشمند هموطن. علی‌الخصوص این دومی را.

اشاره بنده به مطلبی است که به قلم "دکتر عزت‌الله سام آرام" در آخرین

شماره "نامه علوم اجتماعی" (۱) شماره توامان ۴ و ۳، به طبع رسیده است. نویسنده در تحقیقی جمع بندی شده در سه چهار صفحه، تحت عنوان "از غرب خانه عشایری تا سرای سالمندان خصوصی تهران" نتیجه گرفته اند که بختیاری ها و لرهای بویراحمد عادت بر این داشته اند که کهنسالان خود را موقع کوچ چه پیرمرد و چه پیرزن در مغاره ها با اندک آذوقه ای به امان خدا رها می کردند و حتی تا همین چندی پیش نیز این عادت معمول بوده است. جناب نویسنده در مقدمه، ابتدا مثالی هایی از همین رسم یعنی رها کردن سالمندان فرتوت به امان خدا را در قبایل بدوی چون ساکنین جنگل های بولیوی و بوشمن ها در آفریقای جنوبی و فلان قبیله "کوری یاک" در شمال سیرری به نقل از کتاب "کهنسالی" (۲) شاهد آورده اند و سپس به گزارش یک دانشجوی از منطقه بختیاری که او نیز به نقل از "یکی از افراد محلی که با وی صحبت کرده" استناد جسته و هیجانزده از کشف "حلقه مفقوده" نتیجه گرفته اند که ایل جلیل بختیاری همچون قبایل بدوی و وحشی جنگل های "بولیوی" و "آفریقای جنوبی" سالمندان خود را هنگام کوچ رها کرده و در بازگشت "... اگر مرده بود باقیمانده جسد او را دفن می کردند...!!"

بیچاره عشایر مظلوم! واقعا "هیچ دیواری کوتاه تر از دیوار آنان پیدا نمی شود. خدای ناکرده گمان نرود بنده به جهت ایلپاتی بودن تبارم، احساساتی

۱- فصلنامه اجتماعی، دوره اول (۷۲ و ۷۱ سال) شماره ۴ و ۳، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی.

۲- "سیمون دوبوار"

شده ام و با بلوا و هوچی گری خواسته ام نظریه ای علمی را مخدوش سازم. خیر! خدا نکند! بنده فقط در علمی بودن این نظر، شک دارم. نظریه ای که بر پایه گفته ای مجهول و نقلی مجعول بنا شود، مردود است! بسیاری افراد آشفته که ادعاها دارند بر ارتباطات روح و علم به زبان حیوان و اشجار و آگهی از آینده و گذشته. آیا همه این ادعاها بدون تحقیق و اثبات می تواند پایه نظرات و نتایج علمی شود؟

آیا صرف اینکه تنها در گزارش یک دانشجو به نقل از یکی از افراد محلی آمده است که: "شنیده ام مادر مادر بزرگم را همین گونه رها کرده اند" می توان آن را تعمیم داد که بختیاری ها همه بر این عادت و آئین بوده اند و سپس برای اثبات مجهولی که بر پایه مجعولی بنا شده، از قبایل بدوی آفریقا و آمریکا مثال آورد. بی شک این رویه استدلال، بیشتر تراوش ذهن یک خیالپرداز را می ماند تا زایش فکری یک جامعه شناس! نه سرزمین بختیاری همچون "شمال سیری" و "جنگل های آمریکا" دور افتاده و ناشناخته است و نه مردم بختیاری همچون ساکنین آنجا نوحاسته و بدون تاریخ. در مورد آن قبایل و آن سرزمین های مهجور و بدون تاریخ مدون و مکتوب، شاید گره گشا ذهن خیالپرداز باشد اما در برخورد و بررسی سرزمین و قوم بختیاری، پیش از رجوع به ذهن خیالپرداز باید به کتابخانه رجوع کرد! چرا که تا آب هست، تیمم باطل است.

این سرزمین در قلب ایران واقع است و مورخان و سیاحان خودی و بیگانه کم و بیش از آن خبر داده اند. بی گمان مورخان و سیاحانی که در کتب خود همه جور اخبار و روایات عجیب و غریبه! از سرزمین های گوناگون آورده اند و گاه شاخ و برگ نیز بر آن افزوده اند، این مسئله، یعنی رها کردن سالمندان از سوی



مردم، بی شک سوژه و مضمون جالبی برای آنان می‌توانست باشد. از قرن چهارم هجری به بعد در نوشته‌های مورخین و جغرافیانگاران و سیاحان بارها به سرزمین بختیاری "بلاد اللور"، "لوریه" و مردم آن اشاره می‌شود. نویسندگانی چون مقدسی (احسن التقاسیم) ابن خرداد به (المسالک و الممالک)، ابن حوقل (صورة الارض) حمدالله مستوفی (نزهت القلوب) طبری (تاریخ طبری) یعقوبی (تاریخ یعقوبی) مسعودی (التنبیه و الاشراف) و امیر شرف خان بدلیسی گُرد (شرفنامه بدلیسی) درباره این سرزمین سخن گفته‌اند و برخی نیز چون ابن حوقل، حکیم ناصر خسرو و ابن بطوطه از این منطقه بازدید کرده‌اند. به ویژه ابن بطوطه که در سفرش به بختیاری در ۷۴۰ ه.ق در عهد اتابکان لر بزرگ از پایتخت آنان مالمیر (ایذه بختیاری) دیدن کرده و به تفصیل از اماکن و شوارع و برخی رسوم این مناطق سخن گفته است اما هیچکدام، اشاره به این رسم مزوم ننموده‌اند.

و فراموش نکنیم که در همین زمان - قرن ۸ و ۷ - سرزمین بختیاری چنان آبادان بوده و به درجه‌ای از تمدن رسیده بود که دانشمندی چون هندوشاه نخجوانی مورخ مشهور در دستگاه فرمانروای همین سرزمین عمر می‌گذراند و کتاب مشهور خود "تجارب السلف" را به او عرضه کرد. و همچنین کتاب "المعجم فی احوال ملوک العجم" تالیف فضل الله قزوینی به اتابک لر بزرگ (بختیاری) تقدیم شد. پس کمال بی انصافی است مقایسه این سرزمین و مردم تاریخمند با نقاط مهجوری چون جنگل‌های آمریکا و آفریقا.

غرب خانه به گویش لُری بویر احمدی و یا "بردگوری" (سنگ گبری) به گویش لُری بختیاری و یا همان مغاره سنگی که دکتر سام آرام گونه‌ای "سرای

سالمندان" می‌پنداردش، گرهی است که علم باستان‌شناسی سال‌هاست که آنرا گشوده است. این مغاره‌های سنگی همان "استودان" (استخوان‌دان)‌های زرتشتیان است که بر طبق آئین زرتشت، استخوان مردگان در آن به امانت سپرده می‌شد، به همین جهت فضای برخی از این استودان‌ها، بقدری کوچک است که نمی‌شود اندام پیرمرد یا پیرزنی را در آن جا داد و تنها برای همان امانت ویژه بکار آید و بس.

شایسته است که جامعه‌شناسان و جامعه‌پژوهان عزیز ما، در برخورد با پدیده‌های خاص بومی جامعه خود، صرف‌برخوانده‌های آکادمیک و نظرات تئوریک تکیه نمایند تا همچون آن جامعه‌شناس هموطن در برگردان مطلبی پیرامون بختیاری‌ها، baton dance (رقص چوب، چوب‌بازی) را "رقص عصا"!!! ترجمه نکنند؟! خیالپردازی و افسانه‌سرایی عوام در طول تاریخ گرداگرد یک حقیقت‌گاه چنان است که صورت حقیقت محو می‌شود و یک "لغزش ذهن" کافی ست که به ناصواب "داوری" کنیم و "ناسره" را "سره" ببنداریم.

اصفهان، بهار ۱۳۷۲

پیشکش به شاعر همتبار اکبر بهداروند

سفری به چلگرد و بیرگون داشتم. در بیرگون سدی را پایه گذاری می کردند که قرار است آب شرب مردم یزد را تامین کند. مثل سایر سدهای بختیاری که آب شرب شهرضا و اصفهان و... را تامین می کند. سوای آنکه عمران و سازندگی مقبول و پسندیده است، اما هر سرزمینی که در بختیاری در آب فرو می رود و البته وسعت گسترده ای را هم در بر می گیرد، بی شناسنامه نیست، بلکه خود شناسنامه ایل و طایفه ای است، خاطره گذشته ای پر ماجراست. چرا که ایل ما تاریخ مدون و نوشته شده ای ندارد و همین خاطرات هستند که سینه به سینه روایت می شود و تاریخ ساز و روایتگر است. مطلب زیر خاطره آن سفر است.

چه کهنه می گفت دالو^(۱)

وقتی به بیرگون رسیدم، انگار به خودم رسیدم...
وقتی بیرگون را دیدم، آن هم برای اولین بار، غمی غریب به دلم نشست.
جاده تماما "خاکی و مردم محروم از نعمت برق! خانه ها در تمامی آبادی ها،

۱- عنوان مطلب، برگرفته از شعر بلند شاعر ملی و نوسرا، «حیاتقلی فرخ منش» است.

گلک، ملک آباد، شهر یاری،... در تمام شب سوت و کورا! چرا؟ چون آنجا قرار است سدی زده شود برای تامین آب شرب مردم یزد و طبعاً تمامی آن روستاها و در مجموع سرزمین بیرگون زیر آب خواهد رفت. آن همه زمین حاصلخیز، طبیعت خوش، آن همه یادگار، خانه‌ها، باغ‌ها، مزارها، و مردم پراکنده می‌شوند و می‌روند. به کجا؟ خدا می‌داند! همه ایران سرای من است... من بیرگون را دیدم، ابتدا و انتهای آن، ابتدا و انتهای یک سرزمین! یک خاطره! یک واژه! بیرگون... بیرگون...

بیرگون غمی روی غم هام. زخمی روی زخم هام. بیرگون! بیرگون! مثل ضجه مگسی مزاحم، مدام در گوش و ذهنم وزوز می‌شود و من انگار که صفحه گرام یا نوار تلفن باشم، این جمله «خواجه مرداس» پیرمرد بیرگونی، مدام در ذهنم طنین‌انداز است: «آب بر مزار پدرم می‌بندند» و ناخودآگاه سنگ مزارهای روبه‌روی ده «شهر یاری» پیش چشمانم مجسم است...

باز همان پیرمرد! خواجه مرداس! مثل نوار قرقره، قیافه‌اش در نظرم پیایی پس و پیش می‌شود و باز سنگ مزارها! این بار تصویر محو و مغشوش دو شیرسنگی، همان دوتایی که به جاده نزدیک‌ترند. باز پیرمرد: «آب بر مزار پسرم می‌بندند!» و باز شیرسنگی‌ها. این بار تصاویرشان مفهوم‌ترند، دندان‌ها سالم، کپل‌ها خوابیده و چشمها نیمه باز و خمارآلود. انگار زیر تنه ماده شیرسنگی اسمی یا رسمی نقش بسته! رسم نیست و اسم است. اسم زنی! مرحومه نیست خانم... تصویر قطع می‌شود، باز همان پیرمرد، خواجه مرداس: «آب بر مزار مادرم می‌بندند!» تصویر تند می‌شود...

کسی انگار تلمبه می‌زند، آب دارد بالا می‌آید، پیرمرد بیرگونی تندتند دهان

باز و بسته می‌کند، دور تند شده، کسی تندتند تلمبه می‌زند، آب دارد بالا می‌آید، یکی هی داد می‌زند: آب آب مزار آب مزار آب ... و بعد...

و بعد هیچ! دیگر نه چیزی می‌بینم و نه صدایی می‌شنوم. نه پیرمرد هست، نه کسی که تلمبه می‌زند هست و نه... تنها صدای آب... چک چک چک... بیشتر می‌شود... شرشر شر و... بعد یک شیر سنگی می‌بینم که دارد در آب خفه می‌شود! بلق بلق بلق... عجیب است به نظرم می‌آید که آن شیر سنگی دارد دست و پا می‌زند، تقلا می‌کند و دور دک و دهن تراش خورده سنگی اش کف کرده است!! شاید خون بالا آورده؟ چه می‌دانم شاید هم استفراغ... زبان بسته شاید بعد، لاشه سنگی اش باد کند و بیاید روی آب!

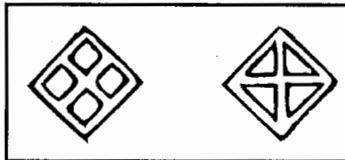
بیرگون آب یا سراب؟ بیرگون واقعیت یا افسانه؟

در بیرگون تقویم‌های سال بعد فروش ندارد! در بیرگون "بعد" هیچ فروش ندارد! فردای بیرگون، فردایی "آبی" ست. "نازه" دخترک بیرگونی می‌گفت: آب که آمد، همه چیز عوض می‌شود، همه با آب شش نفس می‌کشند! همه آبی می‌شوند، سگ هامان، سگ آبی! اسب هامان، اسب آبی! مارهامان، مار آبی! ستاره‌های بیرگون هم جایشان را با ستاره‌های دریایی عوض می‌کنند، آسمان بیرگون هم آبی تر خواهد شد! آه! "نازه" مگر نمی‌دانست آدم‌ها، اسب و سگ آبی نیستند... آب که بالا آمد، همه باید بروند. به کجا؟ خدا می‌داند! "نازه" مگر نمی‌داند، آب که آمد همه رفتنی‌اند. رمه و گله و آدمی... اهل این ولایت همه قبیله بادند، بادی‌اند. تنها یکجا نشینان این دیار، شیران سنگی‌اند. تنها سنگ است که می‌ماند...

پدرم می‌گوید:

کاش در آمدنم
 عطسه می کرد کسی
 وقتی از خانه اجدادی خود رخت سفر را بستم
 "بیرگون" و "بازفت"
 چه صفایی دارند
 ریشه دارد همه هستی من در غم ایل
 وای! وای! وای! دلم شهری شد
 جان پناهی باید پیدا کرد
 "مال کنون" را چه کسی می خواند؟
 من دلم سخت گرفته است
 عشایر! امداد^(۱)

چلگرد، تابستان ۱۳۷۳



سنگین از نگفتم^(۱)

تالاری مجلل در شمال شهر تهران. آن شب در مجمع همشهریان مقیم مرکز، نرینه و مادینه خیلی ها بودند. همگی جمع بودند، شعر خواندند، گپ زدند، از همه چیز، از زرده، از بلوط، از گنار، از چویل و از کرفس. صحبت بود از خود، صحبت شد از خویش. خیل عاشق، عارف، تاجر، ناشر جمع بود. جای عامی خالی، که چه ها من دیدم، آشنیدم!

عاشقی روی گتش، غنچه کرفس، سنجاق بود! شاعری آدرسش را به من تعارف کرد: معاملات املاکی "ایل" خرید و فروش، رهن و اجاره، تجاری و مسکونی (!) چندتایی با نوک کفش به تن قالی کف تالار زدند و پرسیدند: بی بی باف است؟ گفتم: نه! دستباف مادر ایل است! لهجه شان لحن غربیی داشت! چون سر صحبت باز شد، پرسیدم: راستی از ایل چه خبر؟ گفتند: خراب! این پاپتی های مکزیکی همه جا را به گند آلودند! فهمیدم از لس آنجلس می آیند! مطربی تصنیفی خواند با این مضمون: ایذه تا شانزه لیزه!، ایذه تا شانزلیزه. مجری برنامه فرمود: خانم ها کل بزنند، آقایون هم گاله! بی بی ماریا، بی بی ژاکین، ادوارد خان، اصلان خان همگی کل و گاله، کل و گاله!

۱- عنوان مطلب، برگرفته از شعر سید علی صالحی است

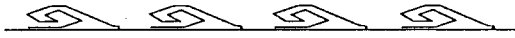
شاعر، تاجر، ناشر همه استاد گاله.

ناشری پشت تریبون رفت، نطق کرد و کسی زمزمه کرد: تاجری، تاجر زد، ناشر شد!! و جماعت همگی خندیدند... خیلی ها پشت تریبون رفتند، آروغ زدند، غیاب کردند، لخت شدند و امحاء و احشاء خود را بیرون ریختند که چه؟ که ثابت کنند درد آگاه و درد آشنایی ایل اند. مطلب نوشته ام! تحقیق کرده ام، دارم می کنم، زحمت کشیده ام، دارم می کشم، معرف ایل من بوده ام، من... من... من...

دولت در تبعید و پارلمان در غربت. گوشت قربانی را تقسیم کردند. وزیر و دبیر و رئیس و وکیل و قائد بختیاری و حومه. ای بختیاری داغم سیت! افسوس که اندوه گساران همه رفتند، گنجینه سپردند به ماران همه رفتند.

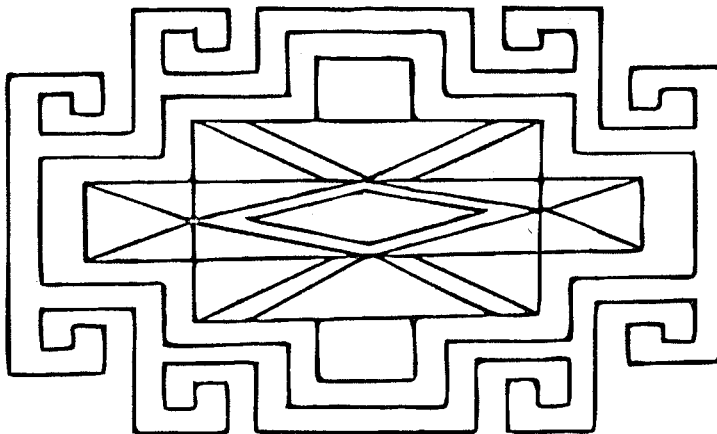
فرهنگ های محلی، قربانیان بی پناه و محافظ. دیوارهای کوتاه و دزدان جسور. مگر کسی جرات می کند در عرصه فرهنگ و زبان فارسی نامربوط بگوید؟ ناروا حکم کند؟ یا از گلیم خود فراتر نهد؟ به دارو برد قسم نه! وزارت فرهنگ و معارف نامربوط بشنود کوتاه نمی آید، مطبوعات و جراید ریز و درشت، جواب کلوخ شان، سنگ است. ادیب تهرانی، شیرازی، اصفهانی، اجازه نمی دهد. اما ساحت فرهنگ بختیاری، کاروانسرای بی در و پیکر! جنگل مولی! عرصه هر گفتار و گریزه ای شده. هر وامانده فرهنگی و ورشکسته ادبی به خود اجازه می دهد که از این نمد برای عزیزش لچکی درست کند و فثودال وار این خطه را تیول خود بداند.

و اما تهران! این شهری که برای همه ما در بوده است و برای ما بختیاری ها نامادری. عاقبت همه قیام ها و نهضت های ایل من در آنجا به شومی رقم خورد،



آغازها و فرازهای ایل جلیلیم در این غربت شهر به انتها و فرود آمد.
مم تقی خان چالنگ در این شهر به بند ماند تا پوسید، ابوالقاسم خان را
همانجا کشتند، علیمردان را همانجا بردار کردند، خانابا را همانجا خفه کردند و
هزاران پهلوان دیگر ایل در همانجا "شهر بند" اند!
گورستان ایل من، تهران! چه به ناروا این روزها، دایه مهربانتر از مادر
شده‌ای!

تهران، پائیز، ۱۳۷۵



پیشکش به ظہراب مددی عزیز

آغ بفتیاری، داغم سیت!

عصر آینده را «عصر قومیت‌ها» خوانده‌اند و ما بختیاری‌ها، ایل جلیل دیروزین، هنوز «تشکل قومی» در وجودمان نهادینه نشده، درس وابستگی قومی ناموخته، قبايلمان از هم گسیخته‌اند. وابستگی‌های ایلی را به کنار نهاده‌ایم اما کینه‌ها، نادانی‌ها و جنگ‌های ایلی را هنوز پاس می‌داریم و گناهی نیز نداریم که مردمانی بودیم بی فیض دانش و دانشور.

دولت مرکز، تا جنگ وطنی می‌شد، سراغی از ما می‌گرفت. تا جنگ بود، مزدور و جنگجواش بودیم و تا صلح می‌شد، طاغی و یاغی‌اش! به وقت جنگ، دشمن بلای جانمان بود و به وقت صلح دولت! از کار دولت و دشمن که فارغ می‌شدیم، با هم می‌جنگیدیم!... تا یادمان می‌آید جنگ چالنگ بوده با هفت لنگ! بهداروند با دورکی! جانکی با بهمه‌ای! ایلخانی با حاج ایلخانی!...

و خوانین ما که ثمره رنج دهقانان، عرق جبین عشایر، پول نفت و خون سواران ایل را سکه می‌کردند و در اصفهان و کرمان و تهران، کاخ و اندرونی می‌ساختند. آدم از دزدی فلانی می‌شود، رفته رفته ایلخانی می‌شود!! دریغ و صد دریغ و حرام و صد حرام! اگر در طول زمامداری خود در ایل، آجری روی آجر گذاشته باشند، مدرسه‌ای بنا کرده باشد، بیمارستانی ترتیب داده باشند، پلی... و شرم آور آنکه، پل زمان خان، تنها پل محتشم منطقه



بختیاری را زمان خان قشقایی بنا کرده است و نه بهمان خان و بیسارخان
بختیاری!

و اگر نبود آبروی دلاور مرد و اندیشمندی چون محمد تقی خان چالنگ،
«ایلخان کبیر بختیاری» که بختیاری چون او اندیشمندی ندیده و نخواهد
دید!^(۱) و اگر نبود دلاور مردی فرزانه چون سردار اسعد بختیاری که اولین

۱- با مطالعه زندگی محمد تقی خان چالنگ در «سفر نامه سر هنری لایارد»،
آنچه او برای شکوفایی بختیاری می‌اندیشید و می‌خواست، به راستی باور
ناکردنی است. لایارد می‌نویسد: «محمد تقی خان با اینکه رئیس یک طایفه
بدوی کوهستانی بود، اندیشه و افکار نو و مترقیانه داشت و آرزوی پیشرفت و
توسعه فرهنگ مردمش را در سر می‌پروراند. بعضی از شب‌ها که در اندرون
نشسته بودیم، اغلب از آرزوها و آمالش گفتگو می‌کرد و مایل بود که بی‌نظمی و
هرج و مرج در حوزه حکمرانی او موقوف گردد و صلح و صفا و امنیت برقرار
شود... محمد تقی خان (گفت) حاضر است جاده‌ی جهت حمل و نقل مال
التجاره و محمولات بازرگانی خارجی در محدوده تحت نفوذش که در آن
موقع منطقه وسیعی از بالاترین کرانه‌های خلیج فارس و سراسر دشت
خوزستان تا کناره‌های شط العرب را در برمی‌گرفت، احداث نماید و امنیت
این شاهراه را نیز تضمین نماید. محمد تقی خان همچنین از من خواست تا
تجار و بازرگانان انگلیسی را تشویق نمایم تا با مردم بختیاری و حوزه
حکمرانش داد و ستد و تجارت نمایند و تقبل نمود که حفظ جان نمایندگی‌ها
و امنیت حمل و نقل مال التجاره‌ها را نیز شخصاً بر عهده خواهد گرفت...»!!!

کتاب پیرامون هویت بختیاری در دستگاه دانش پرور و به همت او، همچون ده‌ها کتاب دیگر، تألیف و ترجمه شد و همچنین خان‌بابا خان، انقلابی رفرمیست و اندیشه ورکه چه‌ها برای اعتدال بختیاری در سر می‌پروراند! و اگر نبود آزادیخواه غیرتمندی چون علیمردان خان بختیاری که آخرین ستاره اقبال قوم خود بود، به یقین تاریخ خوانین، همه سیاه بود!!

در یک سده اخیر، ایل و سرزمین ما، مسبب و منبع دو پدیده مادی و معنوی عظیم شد و در دو حرکت و فعالیت ملی، جهانی سهمی در خور برعهده گرفت که مملکت، منطقه و حتی جهان را تحت تأثیر قرار داد که با شگفتی تمام، خود بختیاری‌ها و سرزمین آن‌ها، اما از آن بی تأثیر و بی نصیب ماندند!

کیست انکار کند انقلاب عظیم مشروطه که تاریخ اجتماعی، مدنی ایران را دگرگون و متحول ساخت، آن چنان که حیاتی تازه در جامعه ایرانی پدید آورد و حتی جوامع همسایه را متأثر ساخت، بدون مساعدت اپوزسیون بختیاری و فداکاری سواران بختیاری، که بسیاری از آنان جان باختند، و بی‌یاری فکری سردار اسعد ممکن بود؟ سردار اهل قلم و متفکری که همه مورخان با انصاف مشروطه، بر امتیاز فکری وی بر دیگران سران مشروطه چو تبریز و گیلان اذعان

صد شگفت و صد دریغ! این ایلخان فهیم برای عمران بختیاری، برنامه‌هایی داشت که دولت مردان امروزی ما برای این منطقه، خوابش را هم نمی‌بینند. به راستی و به یقین او، فرزند زمان و آن مکان خود (بختیاری) نبود و امروز هم، آیا اگر بود، باز سرانجامش همان‌گونه رقم نمی‌خورد؟



دارند.

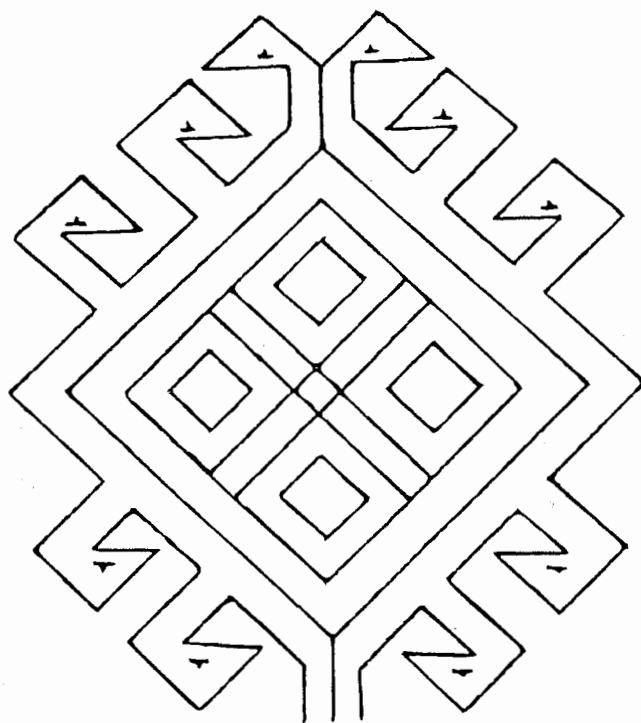
بختیاری‌ها که انقلاب مشروطه را به ثمر رساندند، استبداد رخت بر بست و جنبش روشنفکری در مرکز حیاتی تازه گرفت. خوانین بختیاری وزیر و وکیل و سردار و امیر شدند، اما شگفت آنکه نسیمی هر چند ضعیف از این تندباد تحولات اجتماعی، فرهنگی در خود سرزمین بختیاری وزیده نشد و مردم و سران بختیاری را متأثر نساخت!

افسوس و صد افسوس! و بختیاری‌ها خود، چه خوش گفته‌اند که: کسی برای دیگران «پلو» می‌پخت، اما از پختن «شُله» برای خود عاجز بود! و سپس کشف نفت در قلب سرزمین بختیاری، هجوم انگلیسی‌های نفت خوار در زیر چشم شاهنشاهی ممالک محروسه و سهم دولت مرکزی که البته محفوظ بود! از پول نفت، لندن هفت قلم بزرگ شده بود و... و بختیاری دوباره سرش بی‌کلاه ماند. آنان ناطوری دادند، زمین از دست دادند، کارگر شرکت شدند، کارمند شدند...

تا اینکه نفت ملی شد و این بار با پول نفت، تهران و اصفهان و تبریز هم دستی به بر و روی خود کشیدند. و لوله‌های نفت بود که از کنار کلبه‌های سرما زده کوهستان‌های بختیاری می‌گذشت و به اصفهان و تهران... می‌رفت. دکل‌های عظیم برق، برق تولیدی سدهای عظیم کارون و زاینده رود را از میان دهکده‌های خاموش و سوت و کور بختیاری به شهرهای بزرگ شاهنشاهی می‌رساندند... نفت که تمام شد، بختیاری ماند با مسجد سلیمان متروک، نفت سفید ویران و هفتگل مخروبه و مردمانی که فارسی، لری باز بسته سخن می‌گفتند! نه ایلی بودند نه شهری! از ایل چیزی نمی‌دانستند اما از ایران و

آریا و آریا منه و سیماش و پارسوماش، بیش از اندازه می دانستند! خود را لر نمی خواندند و آریایی می دانستند و به راستی نه این بودند و نه آن... نفت خشکید و «نخستین پایتخت شاهنشاهی پارسیان» شد دلخوشی شهروندان مسجد سلیمانی و «سر مسجد» که دیگر «معبد آناهیتا» شده بود!

تهران، زمستان ۱۳۷۸



پیشکش به شاعرهٔ بختیاری ممیرا

به یاد پدرم

آنان که در ییلاقات و قشلاقات بختیاری بوده‌اند یا آن که سفر کرده‌اند، خوب می‌دانند که زمین‌های «وشت» در ییلاق و زمین‌های «گچ» در گرمسیر، مفاهیمی چه اندازه قریب به هم دارند. وشت، سرایشی ریگزار کوه‌ها در ییلاق است که با اندک نرمه بارانی، به تلاطم و جنبش درمی‌آید و دریغا گل و بوته و درختی که ریشه در وشت بدواند که عمر گل همین پنج و شش باشد....

و گچ، تپه‌های سست و گچی بادگیر گرمسیری است که کمتر توان نگاهداری ریشه‌های درختان را دارد و بدا به حال درختی که ریشه در این تپه‌های گچی نهد و در آغوش باد به تلاطم افتد... بسیار دیده‌ام بلوط‌هایی جوان که از شیب وشت به دست سیلاب می‌رفتند و کنارهای پیری که بر صخره‌ای گچی در کام باد، ناله می‌کرده‌اند. آن چنان که وصف الحال کناری، مانده است:

چی کنار سرره، ریشه به گچونم چون کناری بر کنارهٔ راه، ریشه در
صخره‌ای سست و گچی دارم

باد ایا، باد اروه، خم دونم و جونم! باد می‌آید و می‌رود و تنها من و دل
خبر از حال هم داریم!

این قطعه شعر را به عزیزی که در وشت غربت و مهاجرت، مدفون شد،
پیشکش می‌کنم و همچنین به همهٔ بختیاری‌های مهاجری که چون آن عزیز، در



غریت «وشت» ها و «گچ» ها، در تلاطم و التهاب اند.

گل و ریگ و باد

گل سؤر، سرین سر که دم ترینی،
گل سرخ، سرانجام شکفته شد،
بادشه، نگو سلام، پراس تینی!
اما باد سیاه، ناگفته سلام، برگ هایش
را تکاندو پرا کند!

په ر، په ر آبی، ور باد نخش وست
برگ برگ شد و دستاویز باد خشن،
دو سه تا په ر، زلکس به گم تش وست / چند برگ آن نیز به کام آتش در افتاد

گلمی! که من رنژ ریشه ت نهاده
گل من! که در شنزار شیب کوه، ریشه
دوانده ای

لک و لشک و په روپلکت گم باده
و شاخک ها و برگ برگت، به دندان باد است

اوگل که گچ و رنژ بو بنشینس
آن بوته گلی که در زمین سُست گچی یا

لف و لئز و باد مرگ، بون همنشینس
ریگزار شیب کوه، ریشه و وطن دارد
باران و سیلاب و تند باد مرگ،
همسایگان اش خواهند بود

اوگل که من رنژ ریشه نهاده
آن بوته گلی که ریشه در شنزار شیب
کوه دارد

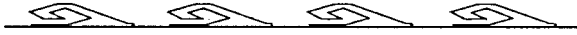
چی پیار، به پاییزون، زئر چنگی باده! چون «پیار» زرد پاییزی، خشک و ترد،
بازیچه باد است!

گُلُمی! سؤرگُلُمی! ریشه ت منه رنژ گل من! سرخ گل من! که ریشه در
شنزار داری
باد نخش، بارون نخش، شونگرت لژ! / باد؛ سهمگین، باران؛ خشن، مباد که
شب هنگام دیده بر هم نهی!

گُلُمی! ار سر گچ، ار بن بردی گل من! اگر بر صخره ای گچی یا پناه
سنگی، ریشه دوانده ای،
چی افتو مل به کمر، اری به زردی! غره میاش! که چون آفتاب بر شانه کوه،
روی به زردی داری!

گُلُمی! ار من رنژ، ار من شوری گل من! توکه در ریگزار و مسیر سیل خانه
کرده ای
تا مرزنگ سربیک بنی، اری به کوری! تا مژه بر مژه نهی، به خاموشی خواهی
گرایید!

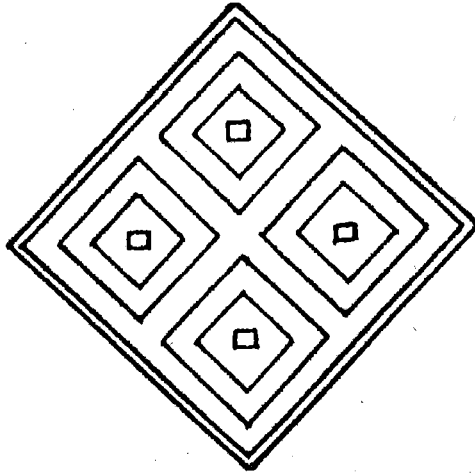
کُنه گل؟ کُنه گُلاو، کُنه گِلستون؟ کوگل؟ کوگلاب؟ کوگِلستان؟
گل سؤر و گل زرد و گل بوستون؟ کجاست گل سرخ و گل زرد و گل
باغی؟



گل سؤر و گل زرد و گل بوستون، گل سرخ و گل زرد و گل باغی،
یه دمون، یه نیم دمون، ره ن زگلستون! در یک چشم برهم زدن، از باغ رفتند

په رگل و رنگ گل، امونیه! برگ گل و رنگ گل، موقتی است!
یوارت ویر گلی که قیمتی! این عطر یاد گل است که قیمتی و
ماندگار است!

نجف آباد، زمستان ۱۳۷۵



پیشکش به حیاتقلی فرخ منش

به یاد مادرم

بیرگون یا قلعه تل، فرقی نمی‌کند! جایی در شمال یا جنوب
بختیاری، برادر از یک مادرم، فرح منش شاعر، از روستایی متروک
حکایت می‌کند که پیر مردان و پیر زنان آن، خانه به خانه می‌گردند که
نرینه‌ای بیابند تا مگر گاو رو به مرگی را ذبح و چرم گاوی را حلال کند!
چه کهنه می‌گفت دالو:

در سرزمین من نرینه‌ای نمانده

که چرم گاوی حلال کند

و باز جایی در شمال یا جنوب بختیاری، من نیز روستاهایی را دیدم
خالی از سکنه و بندها و کانال‌هایی که آب رود را می‌بردند و
کامیون‌هایی که چوب می‌بردند، کامیون‌هایی که سنگ و خاک را
می‌بردند و کامیون‌هایی که جوانترها را به شهرهای دور دست
می‌بردند. قطعه زیر حکایت آن کوچ است.

خودیمه دا!

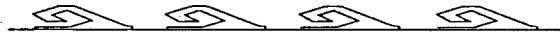
خودیمه دا!

خودیمه دا!

خواب دیده‌ام مادرا

خواب دیده‌ام مادرا!

خواب دیده‌ام مادرا!



همچون ساحل،	جور ساحل،
در آغوش دریا خوابیده‌ام، مادرا!	من غای دریا، منی خوسیمه دا!
خواب دیده‌ام مادرا!	خودیمه دا!
خواب دیده‌ام مادرا!	خودیمه دا!
در کرنا، دمیده‌ام	هف به کرنا کردم!
و در گوش کر زمزمه می‌کنم!	من گوش کر ور خندمه!
با زبان لال، آواز «دی بلال»	«دی بلال» وازون لال،
برای صخره و سنگ می‌خوانم!	سی‌گهر و بردا خندمه!
گهواره سکوت را جنبانده‌ام مادرا!	تهده ی بی دُنگی ن،
	جمینه دا!
و در دامن زرد بابونه،	من گلین باوینه،
سیب سرخ تکانده‌ام، مادرا!	سئوسور، تینیمه دا!
خواب دیده‌ام مادرا!	خودیمه دا!
خواب دیده‌ام مادرا!	خودیمه دا!
کوچ جوی	کن کن جوو
کوچ رود	کن کن روو
کوچ درخت و سنگ	کن کنون دارو بردا
آدمی	آدمیزا
پسری بی مادر و غریب	گر بی دا
کوچ هر چیز را دیده‌ام مادرا!	کن کن همه چی ن، مودیمه دا!

خواب دیده‌ام مادر!

خودیمه دا!!

خواب دیده‌ام مادر!

خودیمه دا!!

شهرگرد، تابستان ۱۳۷۱

